

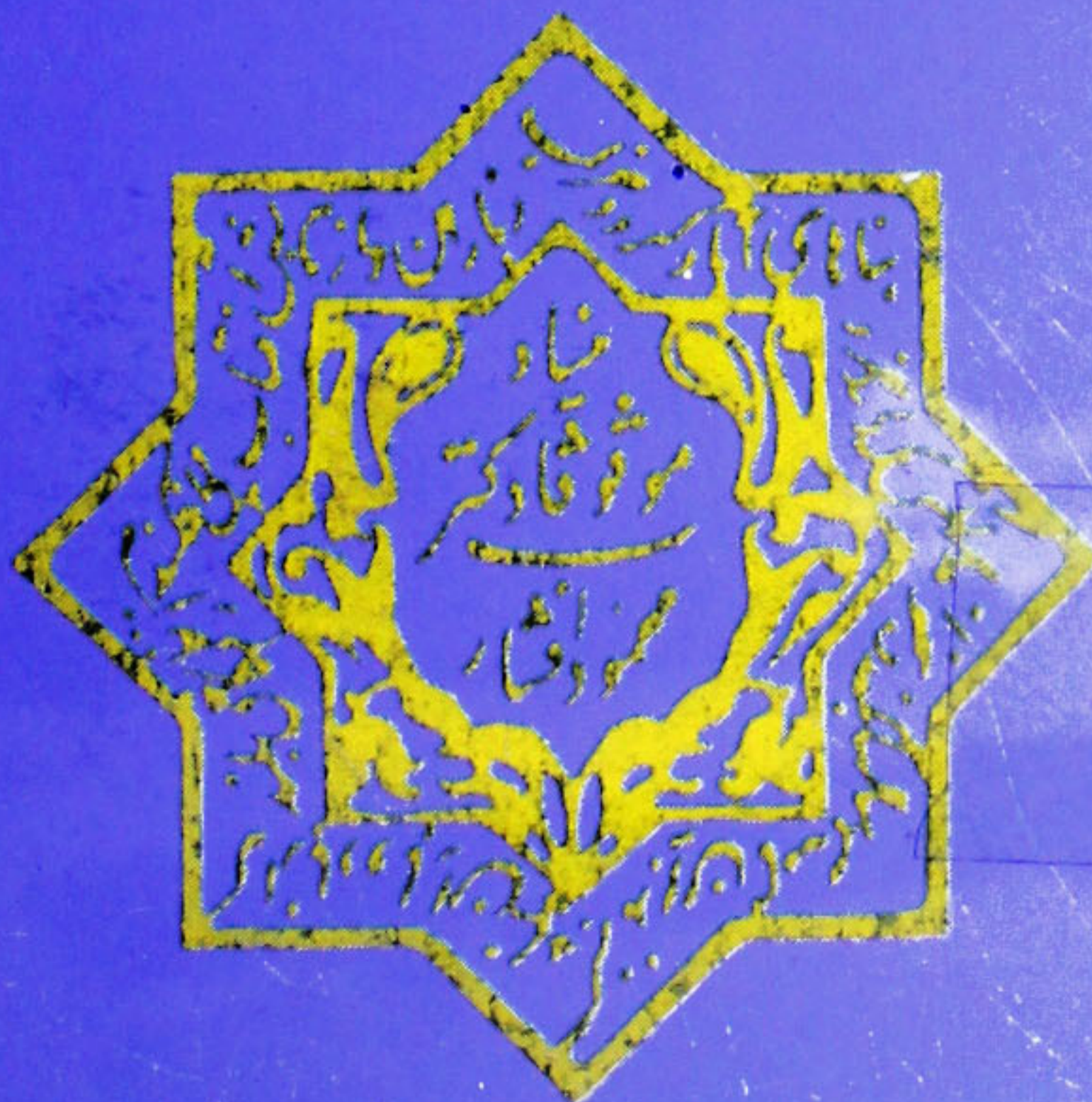
نظام التواريخ

تأليف

قاضي ناصر الدين بيضاوی

بکوشش

میر ہاشم محدث

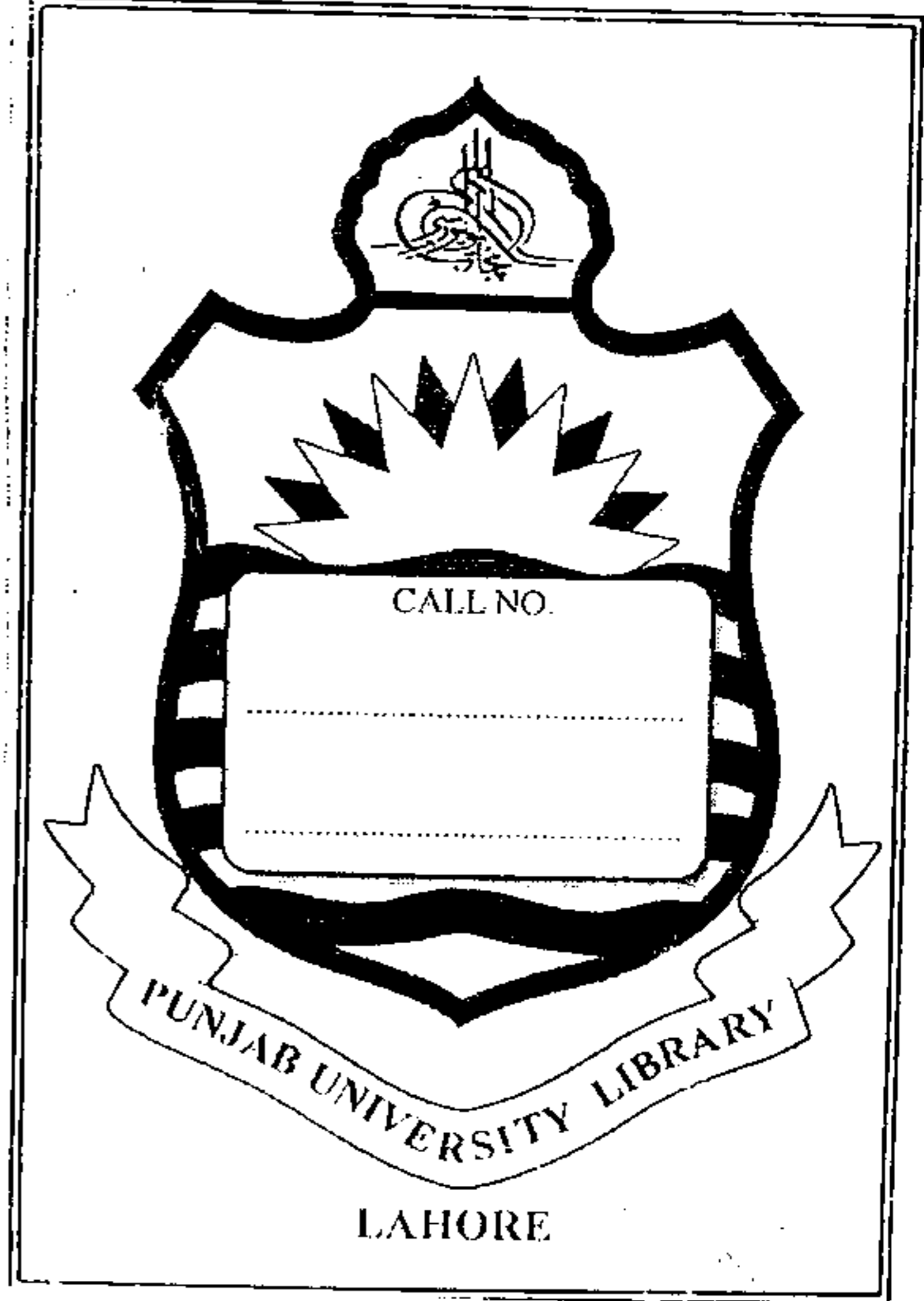


**Collection of Prof. Muhammad Iqbal Mujaddidi
Preserved in Punjab University Library.**

پروفیسر محمد اقبال مجددی کا مجموعہ
پنجاب یونیورسٹی لائبریری میں محفوظ شدہ



ذخیرہ پروفیسر محمد اقبال مجددی
جو 2014ء میں پنجاب یونیورسٹی لائبریری کو
ہدیہ کیا گیا۔



۷۲۷۶



نظام التواريخ

به کوشش
میرماشوم محدث

تألیف
قاضی ناصرالدین بیضاوی



تهران ۱۳۸۲

بیضاوی، عبدالله بن عمر، ۶۸۵ ق.

نظام التواریخ / تألیف قاضی ناصرالدین ابوسعید عبدالله بن عمر بن علی بیضاوی (نیمه دوم قرن هفتم): به کوشش میرهاشم محدث. - تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۸۱.

بیست و هشت، ۱۶۵ ص: نمونه. - (مجموعه انتشارات ادبی و تاریخی موقوفات دکتر محمود افشار یزدی؛ شماره ۹۰)

ISBN 964-6053-70-x

132921

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیپا.

کتابنامه: ص. ۱۶۲؛ همچنین به صورت زیر نویس. نمایه.

۱. ایران - تاریخ - نامغول، ۱۲-۶۱۷ ق. ۲. ایران - تاریخ - متون قدیمی تا قرن ۱۴. الف.

محدث، هاشم، ۱۳۳۱. ب. بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار. ج. عنوان.

۹۵۵/۰۴

DSR ۵۱۴/ب ۹۴



نام کتاب: نظام التواریخ

مؤلف: قاضی ناصرالدین بیضاوی

مصحح: میرهاشم محدث

حروف نگار: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار

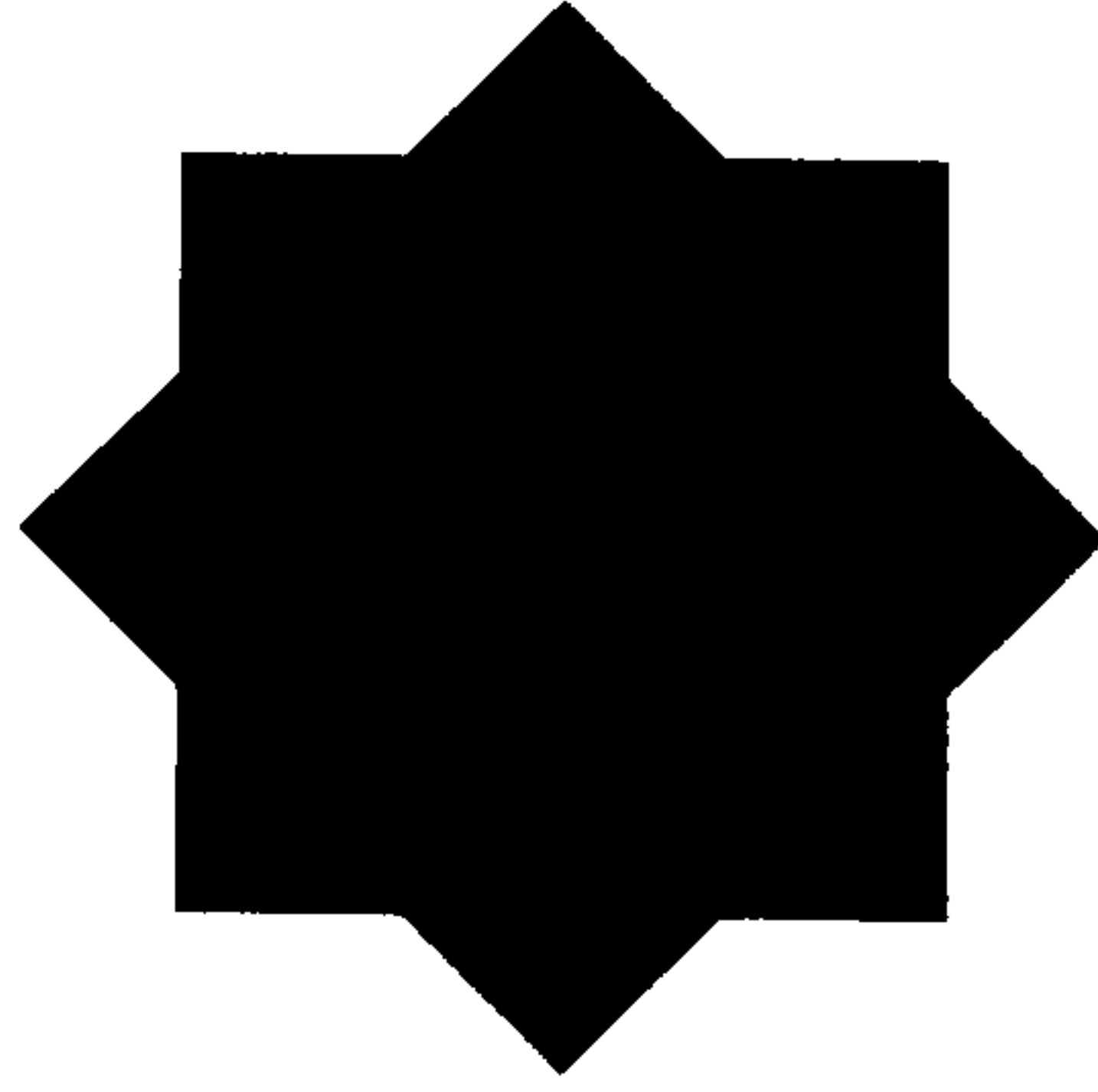
چاپ و صحافی: چاوشگران نقش

شمارگان: یک هزار نسخه

شماره انتشار: ۹۰

نوبت چاپ: اول

شابک x-۷۰-۶۰۵۳-۹۶۴-۹۶۴-۶۰۵۳-۷۰-x ISBN 964-6053-70-x



مجموعہ انتشارات ادبی و تاریخی

موقوفات دکنر محمود افشاریزدی

شماره ۹۰

ہیات گزینش کتاب

دکنر سید مصطفیٰ محقق داماد - دکنر سید جعفر شہیدی - دکنر اصغر مہدوی
دکنر محمد رضا شفیمی کدکنی - ایرج افشار

شورای تولیت

متولیان مقامی: رئیس مجلس - رئیس دیوان عالی کشور - وزیر فرهنگ (وزیر آموزش و پرورش) - وزیر بهداشتی و درمان و آموزش پزشکی - رئیس دانشگاه تهران، یا معاونان اول هر یک ازین پنج مقام (طبق ماده ۲ وقفنامه)

متولیان منصوص: دکتر سید مصطفی محقق داماد - دکتر اصغر مهدوی - دکتر علیمحمد میر (جانشین: دکتر حسین نژادگشتی) - مهربانو دکتر افشار - ایرج افشار - ساسان دکتر افشار

هیأت مدیره (منتخب شورای تولیت)

رئیس هیأت مدیره (از شورای تولیت)	دکتر سید مصطفی محقق داماد
نایب رئیس هیأت مدیره (از شورای تولیت)، معاون اول دیوان عالی کشور	حسین دادگر
مدیر عامل	ایرج رضایی
خزانه دار	ایرج شگرف نخعی
دبیر	محمد شیرویه

•

مسؤول انتشارات کریم اصفهانیان

درگذشتگان: اللهیار صالح - حبیب الله آموزگار - دکتر محمدعلی هدایتی (هر سه مذکور در وقفنامه) - دکتر مهدی آذر - دکتر یحیی مهدوی - مهندس نادر افشار - دکتر جواد شیخ الاسلامی.
اعضای پیشین: دکتر جمشید آموزگار - دکتر منوچهر مرتضوی - بهروز افشار یزدی.

نام پروژہ کار یادداشت واقف

اول : طبق ماده ۲۳ و قفسہ اول موبخ یازدهم ۱۳۳۷ ش. (....) درآمد باید صرف ترجمہ و تالیف و چاپ کتب و رسالات کہ با ہدف این موقوفات موافق باشد و ہمچنین گناہ بہ مجلہ آئندہ در صورت احتیاج و اتہام دادن جو از بہ نویسندگان بشرح دستور این قفسہ کرد (....)

دوم : ہدف اساسی این بنیاد ملی طبق مادہ ۲۵ و قفسہ (....) تعمیر زبان فارسی و حکیم وحدت ملی در ایران می باشد بنا بر این کہتی کہ با بودجہ این موقوفات منتشر شود باید مربوط بہ لغت و دستور و ادبیات فارسی و جغرافیای تاریخی و تاریخ ایران باشد. کتب کلاسیکی مدارس عمومی نباید با درآمد این موقوفات چاپ شود (....)

سوم : طبق مادہ ۲۶ (محداری از کتب رسالات چاپ شد و با بودجہ این موقوفات باید بطور بویہ و بنام این موقوفات بہ موسسات فرہنگی، کتابخانہ، اوراتخانہ ای عمومی ایران، حاج و بعضی از دانشمندان ایران و مترجمین جاز فرستادہ شود (....))

چہارم : چون نظر بازرگانی در اشارات این موقوفات نیست تا حدی کہ میان ہم جایز است طبق مادہ ۲۷ و قفسہ پنج و بیج کتاب رسالہ نباید کتر از قیمت تمام شدہ و ہمچنین سلفی زائد از بہای تمام شدہ افزائش صدی دو نوبت قیمت گذاری شود (....) این افزائش ۲۵ درصد بواسطہ حداقل حق الزحمہ فروشنندگان و ہرچہ نیست کہ برای پست غیر تمہیل شود از کتاب فروشان تقاضا داریم کہ در این امر خیرگی کہ با اجنبہ تجارتی نارد با مایاری شرکتی می نمایند.

پنجم : براساس موافقت نامہ دوم موبخ ۱۲، ۴، ۱۳، ۵۲، ۱۳ کہ میان واقف دانشگاہ لہران با مفاہر سید قسماہی مہمی از رقبات ماند جاگاہ سازمان لغت نامہ محمد امجدی مؤسسہ باستان شناسی بطور ایگانہ دانشگاہ لہران انداز شدہ رقبات گیری ہم با درآمد آنها طبق مادہ دوم در برای اجزای مفاد و قفسہ کہ از بہای مہارت از دادن جو از ادبی و

شرکت تاریخی و لغوی راجع به ایران (به استثنای کتب دسی) میباشد در اختیار دانشگاه طهران قرار گیرد
وصول نمود و بنام این موقوفات اعطاء و نشر کرد.

ششم : چون طبق ماده ۳ موافقت نامه نامبرده مقرر شده است که از طرف ریاست دانشگاه طبعاً متولیان
این موقوفات که از طرف وقف بصورت کمیته اشعارت بنیاد معین شده باشد برای سرپرستی ادار
امور جو از نشر کتاب انتخاب شود، (ریاست دانشگاه آقای ایرج افشار را که از متولیان شورای است
است از طرف وقف نیز بصورت کمیته نامبرده معین شده و نسبت سرپرستی انتخاب برقرار نمودند)

هفتم : چون کارنده این بطور بواسطه کبر سن (۸۶ سال شمسی) از این پس نخواهم توانست به سرپرستی
این کار بپردازم، از این پس تمام اختیارات خود را در انتخاب تالیف و ترجمه و خرید کتب و غیره بفرزند
ارشد خود ایرج افشار واگذار کردم. درین چند سال اخیر هم که دو جلد از تالیفات خودم از طرف
موقوفات طبع رسیده با کوشش سرپرستی می بوده است. کسانی که مایل به همکاری در تالیف یا
ترجمه نشر کتاب هستند میتوانند با مراجعه کنند. تنها شرط کار موافق بودن تالیف و ترجمه با اهداف
این بنیاد یعنی ترقی ملت و کشور و تعمیم زبان فارسی و تکمیل وحدت ملی در ایران که وطن مشترک زبان می
دلی همه ایرانیان است، میباشد.

هشتم : این یادداشت کلی برای چاپ در آغاز هر یک از نشریات این بنیاد نوشته شده است.

دکتر محمود افشار یزدی

آرزو ۱۳۵۸ ه. ش.

مستعار

تکلمه سوم

کتابی که با بودجه این موقوفات طبع و توزیع میشود باید کاملاً منطبق با نیت واقف و هدف تقصامه باشد. اگر چه تا اینجاست
مجموعه مانیکه به قلم واقف فشر شده یا می شود صد در صد این مطابقت اندازد به سبب این است که واقف قصد چاپ آنها
با مال خود داشت ولی زمانیکه دارای خود واقف عام مخصوصاً برای انتشارات کتب تاریخی و ادبی نمود چاپ کتب خود
را هم که دارای همین جنبه است به عهده بنیاد واگذار کرد.

اما این مجوز آن نیست که تالیفات دیگر را هم از هر نوع که باشد و برسد چاپ نماید کتب نظم و نثری از گذشته تا کنون
با بودجه آن چاپ خواهد شد که هدف غایی واقف آنکه ترویج زبان رسی و حکیم وحدت ملی ایران است بر برداشته، کتابی که بوی
از ناحیه گریالی، وجدایی طلبی، و حکایت از رواج زبانهای خارجی به قصد تضعیف زبان رسی، و دیگر چیزهای تفرقه آمیز در
سیاستهای فتنه انگیز داشته باشد نباید با بودجه این موقوفات طبع و توزیع شود.

نکته دیگر آنکه چون شاید برای چاپ کتب و فرهنگ نامه فارسی که دایره مانند بعضی، انسیکلوپدی، باشد، و تاریخ کامل
ایران که ادراقی یاد و نبرینه بیشتر دارد، درآمد ماهیانه بنیاد کفاف خرج آنها را ندهد میتوان با انداختن با یکی این موقوفات چاپ
نمود به شرط آنکه اجازه واقف در زمان حیات موافقت شورای تولیت بعد از مدت یا بر کس و شکایی قانوناً قائم مقام
در تکلمه دوم یاد داشت واقف فشره در جلد سوم افغان نامه مجلثم که کتب رسالاتی که با بودجه این موقوفات چاپ
میشود باید منزه باشد از تحریکات سیاسی مخصوصاً آلوده نباشد با غرض سیاسی خارجی و لغافه پژوهش تاریخی ادبی ایران
شناسی... در پایان آن تکلمه افزودم بهیم هشتم که مبادا چنین رسالاتی سالها بعد از ما نخواسته و ندانسته، بوسیله
بنیاد چاپ شود پس لازم بود که در این یاد داشت تذکری داده شود... عهده مخاطب این یاد آوریهما بنیاد موقوفات خود
ماست نه مؤسسات انتشاراتی دیگر که هر یک و شش خاص خود را در مواد خالصی در کار آنها داریم.

تا زمانی که نویسنده این سطور متولی هشتم و فرزند دانشمند من ابرج افشار که به رموز نویسنده کی کا ملا آگاه میباشد سرپرست
این بنیاد است بوجوبی برای گران نخواهد بود بعد از ما هم امید است که این شش او را یادمان شاه احمد... اردیبهشت ۱۳۲۱

تنگه و تبصره

یادداشت افق چند روز پیش از گذشت ۱۸ آذر ۱۳۶۲ برای اهل زینگان

کتاب نظم و نثری از گذشتگان با آیندگان که با سرمایه و درآمد این بنیاد چاپ و توزیع شود باید منطبق با نیت افق هدیه و قنانه باشد. و مرفح زبان دری در قلمرو این زبان و حکیم وحدت ملی و نهایت کشور ایران باشد و بوی از ناحیه کربلی و جدایی طلبی ندهد، و حمایت و ترویج از لهجہ های محلی در زبانهای خارجی به قصد تضعیف زبان فارسی دری نکند. خلاصه آنکه این کتابها رسالات باید متره باشد از روشهای تفرقه آمیز و سیاستهای فتنه انگیز چه بطور مرموز و چه علنی مخصوصاً نباید آلوده باشد به اعراض سیاسی خارجی در لغافه پژوهش تاریخی، نژادی یا ادبی و فرهنگی و ایران شناسی.

کتاب تاریخی ادبی، عالمانه، خارجی که از عربی و ترکی و فرنگی و روسی به فارسی ترجمه میشود اگر دارای هر دو جنبه از سود زبان باشد، باید قسمت سودمند آنها ترجمه شود و قسمت بیان بخش اگر ترجمه شود باید به قصد مبارزه و مقابله عالمانه با آن باشد. جابلان، زیرا کفیه منطقی ممکن است مؤثر باشد، نه. شائنا. و بومی گری این بنیاد و انتشارات خود باید در هر حال از دروغ و ناسازگاری پرهیز کند. به گفته نظامی گنجوی: **چو شوان استی اوج کرد / دروغی انسب اید خرج کردن**

برای چاپ و انتشار کتب رسالات نه تنها هزینه و حق الزحمه نیز می‌خواهیم بلکه به سبب اهمیت فوق العاده سودمند بودن کتابها جایزه نیز می‌پردازیم. این بنیاد در چاپ و انتشار کتابهای خود بطور مسلم ضرر مادی ندارد، زیرا اکثر ارزش تمام شدن، از کافه و چاپ و غیره، از راه فروش درآمد دارد. شاید بعضی تصور کنند که کار ما شبیه به معامله مرجوم، ملا نصرالدین، باشد که تخم مرغ می‌فروشد و آن می‌دشاهی، می‌بخت و رنگ می‌کرد و می‌فروخت یک شاهی عقیده ما بر اینست که اگر در این مؤخر مادی و مالی می‌کنیم سود معنوی که منظور ماست می‌بریم، و آن اینکه عقیده خود را که ترویج زبان دری و حکیم وحدت ملی و نهایت ملی ایران است و اوج می‌بریم، این زبان را به حساب مصارف و نف در راه، ایده آل، و هدف ملی خود محسوب می‌اریم.

برای اطلاعات و توضیحات بیشتر لطفاً به تنگه منتشر شده در ابتدای کتابهای این بنیاد که اضافات و نقادتهایی که با هم

دارد توجه فرمائید.

دکتر محسن افشار

آذر ۱۳۶۲

فہرست مطالب

صفحہ	عنوان
یازدہ	پیش گفتار
۱	متن کتاب
۵	قسم اول: در بیان شرح حال انبیاء و اوصیا و علماء و حکماء
۱۲	قسم دوم: در ذکر ملوک فرس و مشاہیر انبیاء و اکابر علماء
۱۴	طبقہ اول: پیشدادیان
۲۳	طبقہ دوم: کیانیان
۳۱	طبقہ سوم: اشغانیان و ملوک طوایف
۳۵	طبقہ چہارم: ساسانیان
۵۷	قسم سوم: خلفا و ائمہ اسلام
۵۹	طبقہ اول: خلفای راشدین
۶۴	طبقہ دوم: خلفای بنی امیہ
۶۹	طبقہ سوم: عباسیان
۸۵	قسم چہارم: سلاطین و ملوک
۸۶	طایفہ اول: صفاریان
۸۸	طایفہ دوم: سامانیان
۹۲	طایفہ سوم: غزنیان
۹۸	طایفہ چہارم: دیلمیان
۱۰۷	طایفہ پنجم: سلجوقیان
۱۱۵	طایفہ ششم: ملاحدہ
۱۱۹	طایفہ ہفتم: سلغریان
۱۲۸	طایفہ ہشتم: خوارزمیان
۱۳۲	طایفہ نہم: مغول
۱۳۷	فہرستہا

پیش‌گفتار

سرنامه به نام آن خداوند که دلها را به دلها داده پیوند
زهی نقاش صورتهای زیبا که پشت خاک از او شد روی دیبا

دوره تسلط مغول بر ایران اگرچه یکی از تاریکترین دوره‌های تاریخی این کشور است اما از حیث تألیف کتب تاریخی یکی از پربارترین دوره‌ها است. کتب مهمی چون جهانگشای جوینی، جامع‌التواریخ، مجمع‌الانساب شبانکاره‌ای، تاریخ‌گزیده، تاریخ و صاف، نظام‌التواریخ، تاریخ بناکتی، غازان‌نامه و ... محصول این دوره است.

نظام‌التواریخ عمومی مختصر و مفیدی است که در سال ۶۷۴ هـ.ق^(۱) در زمان پادشاهی اباقاخان مغول تألیف شده و با تمام اختصاری که دارد و علی‌رغم نظر استاد بزرگوارم دکتر عبدالحسین نوائی در مقدمه تاریخ‌گزیده و کسان دیگری که عقیده دارند این کتاب به علت اختصار هیچ امتیازی ندارد، از زمان تألیف تاکنون در اکثر متون تاریخی از روضة‌الصفاء و حبیب‌السير و تاریخ‌گزیده گرفته تا فارس‌نامه ناصری مورد استناد بوده و مؤلفین آن کتابها قسمتهائی از آن را به عین عبارت نقل کرده‌اند. به علاوه به خاطر این که

۱- در بعضی منابع ۶۷۵ هم آمده است.

مؤلف آن اهل فارس بوده و اشراف کاملی به تاریخ فارس داشته است یکی از منابع مهم فارس شناسی است.

نظام التواریخ بیضاوی در اکثر کتب رجال و تذکره‌ها معرفی شده‌اند. یکی از بهترین معرفیها را دانشنامه جهان اسلام نموده است که برای استفاده خوانندگان محترم، آن مطالب را نقل می‌کنم:

«بیضاوی، عبدالله بن عمر بن محمد، مکنی به ابوالخیر و ابوسعید و ملقب به ناصرالدین، قاضی، فقیه شافعی، مفسر و متکلم اشعری قرن هفتم. تاریخ دقیق تولد او معلوم نیست. تنها ابن حبیب دمشقی در درة الاسلاک او را در زمان وفات صدساله دانسته است؛ ولی از آنجا که در سال وفات او نیز اختلاف هست (← ادامه مقاله)، از این نقل به درستی نمی‌توان زمان تولد او را به دست آورد (بیضاوی، ج ۱، مقدمه قره‌داغی، ص ۵۴). در بیضای فارس، در خانواده‌ای اهل علم و قضا متولد شد. پدرش، امام‌الدین عمر بن محمد بیضاوی، نیز فقیه و قاضی القضاات شیراز و، در عهد ابوبکر بن سعد، از اتابکان فارس و حاکم سلجوقی شیراز (۶۲۳ - ۶۵۸)، قاضی الممالک ولایت فارس بود. پدربزرگ او، فخرالدین علی بیضاوی، نیز منصب قاضی القضاات داشته است. بیضاوی بیشترین تحصیل خود را نزد پدر انجام داد. وی نسب علمی خویش را تا پیامبر اکرم می‌رساند و چنان که خود برمی‌شمارد، جد پدریش با دو واسطه (محمود بن ابی‌المبارک بغدادی از ابی منصور سعید بن محمد بن عمر الرزاز) از محضر ابی‌حامد محمد غزالی (متوفی ۵۰۵) کسب علم کرده است (همان، ج ۱، ص ۱۸۴، مقدمه قره‌داغی، ص ۵۱،

(۵۸). جز پدر، از دیگر اساتید بی‌واسطه او اطلاع روشنی در دست نیست. برخی نام تنی چند از استادان و شاگردان احتمالی او را آورده‌اند (ایرانیکا، ذیل ماده بیضاوی، ج ۱، مقدمه قره‌داغی، ص ۶۱-۶۸)، اما این گفته کازرونی در سلم السموات که «بیضاوی صحبت خواجه نصیرطوسی و سهروردی عارف را درک کرده است» نامتحمّل می‌نماید (بیضاوی، ج ۱، مقدمه قره‌داغی، ص ۶۴-۶۵). وی در حوالی ۶۷۸، به فرمان اباقاخان، فرزند ارشد و جانشین هلاکو، قاضی‌الممالک فارس شد. پس از مرگ اباقاخان در ۶۸۰، منصب قضای شیراز را نیز کسب کرد. بنا به برخی روایات، وی پس از شش ماه، این مقام را به مجدالدین اسماعیل بن یحیی (متوفی ۷۵۶)، جوانی از خاندان منتقد فالی (بالی)، واگذار کرد؛ اما در عهد ارغون‌خان (حک: ۶۸۳-۶۹۰)، قاضی موطن خود شد (ایرانیکا، همانجا). در شرح چگونگی اهدای تفسیر انوارالفتزلیل به ارغون‌خان و دریافت مقام قضا از وی به عنوان پاداش حکایاتی آمده است (خوانساری، ج ۵، ص ۱۳۴-۱۳۵) که بر آنها نمی‌توان چندان اعتماد کرد. (مؤلفان نامه دانشوران ناصری پس از نقل مطالب خوانساری تصریح می‌کنند که این حکایات مشتمل بر صحیح و سقیم‌اند، (ج ۸، ص ۱۳۹-۱۴۰)؛ بویژه آنکه حاجی خلیفه (ج ۱، ستون ۱۸۷) پاره‌ای از این وقایع را نه در شیراز بلکه در تبریز و درباره حاکم آن شهر نقل می‌کند.

بیضاوی سالهای آخر عمر خود را در تبریز گذراند. علت مهاجرت وی از شیراز به درستی معلوم نیست. ماجرای مشهوری در شرح کیفیت ورود بیضاوی به تبریز آمده است که

بنابر آن، وی ناشناس در مجلس درسی شرکت کرد و ماهرانه به پرسش استاد، که همه شاگردان از حل آن فرومانده بودند، پاسخ گفت و سبب حیرت و تجلیل استاد از وی گردید. در پایان ماجرا، بیضاوی به استاد می‌گوید که وی در طلب قضا به تبریز آمده است (سبکی، ج ۸، ص ۱۵۸)، اما هیچ مدرکی در دست نیست که وی در تبریز هم این منصب را به دست آورده باشد. در تبریز گویا مدتی از مصاحبت و ملازمت شیخ محمد کیخانی (کحتائی) برخوردار بوده و به وی ارادت بسیار می‌ورزیده است، تا آنجا که بنا به وصیتش او را در قبرستان چرنداب در کنار قبر شیخ خود به خاک سپردند (حاجی خلیفه، همانجا؛ خوانساری، ج ۵، ص ۱۳۵-۱۳۶).

تاریخ وفات بیضاوی سخت مورد اختلاف است؛ نخستین منابع نزدیک به زمان او سال ۶۸۵ را ذکر کرده‌اند (صفدی، ج ۱۷، ص ۳۷۹؛ ابن‌کثیر، ج ۱۳، ص ۳۰۹؛ ابن‌عماد، ج ۵، ص ۳۹۲). کسانی هم تاریخهای ۶۹۱ و ۶۹۲ را گفته‌اند (یافعی، ج ۴، ص ۱۶۵؛ اسنوی، ج ۱، ص ۱۳۶؛ سبکی، ج ۸، ص ۱۵۷، پانویس ۲). برخی نیز به سالهای ۷۰۸، ۷۱۰، ۷۱۶ و ۷۱۹ اشاره کرده‌اند. خفاجی (متوفی ۱۰۶۹)، از شارحان تفسیر بیضاوی، سال ۷۱۹ را معتمد می‌داند (بیضاوی، ج ۱، مقدمه قره داغی ص ۵۶). شواهدی چند یکی از چهار تاریخ اخیر را تأیید می‌کند؛ از جمله، مکاتبه‌ای که میان بیضاوی و علامه حلی (متوفی ۷۲۶) درباره یکی از مسائل قواعد الاحکام صورت گرفته است (افندی اصفهانی، ج ۱، ص ۳۸۲-۳۸۳؛ امین، ج ۵، ص ۴۰۱)، و از آنجا که محتملترین تاریخ تألیف قواعد، ۶۹۹ است، این نامه‌ها می‌بایست پس از آن تاریخ

نگاشته شده باشند. خوانساری (ج ۲، ص ۲۸۱) هم خاطر نشان کرده است که مقام و منزلت علامه حلی نزد سلطان محمد خدابنده از تمامی علمای آن زمان، از جمله بیضاوی، قاضی عضدالدین ایجی، محمد بن محمود آملی (صاحب نفائس الفنون) و مولی بدرالدین شوشتری برتر بود. این مسئله که چندان نادرست به نظر نمی‌آید، یقیناً پس از گرویدن سلطان به مذهب تشیع در ۷۱۰ بوده است و نشان می‌دهد که بیضاوی دست کم اندکی پس از این سال زنده بوده است. هر چند شواهدی از این دست، احتمال فوت او را در سالهای بعد از ۷۱۰ تقویت می‌کند، بسیار بعید می‌نماید که نزدیکترین منابع زمانی به خود بیضاوی، در سال وفات او حدود سی سال اشتباه کرده باشند. همچنین، معقول نیست که صفدی (متولد ۶۹۶) در زمان وفات بیضاوی حدوداً بیست ساله بوده باشد، اما وفات او را یازده سال قبل از تولد خود ثبت کرده باشد.

آثار علمی بیضاوی نشانه دانش فراگیر و دائره‌المعارفی اوست. موضوعات این آثار که عموماً اصیل نیست و از نوشته‌های دیگران مایه گرفته، منطق، فقه، اصول فقه، تفسیر قرآن، کلام و عقاید، تاریخ، هیئت و نحو است و شمار آنها بالغ بر بیست است؛ گویانکه بیشترشان امروزه در دست نیست. معروفترین اثر او تفسیر انوارالتنزیل و اسرار التأویل معروف به تفسیر بیضاوی، است که در حجمی متوسط تألیف شده است. شهرت وی نیز اساساً به همین تفسیر است. سال تألیفش به روشنی معلوم نیست، اما از گفته مؤلف در مقدمه کتاب برمی‌آید که آن را در دوران پختگی خود نگاشته است.

تفسیر بیضاوی نه روایی و نه صرفاً عقلی و تأویلی است. وی در این تفسیر تا حدّ امکان به ذکر نکات ادبی، کلامی، تاریخی و فقهی می‌پردازد؛ گاه در ابتدای سوره، به علت، شأن نزول و مکان نزول آیه اشاره می‌کند و در پایان هر سوره نیز، همچون زمخشری در کشاف، روایاتی در ثواب و خاصیت تلاوت آن بیان می‌کند. وی به ندرت ذکر مطالب نحوی را طولانی می‌کند، اما در آیات الاحکام بیشتر به اقوال مذاهب معروف اشاره می‌کند و غالباً رأی شافعی را تأیید کرده، آن را مطابق با آیه می‌داند. نیز علاوه بر بیان وجوه قرائتهای هفتگانه مشهور، گاه به قرائت یعقوب بن اسحاق الحضرمی (۱۱۷-۲۰۵) از قاریان دهگانه، هم اشاره می‌کند.

تفسیر انوار التنزیل بر پایه نکات ادبی و بلاغی تفسیر کشاف زمخشری استوار است. علاوه بر این، مؤلف در مسائل کلامی از مفاتیح الغیب فخر رازی و در اشتقاق و لغات غریب، از مفردات راغب اصفهانی وام می‌گیرد، اما غالباً عبارات دو فرد اخیر را عیناً نقل نمی‌کند و از این سه تن هیچ‌جا نام نمی‌برد. بهره‌گیری بیضاوی از تفسیر کشاف چنان روشن و متفق علیه است که گاه تفسیر او را «مختصر الکشاف» خوانده‌اند (سبکی، ج ۸، ص ۱۵۷؛ سیوطی، همانجا). این اقتباس حتی شامل نقل قصص و اسرائیلیات نیز می‌شود (مثلاً، اعراف: ۱۴۲، داستان سی یا چهل روز قبل از نزول الواح تورات)، هر چند وی برخلاف مفسران روایی، چون طبری و ابن‌کثیر، به میزان کمتری از اسرائیلیات کمک می‌گیرد. با این همه، وی در ردّ آرای اعتزالی زمخشری تردید نمی‌کند و تقریباً همه جا از عقاید عمومی

اشاعره دفاع می‌کند (مثلاً، اعراف: ۱۴۳، در امکان رؤیت خداوند). موارد اقتباس و تلخیص بیضاوی از تفسیر کشاف چندان زیاد است که در اینجا نمی‌توان نمونه‌های آن را برشمرد. وی حتی با آنکه رأی معتزله در باب عدم امکان رؤیت خداوند را صریحاً رد می‌کند (اعراف: ۱۴۳)، در مواضعی، مستند ادبی و بلاغی آنان را می‌پذیرد (مثلاً، مائده: ۲۴). با این حال، مواردی می‌توان یافت که وی رأی ادبی برخلاف زمخشری اختیار کرده باشد. بیشتر - نه همه - این آرا آنهایی است که به گونه‌ای مؤید یا توجیه‌کننده آرای اعتزالی زمخشری بوده است؛ مثلاً در ترکیب نحوی لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (بقره: ۲۱ برای موارد دیگر ← رفیده، ج ۲، ص ۸۷۷-۸۷۹). با آنکه بیضاوی تلاش بسیار کرده است تا تفسیر کشاف را از آموزه‌های اعتزالی زمخشری بپیراید و آن را موافق مذهب اشاعره کند، همه جا در این مقصود موفق نبوده است. از این رو می‌توان آرای در انوار التنزیل یافت که با روش تأویل‌گرایانه و عقلانی معتزله سازگارتر است تا مبانی ظاهرگرایانه اشاعره؛ مثلاً در تفسیر آیه ربا (بقره: ۲۷۵) و آیه‌ای که به فحوای آن، ملائکه حامل عرش‌اند (غافر: ۷). پاره‌ای از این موارد از چشم منتقدان او به دور نمانده است (← زهبی، ج ۱، ص ۲۹۷).

در بررسی آرای کلامی و فقهی موجود در تفسیر بیضاوی مشابهت بسیاری با فخر رازی می‌یابیم، زیرا هر دو شافعی و اشعری‌اند. اما بهره‌گیری بیضاوی از تفسیر کبیر فخر رازی غالباً چکیده و ماحصل گفته‌های رازی است (برای نمونه ← جملات پایانی در تفسیر آیه ۱۶۴ بقره؛ نیز ← عبدالحمید، ص ۱۸۸ - ۱۸۹).

تفسیر بیضاوی همواره در حوزه‌ها و مدارس علمیه اهل سنت ایران، مصر، هند، افغانستان، عثمانی و مغرب مورد توجه بوده (ابن عاشور، ص ۱۰۵-۱۰۶) و هم اکنون نیز در بسیاری از مدارس متن درسی است. این تفسیر علاوه بر تأثیر بر مفسران و دانشمندان متأخر از بیضاوی، در میان معاصران او نیز نسبتاً پراهمیت و نفوذ بوده است. یکی از این نمونه‌ها، تأثیر آن بر مدارک التنزیل و حقائق التأویل نسفی (وفات ۷۰۱) است (برای نمونه ← تفسیر نسفی و تفسیر بیضاوی، ذیل آیات سورۀ نجم). این امر البته شاید به دلیل اقتباس هر دو مفسر از کشاف زمخشری بوده باشد.

تفسیر انوارالتنزیل و اسرارالتأویل در روزگار نو بارها

چاپ شده است؛ نخست در بولاق (۱۲۸۴)، سپس چهاربار در استانبول (از ۱۲۸۵ تا ۱۳۲۱). در لکهنو (۱۸۶۹ میلادی) و بمبئی (۱۸۶۹ میلادی) نیز به چاپ رسیده است. فلایشتر^(۱) هم آن را در دو جلد با تحقیق خود در لایپزیگ منتشر کرده است (۱۸۴۴-۱۸۴۸) و بعدها فل^(۲) آن را با فهرس خود در همانجا (۱۸۷۸) و مارگلیوت^(۳) در لندن (۱۸۹۴) به چاپ رسانیده‌اند (د. اسلام، چاپ اول، ذیل ماده). بر این تفسیر، شروح و حواشی فراوانی نوشته‌اند؛ حاجی خلیفه (ج ۱، ستون ۱۸۸-۱۹۴) از ۴۶، و بغدادی (ایضاح المکنون، ج ۱ ستون ۱۳۸-۱۴۲) از هفتاد شرح، حاشیه و تعلیقه نام برده‌اند. اما بکائی (ج ۹، ص ۴۰۲۴-۴۰۳۹، ۴۰۴۶-۴۰۵۳، ۴۰۶۲-۴۱۲۵، ۴۱۳۰-۴۱۵۷) از انبوهی حواشی

1- H. O. Fleicher

2- W. Fell

3- D.S. Margoliouth

مخطوط و چاپی بر این تفسیر در زبانهای عربی، ترکی و فارسی یاد می‌کند که از لابلای آنها توجه و اهتمام برخی دانشمندان شیعی به این تفسیر هویدا است.

دیگر آثار باقیمانده او از این قرار است: **الغایة القصوی فی درایة الفتوی**. مهمترین کتاب فقهی اوست که در حقیقت ملخص و سبب غزالی است. علی محیی‌الدین قره‌داغی آن را با مقدمه‌ای مفصل، تصحیح و چاپ کرده است. شروحاتی بر این کتاب نوشته شده است که نام هشت شرح آن در مقدمه مصحح آمده است (ج ۱، ص ۱۴۰-۱۴۲):

منهاج الوصول فی معرفة علم الاصول. مختصری است از **الحاصل من المحصول ارموی** (وفات ۶۵۶) که بارها همراه با شرح یا بدون شرح به چاپ رسیده است. بیضاوی خود آن را شرح کرده (سیوطی، همانجا) و علاوه بر آن نام بیش از سی شرح و تعلیقه دیگر بر این کتاب در دست است که برخی از آنها به چاپ رسیده است (حاجی خلیفه، ج ۲، ستون ۱۸۷۸ - ۱۸۸۰؛ بغدادی، **ایضاح المکنون**، ج ۲، ستون ۵۸۹-۵۹۰).

طوالع الانوار در کلام و اصول دین. این کتاب به همراه شرح علامه شمس‌الدین محمود اصفهانی (وفات ۷۴۹) و حواشی میرسید شریف جرجانی (وفات ۸۱۶) بر آن در استانبول (۱۳۰۵) به چاپ رسیده است (بیضاوی، ج ۱، مقدمه قره‌داغی، ص ۷۶). حاجی خلیفه نام هجده شرح آن را آورده است (ج ۲، ستون ۱۱۱۶-۱۱۱۷).

نظام التواریخ تنها کتاب فارسی بیضاوی است که در آن تاریخ جهان از زمان آدم علیه‌السلام تا ۶۷۴ بیان شده است.

مؤلف در این کتاب تاریخ انبیاء، خلفاء، خلافت امویان، عباسیان و حوادث سلسله‌های صفاریان، سامانیان، غزنویان، دیلمیان، سلجوقیان، سلغریان (اتابکان فارس)، خوارزمشاهیان و مغولان را بازگو می‌کند (همان، ج ۲، ستون ۱۹۵۹). این متن فارسی همراه با توضیحاتی از سید منصور به اردو، در حیدرآباد (۱۹۳۰ میلادی) به چاپ رسیده است. در انتساب آن به بیضاوی، تنها مؤلف ریحانة الادب به نقل از قاموس الاعلام تردید کرده است (مدرس تبریزی، ج ۱، ص ۳۰۶) که موجه نمی‌نماید؛

لبّ الالباب فی علم الاعراب. مختصری است از کافیه ابن حاجب (متوفی ۶۴۶) در علم نحو. حاجی خلیفه از سه شرح آن نام می‌برد (ج ۲، ستون ۱۵۴۶)، که از آن میان شرح خواجه محمدبن پیرعلی معروف به برکئی یا برگوی (متوفی ۹۸۱) معروف به امتحان الانکیاء است (سرکیس، ج ۱، ستون ۶۱۰) معروف به امتحان الانکیاء است (سرکیس، ج ۱، ستون ۶۱۰).

رسالة فی موضوعات العلوم و تعاریفها (بغدادی، هدیة العارفین، ج ۱، ص ۴۶۳)، که نسخه‌ای از آن باقی مانده (بیضاوی، ج ۱، مقدمه قره‌داغی، ص ۸۶) و شامل مباحثی است در باب تعاریف و موضوعات علوم ادبی، طبیعی، هندسه، موسیقی، حساب و اخلاق.

در فهرستها و کتب تراجم، آثار دیگری نیز از بیضاوی نام برده شده که اکنون از آنها اثری در دست نیست. این آثار عبارت‌اند از:

تحفة الابرار فی شرح مصابیح السنة (سبکی، همانجا)

شرحی است بر مصابیح السنة فراء بغوی در موضوع حدیث.
 شرح المطالع شرحی است بر مطالع الانوار فی الحکمة و
 المنطق تألیف سراج‌الدین ارموی (متوفی ۶۸۲).
 شرح التنبیه. شرحی است بر التنبیه، اثر امام ابی‌اسحاق
 شیرازی (متوفی ۴۷۶) در موضوع فقه؛
 شرح منهاج الوصول. شرحی است بر منهاج الوصول، اثر
 خود مؤلف، در موضوع اصول فقه که گویا کامل نبوده است.
 شرح المنتخب فی اصول الفقه برخی احتمال داده‌اند که این
 کتاب همان منهاج الاصول باشد (ایرانیکا، همانجا)؛
 شرح المحصول، شرحی است بر المحصول فی اصول الفقه
 غزالی و بعید نیست که با کتاب پیشین یکی باشد؛
 مرصدا الافهام الی مبادئ الاحکام. شرحی مزجی است بر
 منتهی السؤل و الامل الی علمی الاصول و الجدل، تألیف ابن
 حاجب. برخی آن را شرح مختصر ابن‌حاجب در اصول
 خوانده‌اند (صفدی، همانجا)؛
 مصباح الارواح تلخیصی است از دیگر کتاب کلامی خود وی
 با عنوان طوالمع الانوار؛
 الايضاح فی اصول الدین؛
 منتهی المُنی فی شرح اسماءالله الحسنی. بیضاوی در
 اواخر تفسیرش بر سوره حشر از این کتاب خود یاد می‌کند؛
 شرح الکافیة. که شرح کافیة ابن‌حاجب در نحو است و
 نامحتمل نیست که همان لب‌الالباب فی علم الاعراب باشد، بویژه
 از آن رو که صفدی و سیوطی از شرح الکافیة نام برده‌اند، اما از
 لب‌الالباب سخنی نگفته‌اند؛

مختصر فی الھیئة. برخی رساله‌ای منتسب به بیضاوی به نام منازل القمر را بخشی از این کتاب دانسته‌اند (ایرانیکا، همانجا)؛

شرح الفصول شرحی است بر فصول خواجه نصیرطوسی در هیئت؛

التهدیب و الاخلاق. ایرانیکا (همانجا) از آن با نام تهذیب الاخلاق فی التصوف یاد کرده است. (ابن کثیر، همانجا؛ ابن عماد، ج ۵، ص ۳۹۲-۳۹۳؛ بغدادی، هدایة العارفین، همانجا؛ خوانساری، ج ۵، ص ۱۳۵؛ زحیلی، ص ۱۷۷؛ حاجی خلیفه، ج ۲، ستون ۱۷۰۴ - ۱۷۰۵، ۱۸۵۴؛ سیوطی، ج ۲، ص ۵۰، صفدی، همانجا؛ بیضاوی، ج ۱، مقدمه قره داغی، ص ۸۴ - ۸۵).

جز این آثار، برخی از جمله بغدادی و کتبی سه کتاب الارشاد فی الفقه، التبصرة فی الفقه و التذکرة فی الفروع را به بیضاوی، نسبت داده‌اند که صحیح نیست. این سه کتاب تألیف قاضی القضاة ابی بکر محمد بن احمد بیضاوی است (بیضاوی، ج ۱، مقدمه قره داغی، ص ۹۵-۹۶). قره داغی در مقدمه خود، به نقل از ابن شاکر کتبی، کتاب تفسیری به نام العین را نیز از آن بیضاوی می‌داند (همان، ج ۱، ص ۷۸).

نظام التواریخ علاوه بر چاپی که در دانشنامه جهان اسلام به آن اشاره شده چاپ دیگری هم دارد و آن چاپی است که دانشمند فقید بهمن میرزا کریمی (دکتر بهمن کریمی بعد) در سال ۱۳۱۳ آن را از روی یک نسخه خطی عیناً با تمام غلطهایی که در آن نسخه بوده به اضافه اشتباهاتی که توسط خود ایشان به آن افزوده شده رونویس و اصطلاحاً چاپ فرموده‌اند. با این

132921

وجود برای آن روان‌شاد طلب غفران می‌کنم که در تصحیح متون از پیشگامان بود. در تصحیح حاضر نسخه‌ای از این چاپ در اختیارم بود اما با تمام تلاشی که کردم نتوانستم به نسخه چاپ حیدرآباد دسترسی پیدا کنم. مطلب دیگری که در دانشنامه جهان اسلام به آن اشاره‌ای نشده و بیان آن را لازم می‌دانم معرفی نظام‌التواریخ در الذریعه و کشف‌الظنون است. علامه فقید شیخ آقا بزرگ طهرانی در الذریعه مرقوم فرموده‌اند: «نظام‌التواریخ تاریخ عام صغیر، للقاضی البیضاوی عبدالله بن عمر صاحب انوارالتنزیل فی التفسیر لکنه فی هذالکتاب الفارسی فی التاریخ اکثر تشیعاً منه فی تفسیره‌المذکور. و قد طبع بحیدرآباد ثم ایران ۱۳۱۳ ش».

حاجی خلیفه در کشف‌الظنون نوشته: «نظام‌التواریخ فارسی مختصر الناضی ناصرالدین عبدالله بن عمر البیضاوی المتوفی سنة ۶۸۵ خمس و ثمانین وست مائه. اوله: «الحمد لله ذی العظمة و الکبرياء» الخ. ذکر فيه الانبياء و الخلفاء و الاموية و العباسية ثم الصفارية و السامانية و الغزنوية و الديالمة و السلجوقية و السلفرية و الخوارزمية و المغولية».

همان طور که گفته شد بیضاوی شافعی بوده و این گرایش در کتاب حاضر - به ویژه در قسم سوم - دیده می‌شود که به خاطر حفظ امانت و تسلیم نسخه کامل کتاب متعرض آن نشدم. مسلم است که خوانندگان محترم در این قبیل موارد به منابع اصیل شیعی مراجعه خواهند فرمود.

خاندان بیضاوی از دودمانهای سرشناس فارس بوده‌اند. خود او در چند جای این کتاب از تبارش این چنین یاد می‌کند: «و تدریس مدرسه به جدم فخرالدین نصر بن علی بن علی المریمی داد»^(۱) و «تدریس و تولیت آن مدرسه ابتدا به قاضی مرتضی حنفی داد، بعد از آن برنجید، از وی بازستد و به جدم قاضی ناصرالدین شیرازی داد که خود و پدرانیش از صنایع ائمه و حکما و

خطبای شیراز بوده‌اند و از خاندان ایشان قدیمتر و بزرگتر نیست»^(۱) و «پیوسته این ولایت مجمع و منبع فضیلتی بزرگ بوده مثل امام ابو عبدالله که شیخ ابواسحاق فیروزآبادی ذکر او در طبقات فقها آورده، و قاضی ابوبکر که در فنون علوم، تصانیف معتبر دارد، و شیخ عالم شهاب‌الدین ابوبکر، و امام محقق فخرالدین محمد بن علی و دیگر اجداد و اقارب این ضعیف که ذکر تصانیف ایشان در این صوب مشهور و معروف بود»^(۲).

نام و لقب و کنیه مؤلف در نسخه‌ها گوناگون است. هنگام معرفی نسخه‌ها به این گونه‌گونی اشاره می‌کنم.

نسخه‌های خطی نظام التواریخ فراوان است و استاد احمد منزوی بیست و هفت نسخه خطی آن را در فهرست نسخه‌های خطی فارسی نمایانده‌اند. سه نسخه دیگر، یکی جنگ تبریز که اخیراً توسط کتابخانه مجلس شورا خریداری شده، یکی هم نسخه کتابخانه ملی تهران و سومی نسخه شماره ۷۵ فیروز هم گویا از قلم ایشان ساقط شده است. من با مقابله شش نسخه خطی و مقایسه با نسخه چاپ شده دکتر بهمن کریمی متن حاضر را آماده کرده‌ام. نسخه‌های اساس طبع عبارتند از:

- ۱- نسخه شماره ۱۱۵ کتابخانه بادلیان که فیلم آن به شماره ۱۲۴۶ و عکس آن به شماره ۲۷۵۹ در کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران موجود است. تاریخ کتابت نسخه ۶۷۴ یعنی هم‌عصر مؤلف است. این نسخه در ۲۹ برگ است و هر صفحه ۱۷ سطر دارد. نسخه‌ای است بسیار صحیح و قابل اعتماد. از این رو در هنگام تصحیح آن را اصل قرار دادم.
- مقداری از کتاب - یعنی از شرح حال رسول گرامی اسلام (ص)

۱- نظام التواریخ، چاپ حاضر ص ۱۲۰

۲- نظام التواریخ، چاپ حاضر ص ۲۷

تاسلجوقیان - از این نسخه ساقط شده است. به نظر می‌رسد که کاتب نسخه شیعه بوده نام و نشان مؤلف در این نسخه «مولانا اعظم، مقتدای افاضل امم، اعلم المتأخرین، ناصرالملة و الدین، حجة الاسلام و المسلمین، ابوالقاسم المولی الامام السعید فخرالدین ابی عبدالله محمدبن الامام الماضی صدرالدین ابی الحسن البیضاوی» آمده است. رمز این نسخه را «الف» قرار دادم.

۲- نسخه شماره ۲۱۱۱ کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران که به خط نسخ توسط قتلغ شاه فرزند عمرشاه در اصفهان در جمادی الاول ۷۳۷ کتابت شده است. تعداد برگهای این کتاب ۹۴ و تعداد سطور هر صفحه ۱۳ سطر است. حدود یک صفحه از اول و از بهرام‌گور تا الهادی موسی بن محمد را ندارد. این نسخه نیز بسیار صحیح و خوش خط است. در این نسخه «که» به صورت «کی» و دال با نقطه به صورت ذال ضبط شده است. مؤلف در این نسخه چنین شناسانده شده است: «مولانا امام معظم، قاضی القضاة الاعظم، افضل الفضلاء عالم، مقتداء الائمة الامم، اعجوبة الزمان، ناصرالملة و الحق و الدین ابوسعید عبدالله بن المولی الامام المعظم، قاضی القضاة المغفور السعید امام الحق و الدین ابی قاسم بن الامام السعید فخرالدین ابی الحسن علی البیضاوی». رمز این نسخه را «ب» گذاشتم.

۳- نسخه شماره ۳۶۰۵ کتابخانه ایاصوفیا که فیلم آن به شماره ۴۰۴ و عکس آن به شماره ۶۹۸ در کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران نگاهداری می‌شود. خط این نسخه نسخ و کاتب آن محمدبن حسین کازرونی و تاریخ کتابت آن رجب ۷۴۸ است و شامل ۷۱ برگ ۱۷ سطری است. نسخه از اول و آخر کامل است. مشخصات مؤلف در این نسخه چنین است: «مولانا امام معظم، قاضی القضاة الاعظم، افضل فضلاء العالم، مقتدی

ائمه الامم، اعجوبه الزمان، ناصر الحق و الملة و الدين، ابوسعید عبدالله بن المولى الامام المعظم، قاضى القضاة المغفور السعيد، امام الحق و الدين، ابى الفتح عمر بن امام السعيد فخرالدين ابى الحسن على البيضاوى». رمز این نسخه «ج» است.

۴- نسخه خطی شماره ۵۳۵۲ کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران که به خط نستعلیق توسط عبدالقادر بن ملایحی در هفتم ربیع الاول ۱۱۰۱ کتابت شده است. این نسخه در دو فصل یکی در فصل پیامبران و دیگر در آخر کتاب اضافاتی دارد و مطالب تا سال ۶۹۴ ادامه داده شده است که چون به اصل کتاب مربوط نبود آنها را نیاوردیم. مؤلف در این نسخه این گونه شناسانده شده است: «مولانا سعید قاضی قضاة اعظم شهید ناصر الملة و الدين ابوالحسن على البيضاوى» رمز این نسخه «د» است.

۵- نسخه شماره ۱۱۷ کتابخانه ملی پاریس که فیلم آن به شماره ۷۶۱ و عکس آن به شماره ۱۶۶۰ در کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران موجود است. این نسخه به خط نستعلیق است و نام کاتب و تاریخ کتابت ندارد. ۵۹ برگ ۱۷ سطری است. مؤلف در این نسخه «مولانا امام المعظم، مقتدای عالم، مجتهد زمان، علامه العصر، استاد افاضل الدهر، مقصد طلاب المعانی، بادی البیان، صاحب تفسیر القرآن، ناصر الحق و الدين، حجة الاسلام و المسلمین، ابوسعید عبدالله بن مولانا قاضی القضاة المغفور امام الدين ابوالقاسم عمر بن امام السعيد فخرالدين ابى الحسن على البيضاوى». رمز این نسخه «س» است.

۶- مجموعه ای است موسوم به «سفینه تبریز» که اخیراً توسط کتابخانه

مجلس شورای اسلامی خریداری شده است. نظام‌التواریخ سی و سومین کتاب این مجموعه است و از برگ ۹۲ تا برگ ۱۰۰ این مجموعه می‌باشد. قطع «سفینه» رحلی بزرگ و خط آن تعلیق خوب با قلم ریز است و هر صفحه ۴۱ سطر دارد. تاریخ کتابت ندارد اما اکثر رساله‌های آن در سالهای ۷۲۱-۷۲۳ کتابت شده‌اند. مؤلف در این نسخه چنین شناسانده شده: «مولانا امام معظم، مقتدای افاضل امم، افضل المتقدمین، اعلم المتأخرین، سلطان العلماء المحققین، قدوة ائمة المجتهدین، قاضی القضاة المؤمنین، ناصرالحق و الملة والدين، حجة الاسلام و برهان المسلمین، وارث الانبياء و المرسلین، ابوسعید عبدالله بن مولانا برهان المحققین، حجة الله على الخلائق اجمعین، قاضی القضاة الاعظم السعید، امام الملة و الدين ابی القاسم عمر بن قاضی القضاة السعید المغفور فخرالدين محمدالبيضاوی».

عکس این نسخه به پایمردی دوست بزرگوار دانشمندم آقای بهروز ایمانی در اختیارم قرار گرفت. از ایشان سپاسگزارم. رمز این نسخه را «گ» گذاشتم.

دوست داشتم که دو نسخه دیگر از این کتاب را هم که در کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران به شماره‌های ۵۴۶۳ و ۲۱۴۴ محفوظ است ببینم علی‌الخصوص دومی را که وقایع را تا سال ۹۹۸ ادامه داده اما به علت فرسودگی بیش از حد و پارگی شیرازه آنها و درهم‌ریختگی صفحات اصلاً قابل استفاده نبودند.

لازم به توضیح است که غزنویان در این کتاب همیشه بصورت غزنیان یا غزنینیان ضبط شده است.

دیگر این که بیضاوی خلفای راشدین را شش نفر می‌داند: ابوبکر بن ابی قحافه، عمر بن خطاب، عثمان بن عفان، حضرت علی بن ابی طالب (ع)، حضرت امام حسن مجتبی (ع)، و حضرت امام حسین (ع).

این کتاب را به دو نفر از استادان بزرگوار فارس آقایان دکتر منصور رستگار فسائی و دکتر جعفر مؤید شیرازی که مایه افتخار فارس هستند تقدیم می‌کنم.

از استادان محترم و بزرگوار هیئت بررسی و گزینش کتاب بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی علی‌الخصوص استاد محترم آقای دکتر سید مصطفی محقق داماد که این کتاب را برای چاپ تصویب و در پاره‌ای موارد راهنمائیهای سودمندی فرمودند، همچنین از دانشمند مكرم آقای کریم اصفهانیان که زیبائی این کتاب نتیجه حسن سلیقه و سرپرستی ایشان در موارد چاپ است سپاسگزارم. زحمت حروف‌نگاری و صفحه‌آرایی این کتاب را سرکار خانم گوهر نصرتی کشیده‌اند، از ایشان ممنونم.

از مسئولین محترم کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران، همکاران ارجمند سرکار خانم سوسن اصیلی و سرکار خانم فریبا حری که در دستیابی من به نسخ مورد نظر نهایت محبت را فرمودند متشکرم.

کمک در نمونه‌خوانی و استخراج فهارس و ایجاد محیطی مناسب برای تصحیح این کتاب را مدیون همسر خوبم خانم شهرزاد سپاهیان هستم. از او ممنونم.

میرهاشم محدث

تهران نوروز ۱۳۸۱

و عزیز سلطان خرّوج که دند و میان او و رادش
 محاربات رفت و مهالی و نواب ایشان در هر
 جایی دم استتلال دهند مثل اناک ایلد که در
 اذربایجان و اناک بهلوان در عراق و سلغویان
 بر ملکشا، کی بر اذراذ و هی بود خرّوج که دند
 در فارس السلطار خلیل الدین ابوالکاف
 بن محمد بن محمود سلطان مسعود بن ملکشا
 بر اذراش محمد و بر اذراش و اناک بوزابه قنّاح
 الدین و ذری بنارس و ستاز و بوزجون سلطان
 بیخدا اذ رفت بوزانده ایشان را با صفهان
 آورد و محمد را بر تخت نشاند و بیخ نوبت بوز سلطان
 اهنک کرد و بوزابه بدنه وی شده بالنگری و
 کشته شدند و سلطان رازکان باز بارسل آمدند

و سلغویان خرّوج که دند و از ایشان بکرختند
 و چون عجمی نماند باز جای وی نشست و الفنا
 بامیران می کرد بعد از چهار ماه امر استغنی شد
 و بضیافش بردند و می کل برو کاشتنند
 چون بر اذراش را عجمی که دند او از خوزستان
 بیامد و بیاد شاهی نشست و ملکشا او را از شهر
 همدان بکشک فرستاد و او از آنجا بکراخت
 و نخی رستان رفت و آنجا بکاوی بود تا محنت
 وفات یافت و سلیمان ثا و بر تخت نشست و روزی
 خرّوج کرد و با صفهان آمد و آنجا بکه و رفت
 و مدت ما و شاهی محمد هفت سال بود
 السلطان علی الدین علی سلیمان ثا و بن محمد
 چون سلطان محمد درگذشت امر احمد روز

السلطان علی الدین علی سلیمان ثا و بن محمد
 محمد بن سلطان

در صورت یک صفحه از نسخه ب

مکنی برینیندن ملاز آب خالی کردند و شهر
 مند رینیاذ نهاد و در اینجا یکجا عمارت اتریب
 و بناهای عالی ساختند و آن مینز ماندند
 و شهر اتریب را آنرا کواشیری گویند از
 کمان و راهواز خوزستان و جزیر از وصل
 و خط از نوز کزین از بنا اورست و خوز رود
 مدنته ؟ مشرقان هری کرد. است پی سال رایت
 باذ شاهی از فراشت و چهارده از ان بود یک
 حکم او در اکثر نبع سکون نفاذ یافتند
 شهاب نوبی را بر این لر را شمس باذ شاهر
 بعد با عدل و سخاوت و ولایت و تجارعت
 وقت پی و یکسال و چند ماه باذ شاهی کرد
 و در همان بسیار عارت کرد و ملاز شهر شاهر را
 بنا بود یک طهورت بنا کرد. بود و اسکند
 خواب کرده آباد کرد از نسی و از نسی یک در جزیر
 این شهرست غاری هست و صورت شاهر از
 سکر از ششید خانک بشکل ستونی بود عار
 لر

ای تاذ است و بر سبب ضروری چند
 کرده اند و در میان آن شهر صورت زبانی
 ای تاذ ساخته اند و بلاد شاهر از جبل
 از اعمال فارس و چند شاهر از خا سان
 و شاذ شاهر از نستان هر جن بن شاهر
 مددی بود با جلال و قوت و با د علم و داد
 و مدت در و سال باذ شاهی کرده و ملا هم از از
 خوزستان و دستک یک بیان بند و خوز شاهر
 بود. است فزی سلخته است کمل ام بن
 هر جن جوم کلام باذ شاهر کشته سینه
 مانی مکن و بر چیت داشت و کوز شاهر
 نزد ک کرد تا مدتی یک مانی بروی و اوق شد
 بروی آمد و او را از جیبی تمام کرد تا اتباع
 او را جمله ما در دست آورد انکا. عمارت از کرد
 تا با مانی بخت کردند و ملز ش کرد اینند
 و کفن او و میت کشت و قوبه بروی هم عرض کردند
 قبول نکرد پس بنمود تا کوشش بیرون کردند

صورت یک صفحه از نسخه ج.

سدا ان به بیطیلم بر ایند که من این سخن از سرش با از دام
 بر دین جا به بوی او و خود ز فرست بند و بی جا به پیش و در
 در بر اسناد کرد و خود بر با ای در فرست و انکار حق
 در بر سید نه و به با با انا مع فرست یافتند نه پیش
 به و بیست چه در ان زمان که سدا با ای آن نمودی کردی
 و زینست با دست مان و آکشی و بی زمین بر فرود آمد نه پیش
 لغت که من بر در زیم و داد نه که مرا ازین یکد راه که زینست
 خودم که مرز و استیب مرا مصلحت دین به با بیست و استیب
 سفند انظم انکا و بر ان بمرات کونان جا بست که در دوزخ
 و که بی مصلحت خود است به با شکارها بسج و ان مد
 انکار چون نه و نه به بر مرز و حیلست انکا و سفند خا و ان
 به ز به نام بر دند به نام شستن و زین است که خویش ان شاع
 و بیست و او و بیجو سگس و بسج به و بیخیزت با او
 بیست و بی یکدی می بود با بر بر بر نام رفت و هم کم دست
 فیوزن کت در و ان کت نام بست و به او از ای ان بیست
 انبدرینه و بی مو ان آند و با به نام کت کت کرد و ظفر و سا

مرز چون خبر حس مرز و رسید با ز مد آن آمد و تحت
 زنت و نایج بر نینها و او از به هر طرف خود کشت و در از روی
 و ز خو است که با کینه و با از خوا صد در ان نزل و یک به نام
 استک و می کرد بر در کونج کرد و آب نهر و ان به نام
 رسیده بر در و انست که طاقت و بی در و کس و
 به فرست و دستور است کرد و مرز صوب ان و
 که زان و خزان در هفتی به یک کار و انبه و خود کت و در او
 بکلیت و دم نهد بر در زین به بر ان شمول خلد و او از و حال
 بود نه و به و بسطهم و از جهنم ان بود که مرز اگر فرست بود
 و از وی می ترسیده نه و با بر و کت کت کر با و ان و غیبت
 به مرز بجای ج انچه با و رفت به نام ایبا و در مکتوبی است
 و معلولت انست که او که بشیر بر و به بی ج و اب نه و ان
 به و شوی وی رضای که فرزند مرزا و فرست نه و مرز به
 می کت کت نه سب علی نیا با انان و چند سوسه و در هفت
 هب که زنده و بر به با ان یک را زنده تا از یک دیوی کینه
 و انی که فرود آمد نه تا آت کت کت به نام از او

صورت یک صفحه از نسخه

و چنین کند تا سنت چهارم می نماید که با اولاد فاسد متعلقه که در زمان کودکی ایشان بوده که در استنباط ما خیا طه از کله لبت و چون بعد و صحبت و رخ پال
 از عمر او گذشت باری تعالی او را با اسامی در سن شش سالگی بنام خنوخ او را برزید بسیار شد جناح از بند و چون عمر از هفتصد رسید نو بوسی آمد و نام
 او ملکی کرد و بعد از آن دو وقت و نوزده سال ریخت بر پشت ملکی سنوشلخ مردی مرید بود و بسیار که بوسطه ارشاد او از بت هستی تیرا نمودند نوح بن ملک
 ابن عباس رضی الله عنهما چنین که بدست نوح بن عباس و هفتاد سالگی رسید او را حجتی آمد و مدت هفت سال دعوت خلق کرد و در این مدت هفتاد و پنج
 روز با جان آوردند پس با تعالی طرفان فرستاد و او با این هفتاد تن در کشتی بستند و خلاص یافتند و بعد از طوفان شصت سال دیگر فرستاد و آن هفتاد
 مرد سه سوره نوح بودند سام و حام و یاقق و باقی هزاراد و شصت علیه السلام بودند و او را پسری در یک روز پدید آمد و نام او کاف بود در طوفان هلاک شد و چنین گویند
 که آن همی که با نوح بودند ایشان نیز بعد از طوفان زینان یافتند و نوح با این سه پسر ماند و انساب بنی آدم با این سه تن است و علم عند الله تعالی قسم دروم
 در مذکور ملک لیس و شمشیر اسب و اکابر علماء حکما که در ایام ایشان بوده اند اتفاق است که همه ملوک فرس چهار طبقه است نه از کلاصل و بعد دامن با نوحان علوان
 از انسیاب نوزدهانی هفتاد و یک تن و مدت ملک اسان تا نوزدها که تا سکندر در این طرف زمین همان هزار و هشتاد و یک سال و چند ماه و هفتاد و هفتاد
 طبقه اول من دادان اصحا که و انسیاب یازده تن و مدت ملک اسان در هر یک هفتاد و هشتاد و یک سال طبقه دوم هر یک بیست و یک سال و آن سه تن
 مدت ملک اسان هفتاد و سی و هشت سال طبقه سیم اشغایان بنی اسان من تن و مدت ملک اسان هفتاد و هشتاد و یک سال طبقه چهارم
 چهارم سیایان عد دامن می بود که پادشاه و مدت ملک اسان چهار صد و هشتاد و یک سال طبقه اول من دادان اصحا که و انسیاب کیومرث
 چهل سال هر یک چهل سال و طهرت بنی همان سی سال و هفتاد و هشتاد و یک سال اصحا که هر یک سی سال افزودن با هفتاد و هشتاد و هشتاد و یک سال
 شهر و آن هفتاد و هشتاد و یک سال از انسیاب و از سال زاب من طهرت سی سال که سیاب من سال پادشاه اول کیومرث تا اتفاق ارباب من
 نوزده اول کیومرث پادشاهی کرد و اسامی همان آورد کیومرث بود و معانی گویند که او اوست علیه السلام و در کتب مورخان ایشان از این باور دارند بلکه
 امام جعفر سلام ابو حامد محمد بن محمد بن ابی اسحاق در کتاب تصحیح الملوک آورده است که کیومرث در کتب مورخان از این باور دارند بلکه
 علیه السلام و این ظاهر است از آنکه اتفاق است که او هم خلیل صلوات الله علیه در کتاب اصحا که علوانی بود که من و از ایام اصحا که تا عصر کیومرث
 فرس هر یک سیابست و از حدیث هم علیه السلام تا آن طرفان فرس هر یک سیابست و در بعضی کتب از ایام فرس هر یک سیابست و در بعضی کتب از ایام
 تا آن کیومرث بقول مورخین و در بعضی کتب است و بقول علمای سوابق از ایام موسی تا آن کیومرث تا آن کیومرث تا آن کیومرث تا آن کیومرث تا آن کیومرث
 مورخ اصحا که راب بدستش تا نوزده که بدستش بوده است و در بعضی کتب از ایام فرس هر یک سیابست و در بعضی کتب از ایام فرس هر یک سیابست
 با ارم بنید از اولاد اسامی نوح که بدستش بوده است و در بعضی کتب از ایام فرس هر یک سیابست و در بعضی کتب از ایام فرس هر یک سیابست
 و کیومرث سام با نوح و نوحی گفتند که کیومرث حام بر پشت من و این معنی است که باقی است در بعضی کتب از ایام فرس هر یک سیابست و در بعضی کتب از ایام
 پادشاهانست کیومرث که استلای حاد شهر کرد و در شهر حیدرآباد یکی اصطخری در مشرق افغانا که مقام ساختی و در بعضی کتب از ایام فرس هر یک سیابست
 انجا یکا بودی و مدت هر یک سیابست اما قریب چهل سال پادشاهی کرد و در بعضی کتب از ایام فرس هر یک سیابست و در بعضی کتب از ایام فرس هر یک سیابست
 و او را در کتب در حکمت علی کرد و از اجار دوان خورد گویند و سطر از ان حسن بن سبیل روزی ما من یافته روزی ما من یافته روزی ما من یافته روزی ما من یافته
 ادب العرب و الفرس همین کرده و مطالب آن در بعضی کتب ظاهر است در حقیقت نفس که لا فصل او در بعضی کتب از ایام فرس هر یک سیابست و در بعضی کتب از ایام
 بیشتر ادب لقب کردند و مدت هر یک سیابست که در تاریخ سوره در بعضی کتب از ایام فرس هر یک سیابست و در بعضی کتب از ایام فرس هر یک سیابست
 بفرود و شهر بنا کرد و سوس و بابل و جمعی گویند که بابل اصحا که کرد لقب و در بعضی کتب از ایام فرس هر یک سیابست و در بعضی کتب از ایام فرس هر یک سیابست
 شعور بودی همی از دیوان در حاکم سبک سبکی زدند و او را هلال کرد و در بعضی کتب از ایام فرس هر یک سیابست و در بعضی کتب از ایام فرس هر یک سیابست
 این و بعد از آن همی که در از انان کینه با خولت و جمله راهل که کرد و در مقام اسان شهری بنا کرد و از شهر ساخت ظاهر است نوح همان حوز هوش
 در لبت سیره ری ظاهر است که اولی عهدی بود بجای وی بنیمن و بر پایه خلافت و حاکم قیام نمود و در بعضی کتب از ایام فرس هر یک سیابست و در بعضی کتب از ایام
 با ارم کرد و شهرش و از انار سبکی از مردی که در در خطه امهتان مهرن و سارویه بنا کرد و اندر زمان یکی نقلی ملکست و منما را از بود تا نظام بناگاه
 فنانست که در حوز سارو ادب در شان دهند سنت بنده نهاد و در بعضی کتب از ایام فرس هر یک سیابست و در بعضی کتب از ایام فرس هر یک سیابست
 از ان رخات خمیس بنی انجمنان طهرت را فرزند نمود و در بعضی کتب از ایام فرس هر یک سیابست و در بعضی کتب از ایام فرس هر یک سیابست
 عظیمی فرس بنی جمع شدند و او را اسامی که بنامش است و یکی مطلقه عشق هستند بنامش بنامش بنامش بنامش بنامش بنامش بنامش بنامش بنامش بنامش
 شهر اصطر را عظیم کرد انصحا که طوار از انجد خوک تا حوز را بجز و بقدر در از ان سبک و معروفه فی سبک و بنای عظیم در ان ساخت و امر در حلال
 شهرها ان ساخته است و از اجل منان خوانند که در جهان بنامش است و ان نشان در ان است و در بعضی کتب از ایام فرس هر یک سیابست و در بعضی کتب از ایام
 ساعت کافان بنقله اشتغال رسو رسید در ان خانه بنیمن است و همکاران بعد از هفتاد و یک سال و در ان روز را نوزده نام گویند و مدت پادشاهی
 نوزده هفتاد و یک سال رسید و در بعضی کتب از ایام فرس هر یک سیابست و در بعضی کتب از ایام فرس هر یک سیابست و در بعضی کتب از ایام فرس هر یک سیابست

د صورت یک صفحه از نسخه ۳۰۰

متن

نظام التواريخ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

رب وفق^(۱)

الحمد لله ذي العظمة والكبرياء^(۲)

حمد بی نهایت و شکر بی غایت، مبدعی را که به یک امر «کن»، عالم ارواح و اشباح را پیدا کرد،^(۳) و اجرام فلکی و اجسام عنصری را از مکن عدم^(۴) به فضای وجود آورد. صانعی که اطباق^(۵) افلاک را بر افراشت و بساط خاک را به ازهار و انوار^(۶) بیاراست. قادری که از صخره صمّا، گل رعنا برویانید و در تضاعیف سحاب، آتش و آب تعبیه گردانید، و بر صفحات لعاب مذاب،^(۷) صورت جانوران بنگاشت، و آدمی زاده را به زیور عقل^(۸) و زینت نطق اختصاص داد تا بدان تاج کرامت و خلعت خلافت یافت، و او را از نتایج اکوان و موالید ارکان برگزید و زمین و زمان را در ربقة تسخیر او کشید. قوله تعالی: و لقد کرّمنا بنی آدم و حملناهم فی البر و البحر و رزقناهم من الطیبات و فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلاً.^(۹)

۱- فقط در ج.

۲- فقط در س.

۳- چاهی: «پدید آورد»، س: «بیافرید و پیدا کرد»

۴- چاهی: «غیب».

۵- الف: «طبقات».

۶- انوار معانی مختلف دارد: یکی به معنای روشناییها، دوم به معنی شکوفه‌ها و سوم به معنی آنها

۷- الف و د «مذاب» را ندارند. چاهی: «و بر صفحات آفتاب مدار صورت».

۸- ج: «نور عقل». نسخه ب از اینجا شروع می‌شود.

۹- اسراء، ۷۰.

و درود بی شمار بر پیغامبر ما محمد مصطفی - صلی الله علیه و آله - باد
که جهانیان را از هاویة غوایت و ضلالت برهانید [و از تیه بطالت و جهالت به
معاهد معرفت برسانید.]^(۱) و بر آنانی که او را پیروی کردند و ما را راه
نمودند.

اما بعد

چنین گوید مؤلف این کتاب، مولانا امام المعظم، مقتدای عالم، مجتهد زمان،
علامة العصر، استاد افاضل الدهر، مصنف طلاب المعانی، هادی البیان، صاحب
تفسیر القرآن، ناصر الحق والدين، حجة الاسلام و المسلمین،
ابوسعید عبدالله بن مولانا قاضی القضاة المغفور، امام الدین ابوالقاسم
عمر بن الامام السعید فخر الدین ابی الحسن علی البیضاوی^(۲) ادام الله علی
المسلمین ظلالة و رحم اسلافه^(۳) که چون باری تعالی - جل و علا - توفیق داد

۱- ب ندارد.

۲- الف: «مولانا اعظم، مقتدای افاضل امم، اعلم المتأخرین، ناصر الملة و الدین، حجة الاسلام و المسلمین،
ابوالقاسم المولی الامام السعید فخر الدین ابی عبدالله محمد بن الامام الماضی صدر الدین ابی الحسن
البیضاوی» ب: «مولانا معظم، قاضی القضاة الاعظم، افضل الف ضلاء عالم، مقتداء الائمة الامم، اعجوبة الزمان،
ناصر الملة و الحق و الدین ابو سعید عبد الله بن المولی الامام المعظم قاضی القضاة المغفور السعید امام الحق و
الدین ابی قاسم... بن الامام السعید فخر الدین ابی الحسن علی البیضاوی»، ج: «مولانا امام معظم، قاضی القضاة
الاعظم، افضل فضلاء العالم، مقتدی ائمة الامم، اعجوبة الزمان، ناصر الحق و الملة و الدین ابو سعید عبدالله بن
المولی الامام المعظم قاضی القضاة المغفور السعید امام الحق و الدین ابی الفتح عمر بن الامام السعید فخر الدین
ابی الحسن علی البیضاوی». د: «مولانا سعید قاضی قضاة اعظم شهید ناصر الملة و الدین ابوالحسن علی
البیضاوی»، چاهی: مولانا اعظم، سلطان مجتهدان عالم، صاحب قران، خلاصة نوع عالم، قاضی قضاة بلاد
ممالک الاسلام، ناصر الحق و الدین، حجة الاسلام و امام المسلمین، برهان الله من العالمین، ابوسعید عبدالله بن
المولی الاعظم، قاضی قضاة السعید، والی الوقت و امام العهد، ابوالقاسم محمد بن المولی المغفور فخر الدین
عبدالله البیضاوی». گ: «مولانا امام معظم، مقتدای افاضل امم، افضل المتقدمین، اعلم المتأخرین، سلطان
العلماء المحققین، قدوة ائمة المجتهدین، قاضی القضاة المؤمنین، ناصر الحق و الملة و الدین، حجة الاسلام و
برهان المسلمین، وارث الانبیاء و المرسلین، ابوسعید عبدالله بن مولانا برهان المحققین، حجة الله علی الخلائق
اجمعین، قاضی القضاة الاعظم السعید، امام الملة و الدین ابی القاسم عمر بن قاضی القضاة السعید المغفور
فخر الدین محمد البیضاوی».

۳- الف: «قدس الله روحه»، ج: «طاب ثراه و جعل الجنة مثواه»، د: ندارد، چاهی: «لا زالت خزائن العلم بنتائج افكاره
محفوظة و الفضل بنتائج اذكاره محفوظة»، س: «لا زالت خزائن نتائج افكاره محفوظة و الفضل بروایع ادراكه
محفوظة».

تا در هر فنی از علوم دینی عجاله الوقت را در ریعان شباب کتابی به تحریر پیوست، خواستم تا در علم تاریخ که معظم کتب الهی و صحف آسمانی به ذکر آن مشحون است و فواید دین و دنیا در مطاوی آن مضمون، تجارب احوال گذشتگان، ارباب تدابیر را مرشدی مشفق، و تدبیر حوادث و وقایع ایشان، راهروان را مذکری صادق، مختصری سازم مشتمل به ذکر مشاهیر انبیاء و اکابر علماء و سلاطین عظام و ملوک کرام و شطری از احوال ایشان بر وجه ایجاز بیان کنم [چنان که خواننده ملول نشود و اگر چه از زوایدی که به علم تاریخ، زیاده تعلق ندارد خالی باشد اما آنچه این علم را لابد بود به تمام ایراد کرده آمده است] ^(۱)، و این کتاب را از تاریخهای معتبر فراهم آوردم و نظام التواریخ نام کردم، چه در آن سلسله حکام و ملوک ایران زمین که طول آن از فرات است تا به جیحون، بلکه از دیار عرب تا حدود خجند، چنان که یاد کرده اند از زمان ^(۲) آدم الی یومنا هذا و هو الحادی و العشرون من شهرالله محرم الحرام سنة اربع و سبعین ^(۳) و ست مائة هجریه بر سبیل ایجاز ^(۴) آوردم، و آن را به چهار قسم نهادم و به زبان فارسی ساختم تا فواید آن عام باشد. و الله سبحانه و تعالی و هو الموفق و الهادی. و هذا فهرست الكتاب:

قسم اول: در بیان شرح حال انبیاء - علیهم السلام - و اوصیاء و حکامی که از ابتدای دور آدم تا آخر ایام نوح بوده اند. عدد ایشان ده نفر بود و مدت ملک ایشان دو هزار و پانصد سال بوده است.

قسم دوم: اندر تعداد ملوک فرس و شرح احوال ایشان با ضحاک علوانی و افراسیاب تورانی و اسکندر یونانی و اسطحن رومی، هفتاد و سه تن و مدت

۱- ب و ج و گ ندارند.

۲- همه نسخه ها بجز الف: من لدن.

۳- د: «سبعین».

۴- د: «بر وجه ایجاز»، چاهی و ج و ب و س و گ: «بر سبیل اتصال».

ملک ایشان چهار هزار و صد و هشتاد و یک سال و چند ماه است.

قسم سیم: در شرح حال خلفا و ائمه اسلام - رضوان الله علیهم اجمعین - عدد ایشان پنجاه و پنج نفر و مدت ایام خلافت ایشان ششصد و پنجاه سال.

قسم چهارم: اندر اخبار سلاطین عظام و ملوک کرام که در ایام خلفای بنی عباس به استقلال و استبداد در ممالک ایران پادشاهی کرده‌اند، و ایشان نه^(۱) طایفه‌اند، عدد ایشان هفتاد و هشت. مدت ملک ایشان من وقت خروج یعقوب بن اللیث الی یومنا هذا چهارصد و بیست سال.

۱- به غیر از گی: «هفت».

قسم اول

در بیان احوال انبیاء و اوصیا [و علما و حکما]^(۱)

که از اول دور عالم تا آخر ایام نوح-علیه السلام- بوده اند، عدد ایشان ده تن بوده و مدت ملک ایشان دو هزار و پانصد سال^(۲) :
آدم صفی - علیه السلام - شیث بن آدم، انوش بن شیث، قینان بن انوش، مهلائیل بن قینان، یزد بن مهلائیل، اخنوخ بن یزد و هو ادریس - علیه السلام - متوشلخ بن اخنوخ، لمک بن متوشلخ، نوح بن لمک علیه السلام^(۳) .

آدم الصفی علیه السلام

علمای تواریخ آورده اند که آدم و حوا چون از عالم علوی به عالم سفلی نقل کردند و از بهشت باقی به این جهان فانی پیوستند به زمین هند فرود آمدند و آن جایگه مقام ساختند و نهصد و چند سال بزیستند، و حوا هر نوبت که آبستن شدی پسری و دختری [توآمان^(۴)] بیاوردی و ماده هر بطنی به نر

۱- فقط در ب

۲- الف: «قریب دو هزار سال»

۳- د: «قسم اول در بیان احوال انبیاء علیهم الصلوٰه و السلام و حکمای ما تقدم و عدد ایشان سی و دو تن است. اسمائهم: آدم صفی، شیث، ادریس، نوح، هود، صالح، خضر دو الفریس، ابراهیم، لوط، اسماعیل، اسحاق، یعقوب، یوسف، ایوب، شعیب، موسی، هارون، یوشع، کالب، حرقبل، الباس، البس، دو الکفل، اسم نبل، داود، سلیمان، یونس، عزیر، زکریا، عیسی، یحیی، اصحاب الکهف»

۴- فقط در د.

بطنی دیگر دادی^(۱) پس خواست که توأم قابیل در ربقه نکاح هابیل آرد. قابیل باوی میل داشت و مانع گشت، و به معادات هابیل برخاست و او را هلاک کرد و سنت قتل در بنی آدم نهاد. و آدم - علیه السلام - بدان فراق سوخته شد و متحیر و مبتلا در جهان می گردید و به زبان سریانی شعری می خواند که ترجمه آن این است، شعر:

تغیرت البلاد و من علیها و وجه الارض مغبر قبیح

تغیر کل ذی طعم و لون قتیلا قد تغمسه الضریح

و جاوزنا عدو لیس یعنی لعین لایموت فتستریح

تا باری تعالی شیث را به وی داد و بدان [مسرور و]^(۲) متسلی^(۳) گشت. و چون سال وی از نهد برگذشت به جوار حق پیوست. و حوا بعد از آن سالی دیگر بزیست و هر دو را در زمین هند دفن کردند، و گویند به کوه ابوقبیس. و طایفه ای گویند که نوح - علیه السلام - به وقت طوفان، اجزای ایشان با خود برداشت و بعد از زوال آب به زمین بیت المقدس دفن کرد.

و قصه آفرینش وی و سجده ملائکه و وسوسه ابلیس و اخراج ایشان از بهشت مشهور است و در قرآن مجید مذکور و از شرح مستغنی.

[منقول است که آدم را به سر اندیب و حوا را در جده فرستادند و در عرفات به هم رسیدند، و ایشان را صد و بیست شکم فرزند آمد و قابیل پسر شکم چهارم است. بعد از هلاک هابیل به پنج سال آدم را پسری آمد به یک شکم، تنها، بی دختر. او را «شیث» نام نهاد و فرمود که او بدل هابیل است و پسری مبارک است و پیغمبر خواهد شد.

و آدم هزار سال بزیست و در آخر عمر، شیث را وصی ساخت و بعد از

۱- ۵: «و ماده هر بطنی با نر بطنی دیگر عقد بستی».

۲- فقط در نسخه د.

۳- چاپی: «مبتلی».

بیست و یک روز خستگی به جوار رحمت حق پیوست.^(۱)

وصی خلیفه الله شیث بن آدم

آدم - علیه السلام - چون اجلش در رسید و خطاب ارجعی^(۲) به گوش هوش شنید شیث را وصی کرد و همگنان را مطاوعت و متابعت او فرمود، و باری تعالی او را خلعت رسالت داد و تاج نبوت بر تارک میمونش نهاد [او صحیفه فرستاد. و او صحف آدم و صحف خود را بنوشت و به حکم آن کار کردی. و او را بسیار فرزند آمد و اکثر، ملکان روی زمین بودند. و نشست در مکه داشت]^(۳) و مدت چهل و دو سال عالم را به انوار شرع و آثار عدل، منور و مزین گردانید. چون سالش به نهصد و دوانزده رسید و عمرش به فرجام آمد در جوار ابوینش دفن کردند.

انوش بن شیث

شیث چون آثار ضعف و انکسار در خود بدید انوش را وصی گردانید، و ریاست اولاد آدم به وی داد، و زمام امور سیاست در قبضه تصرف وی نهاد و به رعایت رعیت وصیت فرمود. پس انوش قریب ششصد^(۴) سال بر آن قیام نمود، آنگاه عمرش سپری گشت.

قینان بن انوش

پس قینان به حکم وصیت به جای پدر آمد و بایستاد و به مراسم پیشوائی و سرداری قیام نمود، و هیچ قدر از متابعت و اقتفای آثار آبای بزرگوار خود تجاوز و انحراف نکرد، و قریب نود و پنج سال در آن بسر برد و در وقت

۱- فقط در الف.

۲- فجر، ۲۸.

۳- فقط در الف.

۴- گ: «شصد».

وفات، پسر بزرگترین را عقد وصایت و عهد ولایت استوار کرد و درگذشت.

مهلائیل بن قینان

در زمان او بنی آدم بسیار شدند و از انبوهی در رنج بودند. پس مهلائیل ایشان را در اقطار زمین متفرق ساخت و خود با اولاد شیث به زمین بابل آمد و شهر سوس بساخت^(۱)، و بابل را نیز گویند او بنا کرده است، و پیش از وی شهر نساخته بودند، مأوای بنی آدم در بیشه‌ها و غارها بودی^(۲). و او نهصد و بیست و شش سال بزیست و یزد را وصی کرد^(۳).

یزد بن مهلائیل^(۴)

بعد از وفات پدر^(۵) به خلافت وی قیام نمود، و او را فرزند بسیار بود و از ایشان یکی اخنوخ بود، و مدت عمر او نهصد و شصت و دو سال بود. [چنین گویند که در ایام یزد نعمت بسیار و الوان^(۶) بیشمار بود].

اخنوخ بن یزد

چنین گویند که در ایام یزد، بتها ساختند و به عبادت آن مشغول شدند. پس باری تعالی به اخنوخ - که او را ادریس گویند - وحی فرستاد تا مردم را دعوت کند و از بت پرستیدن باز دارد. [و گویند اسقلیبیوس که استاد حکما و طباست شاگرد او بوده]^(۷). و چنین گویند که سنت جهاد^(۸)، وی بنهاد که با

۱-چایی: «به زمین بابل آمد که امروز بغداد ساخته‌اند و در آنجا شهر سوس بساخت».

۲-بغیر از الف: «مغارها و کوهها بود».

۳-الف: «و برادر را وصی خود کرد»، د: «و پسر برد را وصی کرد».

۴-الف: «یزد بن قینان».

۵-الف: «برادر»، چایی: «او».

۶- فقط در د.

۷- فقط در الف.

۸- گ: «جهاد و صبی».

فرزندان قابیل مقاتله کرد و زنان و کودکان ایشان را برده کرد. استنباط خیاطت او کرد. [گویند سه صحیفه به ادریس فرود آمده بود و در سن پنجاه و شش سالگی زنی کرد و او را پسری آمد. او را متوشلخ نام نهاد. بعد از ولادت او سیصد سال در میان خلق بماند و بعد از آن متوشلخ را وصی خود گردانید و اهل بیت خود را به او سپرد. و متوشلخ پادشاه جهان شد. و اول کسی که بر اسب سوار شد او بود که به طریقه پدر غذا کردی. و نهصد و نوزده سال بزیست و هنگام وفات، پسر خود را که «لمک» نام داشت وصی ساخت. و گویند متوشلخ را غیر از این لمک پسری دیگر بود نام او «صابی» و صابیان که در قرآن مذکورند به او منسوبند. و طریقه صابیان آن بوده است که ملائکه پرستیدند و عبادت ملائکه را وسیله قرب و قبول حضرت ذو الجلال دانستند.] و الله اعلم^(۱).

و چون سیصد و شصت و پنج سال از عمر او بگذشت باری تعالی او را به آسمان برد و آنجا است.

متوشلخ بن اخنوخ

او را فرزند بسیار شد چنان که از عدد در گذشت. چون عمر او به نهصد رسید او را پسری آمد، نام او «لمک» کرد و بعد از آن دویست سال^(۲) بزیست.

لمک بن متوشلخ

مرزی موحد بود و بسیاری به واسطه ارشاد او از بت پرستی تبرا نمودند^(۳) [و از بتان بیزار شدند].^(۴)

۱- فقط در الف.

۲- ج و ب و س: «دویست و نود سال»، د چاهی و گ «دویست و نوزده سال»

۳- الف: «باز ماندند».

۴- فقط در د.

اچون لمک پسر متوشلخ را صد و هشتاد و هفت سال از عمر او گذشت زن کرد و نوح - علیه السلام - از او متولد شد. و لمک بعد از ولادت نوح پانصد و نود و پنج سال بزیست. و نوح چون پنجاه ساله شد زن خواست و او را چهار پسر آمد: سام و حام و یام و یافث. و یام کافر بود با پدر به کشتی نرفت، غرق شد و از او فرزند نماند. و بعضی گویند پسر نوح که غرق شد کنعان نام داشت. و دیگر از نسل سام، عرب و فرس و روم پیدا شدند و از نسل یافث، ترکان پیدا شدند. و گویند یاجوج و ماجوج هم از یافث اند. و از نسل حام، سیاهان پیدا شدند. نوح را در خانه تنوری بود که بعضی گویند از سنگ بود و از آن حوا بوده و بعضی گویند از آهن بود و از آدم به میراث به نوح رسیده بود. و نشانه و عده الهی با نوح آن بود که هر زمان از آنجا آب بیاید وقت طوفان رسیده باشد. چون کشتی تمام گشت، روزی زن نوح در آن تنور نان بسته بود، دید که از میان آتش آب برآمد. تعجب کرد و نوح را خبر داد. نوح دانست که وقت طوفان است. اکثر مورخان برآنند که آن زمان که نوح به کشتی می نشست ششصد سال داشت و با او سه پسر بودند: سام و حام و یافث، و زن نوح نیز با ایشان بود، و هشت کس بودند و بعضی گویند شش کس دیگر با ایشان بود. ابن عباس بر آن است که در کشتی با نوح هشتاد کس بودند. و چون نوح با اصحاب به کشتی رفتند از آسمان باران روان شد و آب از زمین برآمد و بعد از آغاز طوفان به ده روز کشتی از زمین برخاست و بر روی آب افتاد. و آورده اند که روز ... ماه رجب بود که نوح به کشتی نشست و روز عاشورای محرم بود که از کشتی بیرون آمدند، چنانچه مدت شش ماه کشتی بر روی آب بود و آب چندان برآمد که از مجموع کوهها و مردم و دیگر حیوانات، مجموع هلاک شدند الا آنان که با نوح در کشتی بودند. و جماعتی مورخان را زعم چنان است که عوج بن ... علیه السلام در عهد نوح بود و با

وجود آن که در کشتی درنیامد و در میان آب بود غرق نشد^(۱).

نوح بن لمک علیه السلام^(۲)

ابن عباس - رضی الله عنه - چنین گوید^(۳) که چون عمر نوح به چهارصد و هشتاد سال رسید او را وحی آمد و مدت هفتصد و بیست سال دعوت خلق کرد. در این مدت هشتاد تن بر او ایمان آوردند. پس باری تعالی طوفان فرستاد و او با آن هشتاد تن در کشتی نشست و خلاص یافت. و او بعد از طوفان سیصد سال دیگر بزیست^(۴). و آن هشتاد تن سه پسر نوح بودند: سام و حام و یافث و باقی از اولاد شیث - علیه السلام - بودند. و او را پسری دیگر بود پام نام و کافر بود و در طوفان هلاک شد.

و چنین گویند که این جمع که با نوح بودند ایشان نیز بعد از طوفان وفات یافتند و نوح با این سه پسر بماند و انتساب بنی آدم بعد از طوفان به این سه تن است. و الله اعلم و العلم عند الله^(۵).

۱- فقط در الف.

۲- و نام وی سکن بود، از بس که بر قوم خود نوحه کرد او را نوح نام کردند (کشف الاسرار میبیدی، ج ۳، ص ۶۴۶)

۳- چاهی: «ابن عباس بن حسین گوید»

۴- نوح علیه السلام بعد از وفات آدم علیه السلام به صد و بیست و شش سال نولد نمود و در وقت بعثت به روایتی صد و پنجاه ساله و به مذهبی دویست و پنجاه ساله و به قولی سیصد و پنجاه ساله بود و سر طبق نص «فلیث فیهم الف سنة الا خمسين عاماً» مدت نهصد و پنجاه سال به امر دعوت اشتعال داشت و بعد از طوفان دویست و پنجاه سال با سیصد و پنجاه سال دیگر عمر یافت. و زمره‌ای بر آن رفته‌اند که نوح علیه السلام پنجاه ساله مبعوث شد، و نهصد و پنجاه سال به دعوت اهل ضلال پرداخت و همان سال که از کشتی بیرون آمد به ریاض جنان خرامید... و علی کل التقدير نوح علیه السلام دراز عمرترین جمیع انبیا بود. (حبیب السیر، ج ۱، ص ۲۹)

۵- نسخه د نوزده صفحه مطلب راجع به پیامبران دیگر دارد که الحافی است

قسم دوم

در ذکر ملوک فرس و مشاهیر انبیا و اکابر علما
که در ایام ایشان بوده‌اند^(۱).

نقل^(۲) است که جمله ملوک فرس چهار طبقه‌اند همه از یک اصل وعده ایشان با ضحاک علوانی و افراسیاب تورانی هفتاد و یک تن، و مدت ملک ایشان تا روزگار اسکندریونانی و ابطحن رومی چهار هزار و صد و هشتاد و یک سال و چند ماه بوده است.

طبقه اول: پیشدادیان: عدد ایشان نه تن^(۳)، مدت ملک ایشان دو هزار و پانصد و شصت و هشت سال بوده است.

طبقه دوم: کیانیان: عدد ایشان نه تن و مدت ملک ایشان هفتصد و سی و هفت سال بوده است.

طبقه سیم: اشغانیان: عدد ایشان بیست و پنج تن^(۴)، مدت ملک ایشان چهارصد و بیست و سه سال^(۵).

۱- الف: «باب دوم از قسم دوم از مقاله اولی از کتاب جواهر العلوم در معرفت تاریخ ملوک فرس که قبل از عهد سید المرسلین بوده‌اند و ذکر مشاهیر انبیا و اکابر علمای زمان ایشان».

۲- بغیر از الف: «اتفاق».

۳- ب و ج و چایی و س و گ: «باضحاک و افراسیاب یازده تن»، د: «پیشدادیان و عدد ایشان با ضحاک ده تن»

۴- ب: «نوزده تن»، ج و چایی و گ: «بیست تن»، س ندارد.

۵- چایی: «سیصد و نوزده سال».

طبقه چهارم: ساسانیان: عدد ایشان بیست و هشت تن^(۱)، مدت ملک ایشان چهارصد و بیست و نه^(۲) سال بوده است

۱- ج و ب و د و چایی: «سی و یک تن»، من ندارد. گ «سی و یک پادشاه»
 ۲- ب، «چهارصد و بیست و نه»، من ندارد، چایی «چهارصد و هفتاد و هفت سال»

طبقه اول

پیشدادیان

کیونمرث، هوشنج، طهمورث بن انو جهان^(۱)، جمشید بن انو جهان،
افریدون بن آتین، ضحاک، منوچهر بن میشخوریار، زاب بن لهراسب،
افراسیاب بن گرشاسب بن رستاسب.^(۲)

کیونمرث پادشاه

به اتفاق ارباب تواریخ، اول کسی که رسم پادشاهی به جهان آورد
کیونمرث بود. و مغان گویند که او آدم است، و دیگر مورخان، ایشان را باور
ندارند بلکه امام حجة الاسلام^(۳) ابو حامد محمد بن [محمد] الغزالی^(۴) - قدس

۱- این نام در متون مختلف تاریخی به صورتهای گوناگون ضبط شده است، رجوع شود به تاریخ گزیده، ص ۷۹ و منابعی که در پاورقی همان صفحه آمده است.

۲- ۵: «کیومرث سی سال، هوشنگ بن سیامک چهل سال، طهمورث سی سال، جمشید هفتصد سال، ضحاک هزار سال، افریدون پانصد سال، منوچهر یکصد و بیست سال، نوذر هفت سال، افراسیاب نورانی دوازده سال، زاب سی سال، گرشاسب شصت سال»، ب: «کیومرث چهل سال، هوشنگ سی سال، طهمورث سی سال، جمشید هفتصد و شانزده سال، ضحاک هزار سال، افریدون پانصد سال، منوچهر صد و بیست سال، افراسیاب دوازده سال، زاب بن طهماسب سی سال»، ج و گ: «کیومرث چهل سال، هوشنج چهل سال، طهمورث سی سال، جمشید هفتصد و شانزده سال، ضحاک هزار سال، افریدون پانصد سال، منوچهر صد و بیست سال، شهربرامان شصت سال، افراسیاب دوازده سال، زاب بن طهماسب سی سال، گرشاسب بیست سال»، س: ندارد، چاپی: «کیومرث چهل سال، متوشلخ (۱) بن سیامک بن کیومرث چهل سال، طهمورث بن دیونجهان بن هوشنگ سی سال، جمشید بن دیونجهان بن هوشنگ هفتصد و شانزده سال، ضحاک بن مرداس بن علوان بن بار بن عاد هزار سال، فریدون از نسل جمشید پانصد سال، منوچهر دخترزاده ایرج بن فریدون صد و بیست سال، نوذر بن منوچهر شش سال، افراسیاب بن پشن بن زادم بن تور بن فریدون دوازده سال، زاب بن طهماسب بن نوذر سی سال، کرشاسف بن وشناسف بن طهماسب بن نوذر بیست سال».

۳- ب، ج، د، س و گ: «امام جهان»، چاپی ندارد.

۴- ب: «ابو حامد بن محمد الغزالی»، چاپی: «بلکه محمد غزالی»، د: «ابو حامد محمد غزالی»، س: «ابو حامد محمد

الله روحه - در کتاب نصایح الملوك آورده که او برادر شیث - علیه السلام - است، و جمعی دیگر گویند که او از اولاد نوح - علیه السلام - است، و این ظاهرتر است از برای آن که اتفاق است که ابراهیم خلیل - صلوات الله - در زمان ضحاک علوانی بوده است، و از ایام ضحاک تا عصر کیونمرث هزار سال است، و از دور آدم^(۱) تا زمان طوفان نوح - علیه السلام - هزار و چهارصد سال است. و همچنین اتفاق است که موسی - علیه السلام - در ایام دولت منوچهر بوده است و از دور او تا زمان کیونمرث [به قول عجم]^(۲) دو هزار و دویست سال است. و به قول علمای بنی اسرائیل از ایام موسی - علیه السلام - تا وقت طوفان همین مقدار است. سیم آنکه نسابه عجم، ضحاک را به سه پدر با "تاز" برند که پدر عرب بوده است و گویند که او برادر هوشنج بوده. و قومی گفته‌اند که از فرزندان یافت است. و موافق میان این دو قول آن است که "تاز" آدم است و هوشنج، ارفخشذ و کیونمرث، سام بن نوح. و قومی گفته‌اند که کیونمرث، حام بن یافت است، و این قول ضعیف است چه یافت، پدر ترک است. و العلم عندالله.

فی الجملة به اجماع، کیونمرث اول پادشاه است. و گویند ابتدای بنیاد شهر، او کرده است^(۳) و دو شهر بنیاد نهاد: یکی اصطرخ^(۴) و بیشتر آنجا بودی، و دوم شهر دماوند، و گاهگاه آن جایگه بودی. مدت هزار سال بزیست و مدت چهل سال^(۵) پادشاهی کرد و به جوار حق پیوست، نییره خویش ولی عهد کرد.

بن محمد بن محمد الفزالی.

۱- گ: «ابراهیم».

۲- الف ندارد.

۳- ب و ج: «ابتدای شهر کردن او کرده»، د: «بنیاد شهر کردن او نهاد»، م: «ابتدای شهر بنیاد کردن او کرده»، چاهی «شهر ساختن او بنیاد کرد».

۴- ب، ج، د، گ: «اصطرخ»، چاهی: «اسنخر».

۵- د: «سی سال».

هوشنج

پادشاهی بود به علم و داد، و کتابی در حکمت^(۱) دارد که آن را «جاویدان خرد» گویند و شطری از آن حسن بن سهل وزیر مأمون یافته بود و آن را به زبان عربی آورده و شیخ ابوعلی [مشکویه]^(۲) در کتاب آداب العرب و الفرس تضمین کرده^(۳) و مطالعه آن دلیلی ظاهر است بر حصافت^(۴) نفس و کمال فضل او. و عجم دعوی کنند که پیغمبر بوده است و از غایت معدلتش «پیش داد» لقب کردند.

مدت چهل سال پادشاهی کرد و تاج بر سر نهاد، و از سنگ، آهن، بیرون آورد و از آن سلاح ساخت، و در عمارت اصطرخ که دارالملک بود افزود، و دو شهر بنا کرد: سوس و بابل. و جمعی گویند که بابل را ضحاک ساخته است. [و در بعضی از تواریخ آورده اند که او طریق تحیر^(۵) سپردی و همواره در کوهها به عبادت مشغول بودی. جمعی از دیوان در حالت سجود سنگی بر سر وی زدند و او را هلاک کردند. طهمورث مدتاً تضرع کرد و نمی شکیبید تا شبی در خواب از حالت او آگاهی یافت، روز دیگر آهنگ آن^(۶) جمع کرد و از ایشان کینه خواست و جمله را هلاک کرد و در آن مقام شهری بنا کرد و آن بلخ است]^(۷).

طهمورث بن انو جهان

چون هوشنج درگذشت نبیره وی طهمورث که ولی عهد او بود بر جای او

۱- ب و ج و د و چایی: «حکمت عملی».

۲- الف و د و س ندارند، ب و چایی: «مسکویه»، گ: «علی بن مسکویه».

۳- تضمین کردن در اصطلاح بدیع، آوردن بیت دیگران است در شعر خویش (منتهی الارب).

۴- حصافت = خردمندی، استواری خرد (لغت نامه دهخدا).

۵- بغیر از الف: «تجرد».

۶- ب: «آهنگران».

۷- د ندارد.

نشست و به رعایت خلاق و حمایت ممالک قیام نمود، و طریق عدل و انصاف پیش گرفت، و مدت سی سال پادشاهی کرد، و شهر نساور از پارس و کهن دژ مرو بنا کرده^(۱). و در زمان او قحطی پیداشد. منعمان را فرمود تا به طعام شبانگاه قناعت کنند و خورش بامداد به درویشان دهند، و سنت روزه بنهاد. [و اصفهان و سارویه و بحرین نیز او بنا کرده].^(۲) چنین گویند که در زمان او وبائی طاری شد. هر که را عزیزی وفات کردی صورت بتی ساختی^(۳)، دعوت بت پرستی از آن برخاست.

جمشید بنانو جهان

طهمورث را فرزند نبود، جمشید برادر وی بود و به روایتی برادرزاده وی، در غایت جمال و فرّ و بها، و در علم و عقل مشارالیه. عظمای فرس بر وی جمع شدند و او را پیشوا و پادشاه گردانیدند^(۴) و کمر مطاوعتش بر میان بستند. او نیز به تدبیر امور و ترتیب امور و آلات و ادوات حرب مشغول گشت و استنباط صنایع کرد. شهر اصطرخ را عظیم گردانید چنان که طول آن از حد خفرک تا آخر را مجرد به قدر دوازده فرسنگ در عرض دو فرسنگ^(۵)، و بنائی عظیم در آن بساخت، امروز طلل و ستونهای آن مانده است و آن را

۱- ب و ج: «و در خطه اصفهان، مهرس و سارویه بنا کرد»، د: «و شهر نیشابور و کهن در مرو او بنا کرد»، چایی: «و شهر شاپور در فارس و کهن دز از مرو بساخت و در خطه اصفهان مهرس و سارویه بنا کرد»، س و گ: «و شهر نیشابور از فارس و کهن دز در خطه اصفهان، مهرس و سارویه بنا کرد»، تاریخ گزیده: «از آثار طهمورث، کهن در مرو است و آمل طبرستان و اصفهان و بابل و کردآباد از جمله مداین سعه عراق عرب»، مآثر الملوک: «سای قهندز مرو و آمل طبرستان و سارویه و اصفهان و مداین سعه عراق عرب که اکنون ویران است مسوم بدوست زمره ای شهر نیشابور و کاشان و مکران را نیز از جمله بناهای او شمارند»

۲- گ: ندارد.

۳- گ: «هر که را عزیزی کناره می شد صورتی می ساخت»

۴- ج: «و پیش او ملک باز گردانید»، ب: «و او را ملک خویش گردانیدند»، د: «و پیشوائی ملک را بدو نمودن داشتند»، س و گ: «و پیشوای ملک گردانیدند».

۵- د ندارد، ب و ج: «از حد خفرک بود تا آخر را مجرد به قدر دوازده فرسنگ»، س و چایی و گ: «دوازده فرسنگ در عرض ده فرسنگ»

«چهل مناره» خوانند، کس در جهان مثل آن عمارت نشان نداده. چون آن عمارت تمام شد جمله ملوک و اکابر اطراف را بخواند و در آن ساعت که آفتاب به نقطه اعتدال ربیعی رسید در آن عمارت بر تخت نشست و همگان را به عدل و شفقت وعده داد، آن روز را «نوروز» نام کردند. و چون مدت پادشاهی او قریب هفتصد سال رسید [به اغوای ابلیس] ^(۱) بطر ^(۲) نعمت گرفت و سودای حماقت و تجبر در وی غلبه کرد و جهانیان را به عبادت خویش دعوت کرد و بتان بر صورت خویشتن بساخت و به اقالیم فرستاد تا آن را بپرستند. پس باری تعالی شداد عاد را غلبه داد تا برادر زاده خود ضحاک بن علوان را بفرستاد تا او را قمع کرد [و پاره پاره گردانید] ^(۳).

[حکایت عادیان ^(۴)]

بدان که ارم برادر ارفخشذ را هفت پسر بود: عاد، ثمود، ضحاک، طسم، جدیس، حاسم، تاز. عاد به یمن رفت و ثمود به میان حجاز و شام مقام ساخت، طسم به عمان و بحرین فرود آمد و جدیس به زمین یمامه، و ضحاک به اراضی طی، و حاسم به میانه حرم و سقوران، و تاز به زمینی که به وی تاز می خوانند. اولاد عاد بسیار شدند و مستولی گشتند. مهتر ایشان عملیق بن عاد بود و چون او درگذشت پسران او شداد و شدید پادشاه شدند و بر جهانیان غلبه کردند و ضحاک را به زمین بابل و فارس فرستادند ^(۵) تا جمشید را قهر کرد و آن جایگاه فرو گرفت و آغاز جور و ستم کرد. [پس باری تعالی هود بن خالد بن الخلود بن عیص بن عملیق را به پیغمبری فرستاد و عادیان را دعوت

۱- فقط در د.

۲- یکی از معانی بطر، گردنکشی و تکبر نمودن است (لغت نامه دهخدا).

۳- الف ندارد.

۴- چاپی: «حکایت عادیان و ضحاک»، س ندارد، د: «ضحاک علوانی».

۵- د ندارد.

کرد. شداد به وی التفاتی نکرد تا بلای آسمانی به وی رسید و او را با دیگر معاندان به ریح العقیم هلاک کرد و:

مرتد بن شداد

پادشاه گشت و به هود - علیه السلام - بگروید و با او در حضر موت می بود، آن جایگاه درگذشت.

افریدون

بن آتبین^(۱) از اسباط جمشید بود و پدران او از ضحاک گریخته بودند و در میانه شبانان می بودند^(۲). چنین گویند که ضحاک قریب هزار سال پادشاهی کرد در ایران زمین و همواره بر رعیت جور کردی. آخر الامر دو سلعه^(۳) به شکل مار از دوش او برآمد^(۴) و وجع آن جز به مغز آدمی ساکن نمی شد و از برای طلای آن خلق بسیار به قتل آوردند. کاوه^(۵) آهنگر از اصفهان از برای آن که دو پسر او کشته بودند خروج کرد و پوستی که آهنگران در پیش می بندند بر سر چوب کرد، و ضحاک را دشنام داد، و خلقی بر وی جمع شدند، و روی به ضحاک نهادند. ضحاک از ایشان بگریخت. پس ایشان افریدون را طلب کردند و به پادشاهی نشانند و ضحاک را باز دست کردند^(۶) و قتل کردند^(۷) و

۱- گ: «افریدون بن انبیا».

۲- مطالب بین دو فلاب را نسخه ندارد

۳- سلعه = آذخ که بی درد بر اندام پدید آید (لغت نامه دهخدا)

۴- ج و ب و س: «دوشهای او برآمد»، چاهی: «از دوشهای او سر بر زدند»

۵- ب و گ: «کابی».

۶- الف: «به دست آوردند»، چاهی: «باز به دست کردند»، د: «به دست آورده». باز دست آوردن به معنی دوباره به جنگ آوردن است.

۷- د: «افریدون بن انبیا» از فرزندان جمشید بود و ضحاک را در طلب افریدون سعی بسیار بود زیرا که از محمان شنیده بود که هلاک تو بر دست افریدون نامی که از سل جمشید است خواهد بود الفصه چون گاه: «اهنگ افریدون را بیافت با ضحاک جنگ کرده، ضحاک اسیر گشت، افریدون بر سر بر آوردنی نشست و از «نعمه

آن چوب را به فال داشتند و «درفش کاویان»^(۱) لقب کردند و مرصع گردانیدند. و افریدون آهنگ عادیان کرد و ایشان را متفرق گردانید و بر مملکت ایشان مستولی گشت، و عزم دیگر مواضع کرد و اکثر معموره عالم بگشود و تمامت رعیت را در ظل رأفت و معدلت بداشت، و جمله را به پسران سه گانه تفویض کرد: روم و مغرب^(۲) به سلم داد، ترکستان و چین^(۳) به تور داد، و فارس و عراق و خراسان [و قهستان]^(۴) به ایرج به سبب آن که او را دوستر داشتی. پس ایشان هر دو متفق شدند و ایرج را بکشتند. بعد از مدتی منوچهر که از نژاد ایرج بود برفت و خون جد از ایشان بخواست. پس عمر افریدون سپری شد. مدت ملکش پانصد سال بود.

منوچهر [بن میشخوریار]^(۵)

جمعی گویند دخترزاده ایرج بود، و جمعی گویند پسرزاده. چون افریدون درگذشت منوچهر به حکم ولی عهدی به پادشاهی بنشست و به هر [اقلیمی پادشاهی و به هر]^(۶) دیهی دهقانی گماشت، و نهر فرات را حفر کرد و آب به عراق آورد و بوستانها بساخت و انواع اشجار و ریاحین از بیشه‌ها و کوهها بدان جا نقل کرد و به عمارت عالم مشغول شد. و ایام دولتش به شصت رسید. و در آن ایام افراسیاب^(۷) از نسل تور آهنگ او کرد بالشکر عظیم، منوچهر از وی بگریخت و به طبرستان رفت. افراسیاب از پی وی نتوانست رفت. پس

نسخه‌ها ندارند. و آن روز را که بر او مستولی شد مهر جان نام نهاد جهت آن که در عهد ضحاک، از ظلم او، حکام را مهر بر جان رعیت نبود (تاریخ گزیده، ص ۸۳، فارس نامه ابن بلخی، ص ۱۱۴).

۱- ج و س: «کابیان»، ب: «کابیانی»، د ندارد.

۲- الف: «عرب».

۳- د: «ترکستان و چین و توران زمین».

۴- الف و س ندارند، فارس نامه ابن بلخی: «عراق و خراسان با هندوستان» (ص ۱۱۶).

۵- فقط در ج و گ. در د: «منوچهر بن ایرج».

۶- الف ندارد. چاهی: «و به هر کشوری پادشاهی و به هر دری مهتری».

۷- د: «افراسیاب بن پشنگ».

صلح کردند بر آن که ماورای جیحون افراسیاب را باشد، و بازگشت.^(۱)
و هم در زمان حکومت او شعیب را باری تعالی به اولاد^(۲) مدین بن
اسماعیل بن ابراهیم - علیهاالسلام - و موسی و هارون - علیهاالسلام - به
فرعون - علیه اللعنة - فرستاد و نام او ولید بن المصعب بود از اولاد عادیان که
شداد ایشان را به حاکمی به مصر فرستاد و قصه ایشان مشهور است.^(۳)

افراسیاب

بعد از وفات منوچهر به فارس آمد و مدت ده سال به قتل و خرابی مشغول
بود^(۴) تا

زاب^(۵) بن طهماسب

که از اسباط منوچهر بود خروج کرد. افراسیاب از او بگریخت و باز به
حدود خود رفت و زاب به تلافی و اصلاح ملک مشغول شد و دو رود آب به
عراق آورد که آن را «زابین» خوانند. و سی سال به عدل و رای به سر برد. پس
مملکت را به برادر زاده سپرد گرشاسب^(۶).

۱- د: «منوچهر از وی بگریخت و به حصار طبرستان شد و افراسیاب وی را دوازده سال به حصار داشت، به سنوه
درآمد. پس صلح کردند بر آنکه ماوراءالنهر تا جیحون افراسیاب را باشد، و بازگشت»
۲- الف: «از اولاد».

۳- د: «نوذربن منوچهر. چون منوچهر درگذشت نوذربن تخت سلطنت نشست و هفت سال سلطنت نمود. به شیده
نماند که بعد از فوت منوچهر، نوذر در امر سلطنت شروع نمود. چون از احوال او چیزی که لاین به سباق این
مختصر باشد به نظر نرسید خامه مشکین شمامه به ذکر زاب پرداخت (مآثرالملوک، ص ۲۷) در فارس نامه این
بلخی هم بعد از منوچهر، از شهر برامان نام می برد که شصت سال سلطنت کرده است (ص ۶۸)

۴- د و چاهی: «بعد از وفات منوچهر به فارس آمد و نوذر بن منوچهر را نکشت و مدت دوازده سال به قتل و خرابی
مشغول بود».

۵- پارسیان او را «زوه» می گویند و این درست تر است (فارس نامه این بلخی، ص ۶۹)

۶- و چون او مسن بود به حال حیات خود پادشاهی به پسر داد (تاریخ گزیده، ص ۸۶) مبنای ساسانه در سبب او
خلافی است. بعضی میگویند این گرشاسب پسر زو بن طهماسب بوده است و بعضی گویند برادر زاده زو بوده
است (فارس نامه این بلخی، ص ۷۰).

گرشاسب بن وشتاسب

مادرش دختر ابن یامین بن یعقوب - علیهم السلام - بود. زاب ملک به وی سپرد و مدت بیست سال پادشاهی کرد. رستم دستان از نسل او بود.

132921

طبقه دوم کیانیان

مدت ملک ایشان هفصد و سی و هشت سال بود. عدد ایشان نه تن. اسکندر رومی در آخر عهد ایشان بوده است^(۱). اسامی ایشان و مدت مملکت ایشان این است: کیقباد صد و بیست سال، کیکاوس صد و پنجاه سال، کیخسرو بن سیاوش^(۲) شصت سال^(۳)، لهراسب صد و بیست سال، گشتاسب بن لهراسب صد و دوازده سال، بهمن بن اسفندیار صد و دوازده سال، خمای بنت بهمن سی سال^(۴)، داراب بن بهمن دوازده سال، داراب بن داراب چهارده سال.

کیقباد

اول کیانیان است، و او از اسباط نوزد بن منوچهر بود، و مدت صد و بیست سال پادشاهی کرد و همواره بر کنار جیحون بود، و با ترک محاربت کردی. و از پیغمبران که در زمان وی بوده‌اند حزقیل و الیاس بن الیسع و سموئیل — علیهم السلام — بوده‌اند.

کیکاوس

پسرزاده^(۵) کیقباد و ولی عهد او بود. مدت صد و پنجاه سال پادشاهی کرد

۱- ج و د و گ: «مدت ملک او سیزده سال بوده است».

۲- فقط در الف و چاهی.

۳- ب: «صد و شصت سال».

۴- د: «سی و نه سال»، ب: «دوازده سال».

۵- الف: «برادرزاده»، د: «پسر»، چاهی ندارد.

و به بلخ مقام داشت. پسری داشت سیاوش نام که در حصافت و شجاعت یگانه بود و از رستم دستان تربیت و تأدیب یافته بود. زن کیکاوس بر او تهمتی کرد. پدر بروی متغیر شد. سیاوش پیش افراسیاب رفت و دختر او را زن کرد. برادر افراسیاب سعایت وی کرد تا او را به قتل آوردند و زنش بعد از چند ماه پسری آورد، نامش کیخسرو کردند و در ترکستان پرورش یافت تا به حد بلوغ رسید. آنگاه گیو بن گودرز از اصفهان^(۱) برفت و او را و مادرش را به پارس آورد.

چنین گویند که موی فرو گذاشتن و جامهٔ کبود پوشیدن مردان و زنان پارس از تعزیت سیاوش مانده است. از حکیمان و پیغامبران که در زمان او بودند داود و سلیمان و لقمان - علیهما السلام - و از آثار وی رصدی است که در بابل ساخته است که آن را این زمان «تل عقر قوف» گویند.

کیخسرو بن سیاوش

چون بدین جانب آمد کیکاوس بغایت پیر بود و عاجز، پادشاهی بدو باز گذاشت و او بر تخت نشست و همگان را به عاطفت و عدل وعده داد، و عمان خویش زرافه و طوس که از ابنای ملوک فرس بودند با لشکر تمام به جنگ افراسیاب فرستاد. ایشان از مقاومت او عاجز آمدند. پس رستم با جمعی دیگر به معاونت ایشان فرستاد. و نیز گویند که کیخسرو خود برفت. و میان ایشان محاربات عظیم رفت. به آخر الامر شیده پسر افراسیاب با لشکری تمام به زمین خوارزم آمد و کیخسرو را به مبارزت خواند. کیخسرو او را به اول ضربت هلاک کرد. و آن حرب را «حرب خوارزم» خوانند. و آن زمین را بدان نام کردند. پس افراسیاب بگریخت و به آذربایجان گرفتار شد. کیخسرو او را به قتل آورد و دل از کینه صافی کرد.

۱- بغیر از الف: «گیو بن گودرز اصفهانی».

پس چون زمان دولتش به شخصت رسید لهراسب را ولی عهد کرد [و خود به کنار شد و ناپیدا گشت. جمعی گویند که سلیمان - علیه السلام - آهنگ وی کرد] ^(۱) و او از اصطرخ بگریخت و به بلخ رفت و آنجا مقام ساخت و هلاک شد. از مشاهیر حکما که در زمان او بودند فیثاغورث حکیم، تلمیذ داود نبی - علیه السلام - و لقمان حکیم بوده اند.

لهراسب

نبیره برادر کیکاوس است ^(۲). و مقام او بیشتر به بلخ بودی و همواره به تسخیرات ملوک و ممالک مشغول بود تا بیشتر اقالیم بگشود. و زمان پادشاهی او به صد و بیست سال رسید و ضعف پیری در وی اثر کرد، پس پسر خویش را قائم مقام گردانید. و از مشاهیر انبیا که در زمان او بودند ارمیا و عزیر علیهما السلام. و بخت نصر بن گیو ^(۳) [که به محاربه رجاعیم بن سلیمان رفت و بیت المقدس دو نوبت با زمین راست کرد گماشته وی بود به زمین بابل و موصل.

گشتاسب بن لهراسب

در زمان او زردشت به دین مجوسی دعوت کرد و مردمان را از دین صابی ^(۴) بازداشت و در کوه نفشت ^(۵) از اصطرخ مقام ساخت. و در این کوه و

۱- الف ندارد.

۲- الف و ج: «برادرز کیکاوس است». لهراسب از سوم بطن است از فرزندان برادر کیکاوس (فارس نامه ابن بلخی، ص ۷۳)، لهراسب بن اروند شاه بن کی پشن بن کبیباد، چون کبخر و را پسر بود پادشاهی بدو داد (تاریخ گزیده، ص ۹۱).

۳- و اصل نام بخت النصر «بخت نرسی» است (فارس نامه ابن بلخی، ص ۱۴۲).

۴- چاپی و س و د و الف: «صابیان».

۵- و به اصطرخ پارس کوهی است، کوه نفشت، گویند کی همه صورنها و کنده گربها از سنگ حارا کرده اسد و آثار عجیب اندر آن نموده (فارس نامه ابن بلخی، ص ۱۴۷). بعضی محققان مراد از دزبشت را فلعه ای در کوه نفش رستم و برخی آن را همان کعبه زردشت دانند (لغتنامه دهخدا ذیل دز).

حوالی او دخمه‌ها و صورتها باشند و مدفن ملوک عجم بیشتر آن جایگه بوده است. و گورهای اهل عجم که پیش از اسلام بوده‌اند بر سه گونه باشد: بعضی در غارها و دخمه‌ها که در کوهها ساخته‌اند، و چندی در پائین کوهها نهاده‌اند و سنگ بسیار بر آن ریخته چنان که تل گشته، و بعضی دیگر در خنباها [=خمها] نهاده‌اند و خنب را در زمین تعبیه کرده.

پس گشتاسب بر او گروید و به اصطرخ آمد و بدان کوه بنشست و به «زند» خواندن مشغول گشت و [در هر جایگاه] ^(۱) آتشکده‌ها فرمود ساختن. [و لهراسب پدرش به غایت پیر بود و در بلخ بود] ^(۲). ارجاسب - ملک ترک - خراسان را خالی یافت. آهنگ بلخ کرد، لهراسب را بکشت و دختران گشتاسب را به بردگی ببرد. گشتاسب را از این حال خبر شد، پسرش اسفندیار را بفرستاد و با ارجاسب جنگ کرد و او را هلاک کرد و خواهران از او باز ستد [و پس از آن ترکستان را خراب کرد و تا حد تبئت برفت و ایشان را مقهور کرد] ^(۳) و پادشاهی ترک به اولاد اغریث بن پشنگ برادر افراسیاب داد که از پیغمبرانش شمرند، و در ترک غیر از وی پیغمبر نبوده است و در دست ایشان بماند تا زمان اسکندر.

و اسفندیار چون بازگشت از پدر شاهی خواست تا به وی تفویض کند. پدرش اجابت نکرد و او را به جنگ رستم فرستاد به تقریر آن که چون مظفر باز آید پادشاه شود! ^(۴) میان ایشان به زابل ^(۵) محاربتی عظیم رفت. آخر الامر

۱- فقط در گ .

۲- چایی و الف ندارند.

۳- فقط در د و س .

۴- س و د: «چون اسفندیار را به جنگ می فرستاد از قلعه اصطخر فرستاد و گفت که البته که می باید که خون پدر لهراسب را باز خواهی و باز نگردی تا درفش کابیان که آن را عزیز می داشتند بازستانی. اسفندیار همچنان باخواسته و غارت بسیار آورد و چون پیوسته از پدر پادشاهی می خواست پدرش اجابت نکرد و او را به جنگها می فرستاد تا مظفر و منصور باز می آمد. در آخر کار که چون وعده پادشاهی دادن از حد گذشت گفت: یک حرب دیگر مانده است اگر آن را تمام کنی پادشاهی به تو سپارم و او را به جنگ رستم دستان فرستاد. و اسفندیار از رستم بسی مردانه تر بود اما رستم به حيله او را بکشت.»

رستم او را به حیلت هلاک کرد. گشتاسب از فرستادن او پشیمان شد و ولی عهدی به پسر^(۱) او داد.

و از آثار گشتاسب بیضا است، ولایتی عظیم نزه و میوه‌های نیکو و آبهای روان بسیار و مرغزاری که طول آن ده فرسنگ است و در تمامت ممالک فارس چنان مرغزاری نشان نتوان داد و پیوسته این ولایت مجمع و منبع فضیلتی بزرگ بوده [مثل امام ابو عبدالله [محمد]^(۲) که شیخ ابواسحاق فیروزآبادی ذکر او در طبقات فقها آورده^(۳)، و قاضی ابوبکر که در فنون علوم تصانیف معتبر دارد، و شیخ عالم شهاب الدین ابوبکر، و امام محقق فخرالدین محمد بن علی و دیگر اجداد و اقارب این ضعیف که ذکر تصانیف ایشان در این صوب مشهور و معروف بود]^(۴).

و از حکمائی که در زمان او بوده‌اند سقراط عابد، تلمیذ فیثاغورث، و جاماسب که در علم نجوم بی نظیر است و مدفن او در شهر خفر است از فارس.

و از حوادث زمان وی آن بود که تبع ملک یمن و کنعان به دست فرو گرفت و مستولی گشت.

بهمن بن اسفندیار

چون بر تخت نشست به کینه پدر لشکر کشید و زاوولستان را خراب کرد و برادر رستم را بکشت، چه رستم در آن زمان نمانده بود. و بلیت النصر^(۵) از بابل

۵- د و چاهی: «زابلستان»، ج و ب: «زاوولستان».

۱- الف: «پهران».

۲- فقط در گ

۳- ابواسحاق ابراهیم بن یوسف فیروز آبادی از فقها بوده. طبقات الفقهاء از اوست. وفاتش به سال ۴۷۶ ه. ق اتفاق افتاد (الاعلام زرکلی).

۴- چاهی ندارد.

۵- گ: «بلیت النصر بن بختنصر».

معزول کرد و کیرس را که از اسباط جاماسب بن لهراسب بود و مادرش دختر یکی از انبیای بنی اسرائیل بود به جای وی فرستاد و فرمود که بنی اسرائیل باز به بیت المقدس روند و کسی که ایشان خواهند بر سر ایشان حاکم کند^(۱). کیرس ایشان را جمع کرد و دانیال پیغمبر - علیه السلام - را به اتفاق ایشان به ریاست بنی اسرائیل نامزد کرد و ملکی شام به وی داد و ایشان را به مقام خویش فرستاد، و بیت المقدس را عمارت فرمود.

و مادر بهمن از اولاد طالوت بود و زنش از نژاد رجعیم بن سلیمان بن داود. و او را دو پسر بود: یکی ساسان، و دیگر دارا، و سه دختر: خمای^(۲) و فرنگ و بهمن دخت. و ساسان زهد و عبادت اختیار کرد و از خلق کرانه گرفت، و دارا خرد بود، بهمن، خمانی را ولی عهد گردانید. و جمعی گویند که بهمن رنجور شد و خمای از وی به دارا آبستن بود و تاج بر شکم وی نهادند. ساسان از آن کوفته شد و انزوا پیش گرفت.

از آثار بهمن در فارس "بند کوار" است که بر رود بشکان^(۳) بسته است و منبع این رود از دیهی است که آنرا گنجویه گویند، و امیر سعید مقرب الدین آن را بر رباطی که بر سر راه بغداد ساخته است در صحرای زرقان وقف کرده. و شهر بسا و جهرم و بوشکان از آثار بهمن است.

مدت ملک او صد و دوازده سال بود و از اکابر علما و اساطین حکما که در زمان او بودند ذیمقراطیس حکیم و بقراط طبیب بوده‌اند.

خمای بنت بهمن

زنی با حزم و رای بود و سیرتی پسندیده داشت. مدت سی سال پادشاهی

۱- و چون بخت النصر گذشته شد پسری داشت نمرود نام، یک چندی به جای پدر بنشست، و بعد از او پسری داشت بخت النصر نام، همچنین منصب پدر داشت، اما کار ندانستند کردن، بهمن او را عزل فرمود و به جای او کیرش را بگماشت..... (فارس نامه ابن بلخی، ص ۱۵۴).

۲- خمانی همان خمای است.

۳- بشکان در دو فرسخی میانه شمال و مشرق تل بیضا است (فارس نامه ناصری، ص ۱۲۷۳).

کرد، آخر الامر ملک به دارا سپرد. جمعی گویند که چهل مناره و خانه‌ای عظیم که در [وسط]^(۱) اصطرخ بوده است و مسلمانان آن را مسجد ساخته‌اند و این زمان بغایت خراب است از آثار اوست.

دارا^(۲) بن بهمن

پادشاهی بزرگ بوده است و بیشتر ملوک آفاق او را مطیع و منقاد بوده‌اند. وزیری داشت با عقل و رای، رشتن نام. و بیشتر مقام دارا در پارس بوده است. و شهر دارا بجرد و کوره‌ای که بدان منسوب است او ساخته است. مدت ملک او دوازده سال است. از حکمای عصر وی افلاطون الهی، تلمیذ سقراط عابد بوده است.

دارای بن دارا

و جمعی او را اردشیر بن دارا گویند. چون پدرش درگذشت و ملک بر وی مقرر گشت. بر رشتن متغیر شد به سبب سعایت همزادی که داشت پری نام^(۳)، قصد کرد تا او را معزول کند. رشتن آگاه شد. کس فرستاد تا اسکندر رومی بروی عاصی شود و خراج از او بازگرفت و محاربت میان ایشان قائم شد [و هر سال چون خراج می فرستاد در میان تحف صد خایه زرین می نهاد^(۴) و چون یک سال کس نفرستاد، دارا کس فرستاد که پدران تو باج می فرستادند، چرا تو باج نمی فرستی؟ او جواب داد که آن مرغ که خایه زرین برای تو می نهاد مرد! - یعنی پدرش - و اکنون خروسی بر جای او نشسته! اکنون میان ما و تو حرب است، اسباب حرب ساختند]^(۵) و دو مرد

۱- فقط درگ .

۲- چاپی و د: «داراب».

۳- این نام در اکثر متون معنی طبری مبهم ضبط شده.

۴- س: «حاکی زرین می نهاد».

۵- فقط در د و س .

همدانی [از کسان دارا^(۱)] او را زخم زدند و در لشکر اسکندر گریختند. اسکندر در حال بیامد و سر او بر زانو گرفت و سوگند مغلظه خورد که من قصد قتل تو نداشتم. دارا از وی التماس کرد تا کشندگان وی را بکشند و دختر او را [روشنک نام]^(۲) زن کند و بر اولاد ملوک فرس، بیگانه نگمارد و ایشان را خوار ندارد. اسکندر از وی پذیرفت و بدان وفا کرد، ازین جهت ملوک طوایف بگماشت که مخالفت عهد نخواست که کند و نیارست از اقارب دارا کسی را قائم مقام او داشتن، مبادا که مستولی شوند و از وی یا از اولاد وی کینه خواهند. و نیز گویند که ارسطاطالیس تلمیذ افلاطون او را اندر این اشارت کرد.

اسکندر الملقب به ذی القرنین

اسکندر پسر فیلقوس بود نبیره عیص بن اسحاق - علیه السلام - جمعی گویند دارا بن بهمن، هلالی بنت فیلقوس را بخواست. چون به وی رسید از بوی [دهان]^(۳) او نفرت گرفت، او را باز به پدر فرستاد و به اسکندر از وی آبستن بود. سی و شش سال بزیست، سیزده سال در جمله جهان بگردید و تمامی معموره زمین در تحت امر خود در آورد و چند شهر بنا کرد از جمله شهرستان مرو و هرات و اصفهان، و سد یا جوج و مأجوج وی کرد. و گویند که این اسکندر غیر آن اسکندر بوده است. در وقت مراجعت در شهر زور - و جمعی گویند در بابل - وفات یافت. و بعد از وی ملک بر پسرش مفوض کردند، قبول نکرد و به علم و عبادت مشغول گشت. پس بطلمیوس را به جای اسکندر داشتند.

۱- الف ندارد.

۲- فقط در چاپی.

۳- الف ندارد.

طبقه سوم اشغانیان و ملوک طوایف

اسکندر چون پارس بگشود ابناء ملوک را جمع کرد و محبوس گردانید و نامه به ارسطاطالیس نوشت که این فتح که مرا افتاد از تأیید آسمانی و توفیق ربانی بود، این ملکزادگان مردمی با فر و بهاند، از کشتن^(۱) ایشان می‌اندیشم [و خلاص دادن صلاح نبینم]^(۲). ارسطاطالیس جواب کرد که به مجرد استشعار، ایشان را نشاید کشتن و خون بی‌جنایتی نشاید ریختن شرعاً و عقلاً، و اگر تو ایشان را هلاک کنی باری تعالی دیگری را بگمارد تا تلافی آن از خاندان تو کشد^(۳). صواب آن است که هر یک را به صوبی گماری تا به یکدیگر مشغول گردند.

اسکندر همچنین کرد و ممالک ایران برایشان قسمت کرد و فارس که دارالملک اصلی بود و زمین عراق و جزیره که متاخم^(۴) ممالک رومیان بوده است به انطخس رومی داد و قریب چهارسال با او بماند پس:

اشک^(۵) بن دارا

خروج کرد و انطخس^(۶) رومی را هلاک کرد و متصرفات او به دست فرو

۱- بغیر از ب: «گذاشتن».

۲- فقط در د.

۳- ج و الف و چاهی: «کنند».

۴- متاخم = کشورهای هم‌مرز (ناظم الاطباء). الف و س و گ: «متاخره».

۵- چاهی: «اشکان».

۶- این کلمه همه جا در تمام نسخه‌های خطی این کتاب «اسطخس» آمده ولی پیدا است که نصیب کلمه «انطخس»

گرفت و با دیگر ملوک طوایف بساخت و به اتفاق ایشان ممالک ایران را از رومیان خالی^(۱) کرد [و ایشان را عزیز داشت]^(۲). ایشان نیز او را و خاندان او را پیوسته مرحب و معظم داشته‌اند. جمعی گویند دختر دارا خروج کرد و چون او درگذشت اشک که خال وی بود و از نسل برادر کیخسرو، قائم مقام او شد.

مدت ملک اشغانیان و دیگر ملوک الطوایف قریب دویست و پنجاه سال بود، و جمعی گویند چهارصد و سی سال^(۳)، و بیشتر مورخان ذکر ایشان به تفصیل نیاورده‌اند، اما چون تختگاه داشته‌اند و ملک ایشان فسیح‌تر بود و بر دیگر ملوک طوایف مقدم، اسامی ایشان را به تفصیل یاد کنیم. و از انبیای بزرگ که در زمان ایشان بوده‌اند جرجیس پیغمبر - علیه السلام - در جزیره و [زکریا^(۴)] و یحیی و عیسی - صلوات الله علیهم اجمعین - در شام، و از حوادث، واقعه اصحاب الکهف و ویسه و رامین از ملوک طوایف بوده‌اند. و عدد ایشان هفده پادشاه^(۵):

اشغان بن دارا، اول اشغانیان او است و جمله را به وی نسبت کنند. مدت ملک او ده سال^(۶).

[اشک بن اشکان، مدت ملک او بیست سال]^(۷).

شاپور بن اشکان، مدت ملک او شصت سال^(۸). عیسی - علیه

باشد که صورت ناقصی از اسم آنتیوخوس ANTIOCHUS از سلاطین سلسله سلوکی در ایران است (پاورقی صفحه ۹۸ تاریخ گزیده). در فارس نامه ابن بلخی «انطیخن» و در تاریخ ایران باستان پیرنیا: «نیوخوس دوم».

۱- الف: «خلاص».

۲- فقط در چاپی.

۳- تاریخ گزیده: «صد و شصت و پنج سال».

۴- الف ندارد.

۵- الف و ج و گ: «پنجاه»، چاپی ندارد، د: «بیست و پنج نفر»، تاریخ گزیده: «دوازده پادشاه».

۶- تاریخ گزیده: «پانزده سال».

۷- الف ندارد.

۸- تاریخ گزیده: «شش سال».

السلام - در زمان او بوده است.

بهرام بن شاپور، یازده سال پادشاهی کرد.

[بلاش بن بهرام، یازده سال] ^(۱).

هرمز بن بلاش، نوزده سال ^(۲) پادشاهی کرد.

نرسی بن بلاش، چهل سال ^(۳) پادشاهی کرد.

فیروز بن هرمز، هفده سال پادشاهی کرد.

بلاش بن فیروز، دوازده سال ^(۴) پادشاهی کرد.

[خسرو بن بلاش، ابن عم فیروز چهل سال] ^(۵).

بلاشان بن بلاش بن فیروز بیست و چهار سال] ^(۶).

[اردوان بن بلاشان، دوازده سال] ^(۷).

اردوان بن اشغان، ابن عم اشک، بیست و سه سال.

خسرو بن اشغان، یازده سال.

[بلاش بن اشغان، دوازده سال] ^(۸).

جودرز بن اشغان، سی سال [پادشاهی کرد. این جودرز بود که به

شام رفت و به سبب کشتن یحیی - علیه السلام - جهودان را قمع کرد و ذلیل

گردانید و ایشان را آواره کرد و آن معنی در دل ایشان بماند و نبوت از بنی

اسرائیل منقطع گشت] ^(۹)

نرسی بن جودرز، بیست سال پادشاهی کرد.

۱- الف ندارد.

۲- تاریخ گزیده: «شانزده سال».

۳- چاهی: «دوازده سال». تاریخ گزیده: «چهارده سال».

۴- الف: «بیست و چهار سال».

۵- چاهی: «چهارده سال». تاریخ گزیده: «هشت سال».

۶- چاهی: «چهارده سال».

۷- الف ندارد.

۸- س و ج ندارند.

۹- چاهی ندارد.

جودرز بن نرسی، یازده سال پادشاهی کرد.
اردوان، سی و یک سال. و این آخر اشغانیان است که اردشیر بابک
او را هلاک کرد.

طبقة چهارم ساسانیان

اند. مدت ملک ایشان قریب چهارصد و سی و یک سال^(۱) و عدد ایشان سی و یک نفر^(۲). و هذه اسمائهم و العلم عندالله.
اردشیر بن بابک: سی سال^(۳).
شاپور بن ارشیر: سی و یک سال و چند ماه.
هرمز بن شاپور: دو سال.
بهرام بن هرمز: سه سال و سه ماه^(۴).
بهرام بن بهرام: هفده سال^(۵).
بهرام بن بهرام بن بهرام: سیزده سال و نیم^(۶).
نرسی بن بهرام: هفت سال و نیم^(۷).
[هرمز بن نرسی بن بهرام، هفت سال و پنج ماه]^(۸).
شاپور بن هرمز المعروف به "ذی الاکتاف"، مدت ملک او هفتاد و سه

-
- ۱- تاریخ گزیده: «پانصد و بیست و هفت سال».
 - ۲- ب: «سی نفر»، الف: «بیست و هشت نفر».
 - ۳- الف مدت سلطنتها را ندارد. د و ص: «چهارده سال و دو ماه»، تاریخ گزیده: «چهل سال و دو ماه»، ج: «چهارصد سال».
 - ۴- د: «هفده سال»، تاریخ گزیده: «سیزده سال و سه ماه».
 - ۵- تاریخ گزیده: «بیست سال».
 - ۶- چاهی: «سی و دو سال و نیم».
 - ۷- ص: «هفده سال و نیم»، تاریخ گزیده: «نه سال».
 - ۸- فقط در گ.

سال بود^(۱).

[اردشیر بن هرمز: چهارده سال]^(۲).

شاپور بن شاپور: پنج سال و پنج ماه.

بهرام بن شاپور: یازده سال.

یزدجرد بن بهرام الاثیم: بیست و یک سال^(۳).

بهرام جور بن یزدجرد: بیست و سه سال^(۴).

[یزدجرد بن بهرام: هجده سال]^(۵).

هرمز بن یزدجرد: چند ماه.

فیروز بن یزدجرد: بیست و شش سال^(۶).

بلاش بن فیروز: چهل و سه سال^(۷).

قباد بن فیروز: چهل سال^(۸).

[جاماسب بن فیروز: سه سال]^(۹).

انوشیروان بن قباد: چهل و هفت سال.

هرمز بن انوشیروان: یازده سال و چهار ماه.

خسرو بن هرمز: سی و هشت سال^(۱۰).

شیرویه بن پرویز: هشت ماه.

اردشیر بن شیرویه: یک سال و نیم.

۱- چاپی: «نود و دو سال».

۲- تاریخ گزیده: ده سال، ج و س و گ: «چهارسال»، ب و الف ندارند.

۳- ج: «پانزده سال»، چاپی: «یازده سال».

۴- د: «پنج سال». تاریخ گزیده: «شصت و سه سال».

۵- فقط در ج و س و ب.

۶- چاپی: «شانزده سال»، تاریخ گزیده: «ده سال»، گ: «چهار سال».

۷- چاپی و س، گ: «چهارسال»، تاریخ گزیده: «پنجاه سال»، د: «پنج سال»، ج: «چهل سال».

۸- چاپی: «چهل و دو سال»، د و ج و س: «چهل و سه سال»، تاریخ گزیده: «شصت و چهار سال».

۹- د ندارد.

۱۰- چاپی: «سی و دو سال».

کسری خرهان^(۱): یک سال و پنج ماه.

کسری بن قباد بن هرمز: سه ماه.

توران دخت بنت پرویز^(۲): یک سال و چهار ماه^(۳).

آذر می دخت بنت پرویز: ملک او چهار ماه بود.

فرخ زاد بن پرویز: شش ماه.

یزدجرد بن شهریار: بیست سال.

اردشیر بن بابک

نبیره ساسان بن بهمن بود که^(۴) در روزگار اردوان خروج کرد و اصطرخ فرو گرفت به سبب آن که پدر مادرش آن جایگه حاکم بود و کردان که پیوسته لشکر فرس ایشان بوده اند با وی متفق شدند به جهت آن که ساسان در میانه ایشان می بود، و نیز از ظلم ملوک طوایف ستوه شده بودند، و اردوان را بکشتند و دیگر ملوک را قهر و قمع کردند. و چنین گویند که از ملوک چهارگانه که جمله جهان را در تحت حکم خود آورده اند یکی اردشیر بود. و در عدل و سیاست قاعده هائی نهاد که پیش از وی ننهاده بودند. و او را وصایا و عهود است بغایت خوب.

و از آثار او کوره اردشیر است از فارس، و اصل آن کوره فیروزآباد است که به قدیم آن را «جور» گفتندی [و بعد از اردشیر خراب گشت و شاه فیروز آن را عمارت کرد و «فیروزآباد» نام کرد]^(۵). و شهری قدیم است و در میان

۱- تاریخ گزیده: «فرین»، الف و د: «کسری ارسلان» گ: «کسری بن ارسلان». ابن نام در تاریخ طبری «فرخان ماه اسفندار» آمده. وی همان شهربراز، فائل اردشیر و از امرای فسون اردشیر است.

۲- در متون «پوران دخت» هم آمده است.

۳- چاهی: «ده سال و چهار ماه»، ج: «چهار ماه»، تاریخ گزیده: «شش ماه».

۴- چاهی: «از نبیره ساسان بن بهمن است و بابک پدر مادرش بود و مربی او بود از این سبب وی را بدو نارخوانند»

۵- چاهی و ب و ج ندارند.

آخره^(۱) افتاده است، و آن را سوری محکم بود. چون اسکندر به این جایگه رسید عاجز شد از بستن آن، پس رودی که از بالای آن می آمد و بر سر کوه می رفت در آن جایگه انداخت و خراب کرد و آن آب متواتر به آن جایگه می رفت و منفذی نمی یافت و جمع می شد تا همچون دریا شد. اردشیر مهندسان را بفرستاد تا شیب آن طلب کردند و کوه ببریدند و از آب خالی کردند و شهر مدور بنیاد نهادند^(۲) و در آن جایگه عمارت های غریب و بناهای عالی ساختند و هنوز مانده است و شهر «بردشیر» که آن را «گواشیر» می گویند از کرمان، واهوان، از خوزستان و جزیره از موصل و خط از بحرین از بناهای اوست. و حفر رود مسرقان وی کرده است.

و مدت سی سال رایت پادشاهی بر افراشت و چهارده از آن آن بود که حکم وی در گرداگرد^(۳) ربع مسکون نفاذ یافت.

شاپور بن اردشیر

پادشاهی بود با عدل و سخاوت و رای^(۴) و شجاعت. و مدت سی و یک سال و چند ماه پادشاهی کرد و در جهان بسیار عمارت کرد از جمله شهر بیشاپور^(۵) که طهمورث بنا کرده بود و اسکندر خراب کرده آبادان گردانید و

۱- یکی از معانی آخره، گودی است که در میان توده خاک کنند تا در آن آب ریزند برای گل ساختن (لغتنامه دهخدا).
 ۲- نقل است که چون اسکندر از برای جهانگیری به طرف فارس آمد فیروزآباد بغایت معمور بود. سعی بسیار کرد تا آن را مسخر گرداند و ممکن نمی گشت. رودخانه ای بود در حوالی شهر و بر سر کوه سرچشمه داشت. ذوالقرنین حکم فرمود تا آب رودخانه از سرچشمه بگردانیدند و آب به شهر انداختند. فیروز آباد را از همه طرف کوه است و در میان چهارکوهی افتاده. آب رودخانه در میان شهر جمع آمد و غلبه کرد... روزگاری بگذشت تا چون نوبت سلطنت در فارس به اردشیر بابک رسید اردشیر خواست تا فیروز آباد را باز حال عمارت آورد. به حسن التدبیر رخنه ای چند در آن کوهها بازدید کردند و آب از آن شهر به یک بار بیرون شد و زمین با خشک افتاد. اردشیر بفرمود تا شهری مدور بنا کردند چون دایره پرگار (شیرازنامه، ص ۲۷).

۳- گ: «اکثر».

۴- د: «تدبیر».

۵- همه نسخه ها: «نیشاپور». در فارس نامه ابن بلخی آمده است: «و این شهرها او کرده است: بی شاپور از اعمال پارس. این بی شاپور در اول طهمورث کرده بود. پس اسکندر رومی آن را خراب کرد و این شاپورین اردشیر آن را

در شعبی که در جنوبی آن است غاری هست و صورت شاپور از سنگ تراشیده چنانچه به شکل ستونی در میان آن غار ایستاده است^(۱) و بر سر شعب، صورتی چند ساخته و در میانه آن شهر صورت زنجی ایستاده ساخته‌اند.

و بلاد شاپور از جبل جیلویه از اعمال فارس و جندشاپور از خوزستان^(۲) و شادشاپور از سیستان^(۳) از آثار اوست.

هرمز بن شاپور

مردی بود با جمال و بها و علم و داد. مدت دو سال پادشاهی کرد. رامهرمز^(۴) از خوزستان، و دسکره^(۵) که میان بغداد و خوزستان بوده است از آثار اوست.

بهرام بن هرمز

چون بهرام^(۶) پادشاه شد شیعه مانی را مکرم و مرحب داشت و به خود نزدیک گردانید تا مانی بر وی واثق شد، نزد وی آمد، او را ترحیبی تمام کرد تا

- به حالت عمارت بازآورد و «بی شاپور» نام نهاد، اکنون بشاپور می‌خوانند» (ص ۱۷۶).
- ۱- گویند که در کوهستان بیشاپور (که در متن نیشاپور است) شگفتی عظیم هست و بر سنگی که در آن غار است صورت شاپور بن اردشیر تراشیده‌اند، قامت او ده گز (شیرازنامه، ص ۲۸).
- ۲- ج: «خراسان».
- ۳- الف ندارد. ج: «نیستان»، د: «و شاپور از فهستان»، س متوجه نشده و نقاشی کرده، چاهی «او بلاد شاپور از خوزستان و نژاد شاپور از جبل جیلویه از فارس و جندشاپور از خوزستان».
- ۴- تاریخ گزیده: «شهر رام». حمزه اصفهانی و به تبع ایشان اسناد نوانی در باورفی صفحه ۱۰۶ تاریخ گزیده رامهرمز را از بناهای اردشیر می‌دانند که به نظر درست نمی‌آید و همین متن نظام التواریخ و فارس نامه ناصری (ص ۱۸۱) و حدود العالم (ص ۱۳۸) منطقی نرند.
- ۵- الف و ب: «سنگره»، ج: «دسنگره»، د: «دسنگیره»، س: «دسگره»، چاهی: «سگزه و لشکر». دسگره = دسگرد به معنی فریه، معبد ناصری، زمین هموار، بنائی مانند کوشک که گرد خانه سازند و حانه هائی که در آنها وسائل عیش و طرب را فراهم کنند (معین).
- ۶- از اینجا تا حدود سه صفحه بعد را نسخه ب ندارد.

اتباع او را جمله باز دست آورد. آنگاه علما را حاضر کرد تا با مانی بحث کردند و ملزمش گردانیدند و کفر او مبین گشت. توبه به وی و امتش عرض کردند، قبول نکرد. پس بفرمود تا پوستش بیرون کردند و به کاه درآکنندند و بیاویختند و نایبان را فرمود تا مقران^(۱) را هلاک کردند و از ایشان هر که دعوت قبول کرده بود فرمود تا در زندان^(۲) محبوس ماند، و مذهب او به کلی از این طرف گسسته شد.

چنین گویند که از آثار او در چین مانده است. مدت ملک او سه سال و سه ماه بوده است.

بهرام بن بهرام

مردی بغایت نیکو سیرت بوده است. از آثار وی چیزی مشهور نیست و مدت پادشاهی وی هفده^(۳) سال بوده است. مقام او به جندشاپور بودی.

بهرام بن بهرام بن بهرام

او را «سکان شاه» گویند سبب آن که در زمان پدر، پادشاه سجستان بود. مدت ملک او سیزده سال و نیم بوده. در این مدت به جندشاپور نشست.

نرسی بن بهرام

سیرت نیکو داشت و هم در جای پدر مقام کرد. مدت ملک او هفت سال و نیم بود.

اهرمز بن نرسی

مردی بدخلق بوده است اما معذک عدلی داشت، و مقام او نیز به جندشاپور

۱- س: «مطران»، چاپی و گ: «مصریان»، د: «اهل مصر»، ج: «دیگران».

۲- گ: «زندان ابد».

۳- الف: «هفتصد سال».

بود، و مدت ملک او هفت سال و پنج ماه بود.^(۱)

شاپور بن هرمز

الملقب به «ذی الاکتاف». هرمز چون وفات یافت فرزند نداشت اما زانش آبستن بود. پس امرا و اکابر و موبدان جمع شدند و تاج از بالای سر زن درآویختند و مطاع او گشتند تا زمانی که شاپور در وجود آمد و بزرگ شد. وزرا به خدمتش حاضر شدند و خطوطی که از جمیع ممالک آورده بودند به شکایت از تعدی عرب و غیرهم عرضه داشتند. شاپور با لشکری آهنگ عرب کرد و خلقی تمام از ایشان کشت و چندی از ایشان را شانه‌ها بیرون کرد^(۲) و در هم کشید^(۳) و بیشتر چاههای^(۴) ایشان را انباشته کرد و باقیان را آواره گردانید. و چهار قوم از ایشان که امان خواستند هر یک به جایی فرستاد: بنی تغلب را به جانب بحرین فرستاد، و بنی عبدقیس را به جانب یمامه^(۵)، و بنی بکر بن وائل را به جانب عمان و کرمان، و بنی حنظله را به جانب اهواز و بصره.

بعد از آن آهنگ روم کرد و قسطنطین یونانی - ملک روم - را ضعیف کرد و خراج از وی بستند و بازگشت. و «مداین» بساخت و «ایوان» بنا کرد و دارالملک ساخت.

و از آثار او فیروز شاپور است که او را «انبار» گویند و عکبرا و طیسفون از

۱- فقط درگ.

۲- ج و د و چاهی: «سوراخ کرده»، گ: «و چندی شاه‌هاشان سوراخ کرده»

۳- پس مرد را می‌آوردی و مردو کتف او به هم می‌کشیدی و سولاج می‌کردی و حلقه‌ای در هر سولاج کتف او می‌کشیدی. و آنک گویند کتف ایشان بیرون می‌آورد مستمند است چه هر که راکتف از وی جدا کند، نه همانا برید (فارس‌نامه ابن بلخی، ص ۱۹۰).

۴- چاهی: «بیشتر در جالها کرد و انباشته ساخت»، فارس‌نامه ابن بلخی. «و چاهها و مصعهای آب ایشان را می‌انباشت» (ص ۱۹۱)

۵- گ: «و بنی فیس و نجیم به هجر و یمامه»

حدود بغداد، و شادروان شوشتر، و نیشابور از خراسان، و چند شهر دیگر از سجستان، و شهر دیگر از هند.

مدت ملک او هفتاد و دو سال^(۱) بود [و مقام به چند شاپور داشت]^(۲).

شاپور بن شاپور

پادشاهی مشفق بود و نیکو خلق و مدت پنج سال و پنج ماه پادشاهی کرد. پس روزی در زیر خیمه نشستہ بود. بادی برآمد - و گروهی گویند که طناب گسسته شد - و خیمه بروی افتاد و هلاک شد^(۳).

بهرام بن شاپور

او را «کرمان شاه» گفتندی، چه در زمان پدر^(۴)، شاه کرمان بود. همواره به خود مشغول بودی و به تدبیر ملک نپرداختی. مدت ملک او یازده سال بود.

یزدجرد بن بهرام [الاثیم]^(۵)

مردی بوده است بد اندرون، دانشمندان را ترحیب نکردی و اکابر را خوارداشتی و بی بهانه استیصال مردم کردی. بیست و سه سال^(۶) پادشاهی کرد. پس روزی اسبی بغایت نیکو بیامد و نزدیک قصر او بایستاد. مردم سعی کردند تا او را بگیرند، نشد. یزدجرد از غایت حرص بیرون رفت و نزد اسب آمد. اسب بایستاد. یزدجرد او را بگرفت و زین خواست و به دست خود

۱- الف و سن: «سیزده سال».

۲- فقط در سن و الف.

۳- و قومی گفته اند کی خویشان او، طناب آن ببریدند و بر سر او افتاد و گذشته شد (فارس نامه ابن بلخی، ص ۱۹۸).

۴- گ: «در زمان پدر و برادر».

۵- درگ و چاپی دو ج و س.

۶- س و ج و د و چاپی: «بیست و یک سال».

بر اسب نهاد. چون خواست که پاردم^(۱) راست کند، جفته بر سینه او زد^(۲)، در حال هلاک شد و اسب ناپدید گشت. بی شک عاقبت ظالمان چنین باشد. و الله تعالی قادر علی کل شیء.

بهرام بن یزدجرد الملقب به جور

یزدجرد او را به منذر، امیر عرب سپرده بود تا او را تربیت کند. چون یزدجرد مانند مردم از وی به ستوه آمده بودند گفتند او در میان عرب پرورش یافته است، آداب فرس نداند. پس کسری نامی از اولاد اردشیر به پادشاهی نشاندهند. بهرام، نعمان منذر را با لشکری تمام فرستاد تا طیسفون را که سرحد فرس است غارت کردند. بزرگان فرس رسولی بر منذر فرستادند تا بهرام را باز گرداند. منذر گفت من محکوم، حکم آن است که بهرام فرماید. رسول نزد بهرام رفت و با او بگفت. بهرام جواب داد که ملک حق من است و لابد طلب خواهم کرد. رسول گفت صواب آن است که بهرام به سرحد آید تا بزرگان عجم او را ببینند. بهرام و منذر با سی هزار سوار به سرحد آمدند. امرا و معارف بر بهرام آمدند [و او را خدمت کردند]^(۳) و از پدرش شکایت کردند و گفتند ما بدین سبب دست در دیگری زدیم. بهرام قول ایشان را مصدق داشت و به عدل و شفقت و عمارت و رعایت رعیت وعده داد. بزرگان او را دعا کردند و دو گروه شدند و بیرون آمدند و میان ایشان منازعت شد. بهرام گفت: ملک میراث من است. رسول گفت: کسی را در ملک تو منازعت نیست. بهرام گفت: ملک امروز دیگری دارد، من دانم و شما، مرا و او را به یکدیگر رها کنید هر که چیره آمد ملک او را باشد و تاج شاهی را در میان دو شیر بنهید هر کس که بردارد ملک او را باشد. مردم دانستند که کسری، مرد نبرد بهرام نیست.

۱- پاردم چرمی باشد که بز پس زین اسب بندند و بر زین دم اسب اندازند (برهان قاطع).

۲- جفته زدن = لگد زدن ستور با دو پا (لغتنامه دهخدا).

۳- فقط درگ.

بدو رضا دادند. کسری و بهرام را حاضر کردند و تاج میان دو شیر گرسنه نهادند. کسری گفت^(۱): تو که به دعوی آمده‌ای پیشتر رو. بهرام پیش رفت. شیری روی در وی نهاد. بهرام بر پشت شیر جست و پای در میان او فشرد و به گریزی که داشت سرش بکوفت و هلاک کرد. پس بر آن شیر دیگر حمله کرد و یک گرز بر وی زد و پایش گرفت و سرش بر سر آن دیگری زد تا هلاک شد. کسری چون آن بدید بوسه بر پای بهرام داد و از او عذرهای بسیار خواست. همگان به خدمت او کمر بستند و پادشاهی بروی مقرر کردند.

بعد از مدتی خاقان با دویست و پنجاه هزار مرد از جیحون بگذشت. فارسین بغایت ترسناک شدند و هر چند با بهرام می‌گفتند التفات نمی‌کرد و عشوه می‌داد^(۲). پس هفت کس^(۳) از اقارب خود و سیصد مرد از اسفهبدان^(۴) و تمامی هزار مرد مبارز برگزید و برادرش نرسی را نیابت داد و گفت من با این جماعت به آذربایجان خواهم رفت تا آتشکده‌ها را زیارت کنم و از آن جایگه به ارمنیه به شکار روم و چون بازگردم تدبیر کارزار کنم.

بزرگان فرس به خاقان مکتوب نوشتند که بهرام گریخت و ما محکومیم، باید که به سکون^(۵) می‌آئی تا مردم از تو نترسند. خاقان فارغ و خرم به ایمنی تمام می‌آمد.

بهرام رفت و زیارت آتشکده‌ها کرد و گله اسب در پیش انداخت و دو روز به راه ارمنیه برفت. پس راه بگردانید و به سوی خوارزم رفت. چون به حوالی آن جایگه رسید جامه ترکان بپوشید و به تعجیل تمام بتاخت. چون به یک منزلی خاقان رسید فرود آمد و جاسوس فرستاد و حال و جای خاقان تفحص

۱- از بهرام بن هرمز تا اینجا - یعنی حدود سه صفحه - را نسخه ب ندارد.

۲- عشوه دادن = فریب دادن، فریفتن، گول زدن (لغت نامه دهخدا).

۳- الف: هفت هزار کس.

۴- شهیدان.

۵- چایی: «باید که شکارکنان».

کرد. پس شبانه بر سر وی شبیخون آورد و خود با دویست^(۱) مرد بر سر خاقان رفت و از هر جانب دویست مرد بداشت تا چون فغان از لشکر برآید نام بهرام یاد کنند و طبل زنند و هر کس که بر ایشان گذرد بکشند. و او با جماعتی از خواص برانندند و بر در خیمه او رفتند و حاجبان که بر در نشسته بودند بکشتند و اندر خیمه رفتند و خاقان را مست بر سر تخت خفته دیدند. سرش ببریدند و آواز برآوردند و خلقی بسیار بکشتند و بعضی اسیر کردند و باقیان بگریختند. چون روز شد بهرام لشکرگاه از اتراک خالی یافت، غنیمت بسیار گرفت و در حال بشارتها به اطراف فرستاد و خود آهنگ هند کرد. ملک هند چون از آمدن او خبر یافت رسول فرستاد و با او صلح کرد و دختر خود به زنی بهرام داد و دیبل و مکران به وی تسلیم کرد. بعد از آن قصد یمن و حبشه کرد و نرسی را به روم فرستاد. هر دو مظفر بازگشتند.

پس روزی به نخجیر بود و از پی گوری می‌دوید، آبی تنک در زمین شوره افتاده بود، اسب در آن براند و فرو رفت و ناپدید گشت. مدت ملک او بیست و سه سال^(۲) بوده است.

یزدجرد بن بهرام

پادشاهی عادل و نیکو سیرت بود و از غایت لطف و حلم که داشت او را «یزدجرد نرم» خواندندی. مدت ملک او هجده سال و پنج ماه^(۳) بوده است^(۴).

هرمز بن یزدجرد

پسر کوچکتر یزدجرد بر برادر بزرگتر غلبه کرد و ملک به قهر فرو گرفت.

۱- چاهی: «دویست و پنجاه».

۲- «سی و یک سال»، چاهی و تاریخ گزیده: «شصت و سه سال»، فارس نامه ابن بلخی: «هزده سال و پنج ماه».

۳- «پانزده سال و پنج ماه».

۴- الف ندارد.

برادر به ملک هیاطله التجا نمود. به مدد وی آمدند. بعد از مدتی اندک پادشاهی بازستد و هرمز را اسیر کرد^(۱).

پیروز بن یزدجرد

مردی دیندار بود. در اول عهد او قحطی عظیم ظاهر گشت. مدت هفت سال خراج از خلق بینداخت و مال بسیار از خزانه به مردم داد. از آثار او فیروزبهرام است از اعمال ری، و روشن فیروز است از جرجان و رام فیروز است از بلاد هند، و شهرنو اصفهان و شاد فیروز از آذربایجان، و دیواری پنجاه فرسنگ به خجند میان ایران و توران، و قصبه کام فیروز از اعمال فارس.

مدت ملک او بیست و شش سال بود^(۲). سبب هلاک او آن بود که به ملک ترک رفت. ملک ترک خندقی در راه او ساخته بود و پنهان کرده، او در آن افتاد و هلاک شد.

[و نیز گویند که بهرام میان ایران و توران مناره‌ای ساخته بود و حد ترک پدید کرده تا هیچ مداخلت با یکدیگر نکنند. فیروز آن را خراب کرد و سبب جنگی که میان ایشان بود آن بود]^(۳).

بلاش بن فیروز

چون به پادشاهی رسید برادرش قباد بگریخت و به ترکستان رفت و از خاقان مدد خواست. خاقان او را مدد داد. [و با وی لشکر گران بفرستاد]^(۴) چون به نیشابور رسید خبر مرگ برادر دادند. لشکر را بازگردانید و به پادشاهی

۱- مدت پادشاهی هرمز یک سال بود (تاریخ گزیده، ص ۱۱۴).

۲- تاریخ گزیده: «ده سال». فارس نامه ابن بلخی: «مدت ملک او در استقامت چهار سال بود».

۳- فقط در ده و س.

۴- فقط در گ.

بنشست.

قباد بن فیروز

در زمان او مزدک ظاهر شد و اباحت پدید آورد و آن را «مذهب عدل» نام کرد و عبادت از خلق برداشت و مردم را رخصت داد در زن و فرزند و مال یکدیگر تصرف کردن. بدین سبب رنود بسیار بر وی جمع آمدند. قباد را نیز بفریفت و مطیع خود گردانید و به قوت وی مال از منعمان می‌ستد و به دیگران می‌داد. خلق از آن مضطرب شدند و به سبب نفرت از قباد، اتفاق کردند [و وی را بگرفتند]^(۱) و پادشاهی به برادرش جاماسب دادند. مزدک بگریخت و به آذربایجان شد. خواهر قباد او را به حیل بجهانید و به بلاد ترک رفت و از ایشان استمداد گرفت و بازگشت و پادشاهی بازستد.

در زمان او یکی از ملوک یمن خروج کرد^(۲) و قباد از مقاومت وی عاجز آمد، با او صلح کرد و او را تحفه‌ها داد و مقاومت نکرد^(۳) تا بگذشت و به ماوراءالنهر رفت و آن جایگاه بگرفت.

و از آثار قباد، قبادخوره است [و اصل آن شهر ارجان است]^(۴) و حلوان و خابور از دیار موصل، و بهقبادات^(۵) از عراق، و شهرآباد از جرجان و چند ناحیت از طبرستان.

مدت چهل سال پادشاهی کرد و به آخر الامر به جانب روم رفت و از آنجا

۱- فقط درج.

۲- م: «شمر ذی الجنده»، چاهی: «شمس ذو الجناح»، د: «ثمره ذوالجناح»، ب: «ذوالجناح». این نام در فارسی نامه ابن بلخی «شمر بن حسان» و در مجمل التواریخ و القصص «شمر بن نبع بن نبان» آمده. گ: «در زمان وی شمر ذو الجناح از ملوک یمن خروج کرد و قباد...»

۳- چاهی و ج و ب و م: «و معاونت کرد»، د: «و او را به تحفه‌ها معاونت کرد»

۴- درج و ب و چاهی: «و از آثار قباد خوره است در شهر جرجان». د: «و از آثار فساد خورد است و از آن شهر گورکان است».

۵- ج و ب: «بهفتاد آب»، چاهی: «میان دو آب».

مظفر بازگشت و ملک را به پسر سپرد.

کسری [انوشروان] ^(۱) بن قباد ^(۲)

[انوشروان عادلش خوانند] ^(۳). او عهد و وصایای اردشیر پیش نهاد و بر آن کاربند شد ^(۴) و ابوذر جمهر را وزارت داد و با وی و دیگر مدبران ملک در کار مزدک مشورت کرد. رای ایشان بر آن قرار گرفت که وی را [به مکر و حیل] ^(۵) باید برداشتن. پس او را بخواند و به خود نزدیک کرد و مغرور گردانید و به لطایف الحیل از وی تفصیل اتباع خواست و به هر جایکه به نواب خط فرستاد تا روز «مهرجان» ^(۶) کسان او را آنجا که باشند به قتل آورند، و روز مهرجان مزدک را و داعیان او را بر مائده حاضر گردانید و ایشان را بکشت. و انوشیروان، مزدک را به دست خود زخم زد و هلاک کرد.

بعد از مدتی عزیمت روم کرد و ملک روم بگرفت و باز او را پادشاهی داد به تقریر آن که هر چند سال به درگاه آید، و از آنجا بازگشت و به ماوراءالنهر رفت و با خاقان صلح کرد ^(۷) به شرط آن که تا فرغانه انوشیروان را باشد، و دختر از وی بخواست، و به اتفاق به محاربه هیاطله رفتند و ایشان را قهر کرد. و به جانب هند و چین رفت و با ایشان صلح کرد و به مواضعه مال بر خود گرفتند. و چون بازگشت از دربند خبر قفچاق رسید که مستولی شده‌اند و دربند

۱- الف ندارد.

۲- من: «انوشروان بن کیقباد العادل».

۳- فقط در الف.

۴- الف: «کارکرد». کاربند شدن = کار بستن. اجرا کردن. سعدی گوید:

سخنهای سعدی مثال است و پند به کار آیدت گر شوی کاربند.

۵- الف ندارد.

۶- مهرگان مهمترین عید ایرانیان باستان بوده است. این عید از شانزدهم ماه مهر شروع می‌شده و شش روز طول می‌کشیده است.

۷- ب و ج و گ: «با خاقان قاقم صلح کرد»، چاپی: «با خاقان قراقرم صلح کرد»، فارس نامه ابن بلخی: «و در عهد او خاقانی بود سخت مستولی، او را قاقم خاقان گفتندی» (ص ۲۳۵).

خراب و مختل کرده. انوشیروان آهنگ ایشان کرد، ایشان را قمع کرد و دربند را معمور کرد و جمعی لشکریان را آنجا بگذاشت تا آن ثغر را نگاه می‌دارند، و فرمود تا حصنها بساختند و پولها عمارت کردند و راهها از دزدان و مفسدان نگاه داشتند.

در ایام وی سیف ذی‌الیزن از ابنای ملوک حمیر بروی آمد و استمداد همت کرد بر مسروق ابرهه که سورة الفیل در شأن پدرش آمده، وی را مدد داد تا یمن از ایشان مستخلص گردانید.

و پیغمبر ما محمد مصطفی - صلی الله علیه و آله و سلم - در آخر عهد او به وجود آمد و در آن روز آتشکده‌ها مرده شد و دوازده کنگره از ایوان انوشیروان بیفتاد [و دریای ساوه خشک شد]^(۱). انوشیروان از آن متفکر شد. سطح کاهن را بخواند و حال با وی بگفت. سطح گفت که این دلالت کند بر ولادت نبی عربی و استیلای امت او بر آتشکده‌ها و به عدد هر کنگره که افتاده است یکی از ملوک فرس پادشاهی کند، پس ملک ایشان منقطع شود.

از بناهای وی رومیه است که به شکل انطاکیه ساخته است [به جنب مداین]^(۲). و پیوسته در بارگاه وی چهار کرسی زرین نهاده بودی: یکی از برای ابوذر جمهر، و یکی از برای قیصر، و یکی از برای ملک چین، و یکی از برای ملک قفچاق. مدت ملک او چهل و هفت سال بود و هفت ماه بود.

هرمز بن انوشیروان

پادشاهی بود با عدل و رای، اما مردمان اصیل را نتوانستی دیدن و پیوسته مردمان دون را تربیت کردی.

در زمان او شابه^(۳) - خاقان ترک - به خراسان آمد و رسول به هرمز

۱- الف ندارد.

۲- الف ندارد.

۳- تاریخ گزیده و شاهنامه: «ساوه شاه».

فرستاد که عزیمت روم دارم بگو تا پولها ببندند^(۱) و علوفه در منازل و مراحل مهیا دارند. هرمز، بهرام چوبین را که از نژاد ملوک و اسفہسالار لشکر بود با لشکری تمام فرستاد. به تعجیل برفت تا ناگاه به سر وی رسید. چند روز برابر یکدیگر بنشستند و هر روز از طرفین، رسولان آمد و شد می کردند. آخر الامر بهرام فرصتی یافت، در جنگ، چوبه‌ای تیر بر سینه شابه زد و او را بکشت و لشکر را تاراج کرد. بعد از آن پسرش بیامد با لشکری تمام. بهرام با وی حرب کرد و او را به قتل آورد و مال و غنیمت بسیار به هرمز فرستاد، و عزیمت کرد که به بلاد ترک رود. هرمز را این معنی صواب نیفتاد و در حق بهرام سخنان درشت گفت^(۲). بهرام از آن آگاهی یافت، و طبع هرمز را در قتالی شناخته بود. پس اعیان لشکر را با خود متفق گردانید به تقریر آن که او پادشاه باشد تا زمانی که پرویز به ایشان رسد.

این خبر به هرمز رسید. پرویز بگریخت و به آذربایجان رفت و هرمز لشکر به جنگ بهرام فرستاد. چنان اتفاق افتاد که لشکر هرمز شکسته شدند. چون خبر هزیمت رسید اکابر فرس، هرمز را دستگیر کردند و چشمه‌اش برکنندند^(۳). مدت ملک او یازده سال و چهار ماه بود.

اپرویز بن هرمز

چون خبر حبس پدر به وی رسید باز مداین آمد و بر تخت نشست [و تاج بر سر نهاد]^(۴) و برفت و از پدر عذر خواست. پدر از وی درخواست تا کینه او باز خواهد. در آن نزدیکی بهرام آهنگ او کرد. اپرویز کوچ کرد و به آب

۱- گ : «عمارت کنند».

۲- در حالی که موضوع در تاریخ گزیده به نوعی دیگر آمده. بهرام از غنیمت بعضی که در خور پادشاه بود جهت خود تصرف کرد. هرمز از این حرکت برنجید و خلعتی زنانه پیش او فرستاد. بهرام بر او عاصی شد و پسرش پرویز را بر او متهم کرد و سکه به نام پرویز زد. پرویز از پدر بترسید و بگریخت و به ولایت ارمن رفت (ص ۱۲۱).

۳- ج و ب و س و د: «کور کردند»، چاپی: «میل کشیدند».

۴- الف ندارد.

نهران به بهرام رسید. پرویز دانست که طاقت او ندارد. کس پیش پدر فرستاد و با او مشورت کرد. پدر صواب آن دید که زنان و خزاین را در حصنی مضبوط دارد و خود استمداد را روی سوی روم آورد. پرویز به تدبیر آن مشغول شد.

و او را دو خال بودند: بندویه^(۱) و بسطام و از جمله آنان بودند که هرگز را بگرفته بودند و از وی می ترسیدند. با پرویز گفتند مبادا که در غیبت ما هرگز به لجاج آنچه با او رفت بهرام را بیاورد و مملکت به او دهد، صلاح آن است که او را بکشیم. پرویز هیچ جواب نداد. از خاموشی او رضا فهم کردند و به زه کمان، او را هلاک کردند. پس پرویز با ایشان و چند سوار معدود از فرات عبور کرد و به راه بیابان نیک برانندند. نزدیک دیری رسیدند. آنجا فرود آمدند تا آسایشی کنند. لشکر بهرام از دور ظاهر شد. بندویه با پرویز گفت جامه و ساز خود مرا ده و تو و بسطام و دیگر سواران برانید تا من این لشکر را از شما باز دارم.

پرویز جامه به وی داد و خود برفت. بندویه جامه بپوشید و در دیر استوار کرد و خود بر بالا رفت. لشکر چون در رسید بندویه را با آن جامه و زیب دیدند پنداشتند که او پرویز است، چه در آن وقت کسی را یارا نبودی که زیب شاهان داشتی، پیرامن دیر فرود آمدند. بندویه گفت: من پرویزم، بدانید که مرا از اینجا گریز نیست، خواهم که مرا امروز و امشب مهلت دهید تا به عبادت و استغفار مشغول شوم آنگاه بیرون آیم. لشکریان اجابت کردند. روز دیگر نیز مهلت خواست تا شبانگاه. پس بیرون آمد.

لشکر چون بندویه را بدیدند از حیلت او آگاه شدند. او را به نزد بهرام بردند. کشتن او نیارست، چه خویش و اتباع بسیار داشت، او را محبوس کرد. پس بندویه بگریخت و به آذربایجان رفت و آن جایگه می بود تا پرویز به

روم رفت و مریم دختر قیصر را بخواست^(۱) و لشکری تمام بستد و به راه آذربایجان بازگشت و بندویه با وی به عراق آمد و با بهرام محاربت کردند و ظفر وی را بود. بهرام به هزیمت به خراسان رفت و آن جایگه ثبات نیافت، به ترکستان رفت و مقام کرد. ابرویز کس به زن خاقان فرستاد با تحف بسیار و استدعا کرد تا فرمود که بی آگاهی خاقان، بهرام را بکشند. چنین گویند که ملوک شروان از نژاد وی اند.

و کسری ابرویز به درجه‌ای رسید در بزرگواری و جباری و تنعم و کامکاری که هیچ ملکی را مانند آن نبوده است [و قریب سی و هفت سال^(۲) پادشاهی کرد]^(۳) و بر ملوک جهان تفوق کرد تا آفتاب دولتش آهنگ غروب کرد [و گلبرگ حشمتش از تندباد نکبت فرو ریخت]^(۴). و اعظم اسباب آن واقعه آن بود که پیغمبر ما محمد مصطفی - صلی الله علیه و آله و سلم - به ملوک اطراف نامه نوشت و ایشان را به اسلام دعوت کرد. نامه چون به ابرویز رسید و نام پیغامبر، بالای نام خود دید، طیره گردید و نامه را بدرید. خبر به آن حضرت رسید، بر وی نفرین^(۵) کرد و گفت: مزق الله ملکه کما مزق کتابی. [و مستجاب گشت]^(۶). ابرویز به بادان که عامل یمن بود نامه کرد که کس بفرست تا آن مرد که در تهامه دعوی پیغمبری می‌کند تا به دین قوم خود رود و الا او را بر من فرست. بادان، فیروز دیلمی را با چند کس معروف دیگر نزد پیغمبر - صلی الله علیه و آله - فرستاد. چون ایشان حکایت در حضرت رسالت عرضه داشتند آن حضرت فرمود که ابرویز را دوش کشتند! شما این حکایت از برای که می‌کنید؟! ایشان تاریخ ضبط کردند. بعد از مدتی خبر قتل

۱- گ: «دختر قیصر زن کرد».

۲- ب: «سی سال»، چاپی و ج: «سی و هشت سال».

۳- الف ندارد.

۴- الف ندارد.

۵- بغیر از الف و گ: «دعا».

۶- فقط در گ

او رسید موافق قول رسول بود. صلی الله علیه و آله. آن جماعت مسلمان شدند.

و سبب کشتن او آن بود که ابروین مردی بد خوی بود و بزرگان را خوار داشتی و به گناه اندک، عذاب سخت فرمودی. در آخر الامر بنیاد مصادره و ناوایب نهاد. همگان از وی نفور شدند. اکابر با یکدیگر اتفاق^(۱) کردند و شیرویه را بیرون آوردند و او را بر آن داشتند تا پدر را محبوس کرد و از او راضی نشدند تا بفرمود که او را به زه کمان هلاک کردند. مدت سی و هشت سال پادشاهی کرد.

شیرویه بن ابروین

چون پدر را بکشت هفده تن از برادران و برادرزادگان خود بکشت. [پس رنجور شد و علت طاعون بروی ظاهر گشت و]^(۲) و او و بیشتر بزرگان فرس از آن هلاک شدند. مدت ملک او هشت ماه بود.

اردشیر بن شیرویه

چون پدرش درگذشت او هفت ساله بود. کسی دیگر نبود که استعداد پادشاهی داشت. و در طیسبون می بود. آنجا او را بر تخت نشانند بی مشورت شهر براز^(۳) که سپهسالار بزرگ بود. از این خشم گرفت و رفت و او را بکشت و به پادشاهی نشست. توران دخت پرویز جمعی را برگماشت تا او را ناگاه زخمی زدند. مدت ملک اردشیر یک سال و شش ماه بود.

۱- بغیر از الف: «مراطات».

۲- الف ندارد.

۳- نام او فرخان بود (فارس نامه ابن بلخی، ص ۲۶۱).

کسری خرمان^(۱)

از نسل فارس بن ساسان بن بهمن است. چون دیگری نیافتند او را پادشاهی دادند و یک سال و پنج ماه بیش نزیست.

کسری بن قباد بن هرمز

پرورش او به ترکستان بود. به اتفاق اکابر فرس پادشاهی به وی دادند و باقی عمرش بیش از سه ماه نبود.

پوران دخت بنت ابروین

زنی عاقله بود. در زمان وی لشکر اسلام خروج کردند. مدت ملک او یک سال و چهار ماه بود.

فیروز بن جمشید^(۲)

برادر یزدجرد ائیم بود و مادرش از نژاد انوشیروان^(۳). مدت شش ماه پادشاهی کرد.

آزرمیدخت بنت ابروین

زنی عاقله بود. فرخ هرمز از اسپهبدان خراسان خواست که او را زن کند. او ابا کرد اما وعده کرد که شبی او را به خلوت راه دهد. فرخ به وعده گاه رفت. آزرمی فرمود تا او را بکشند. رستم پسر فرخ، آزرمی را به کینه زهر داد. مدت ملک او چهار ماه بود.

۱- تاریخ گزیده: «فرابین»، چاپی: «فرمان».

۲- فارس نامه ابن بلخی: «فیروز جشنسیده بن بهرام».

۳- پدر ابن فیروز، از نژاد یزدجرد گناهکار بود و مادرش از نژاد کسری انوشیروان (فارس نامه ابن بلخی، ص ۲۶۴).
گ: «از نژاد یزدجرد ائیم است».

فرخ زاد بن خسرو ابرويز

در آن حالت که شیرویه برادران را می کشت او خرد بود بدان سبب خلاص یافت اما عقل و رای نداشت. [مدت شش ماه بود]^(۱) که به پادشاهی نشست بود که یزدجرد را از فارس بیاوردند و پادشاهی به وی دادند.

یزدجرد بن شهریار بن ابرويز

آخر ملوک فارس بود. چون شیرویه برادران را می کشت دایه یزدجرد او را پنهان کرده به فارس فرستاد و بزرگان فارس او را در اصطرخ می پروریدند. پس چون بشنیدند که فرخ زاد در مداین بر تخت نشاندند و استعداد ندارد یزدجرد را به مداین بردند و به پادشاهی نشاندند. و همه اطراف مملکت متغلبان فرو گرفته بودند و استیلا مسلمانان را بود. مدت هشت سال به مداین بود. چون سعد بن ابی وقاص، قاص سیه را بگرفت رستم پسر فرخ را به جنگ وی فرستاد و تاج انوشیروان با جوهری نفیس به چین^(۲) فرستاد به ودیعت، و خود به نهاوند آمد. چون بشنید که رستم کشته شد و لشکر هزیمت کرد و عرب فراپیش آمدند به اصفهان رفت و مدتی آن جایگه بیبود. پس به کرمان رفت و از کرمان به مرو و آن جایگه اقامت ساخت. ماهویه که نایب وی بود در آن طرف به سبب خیانتی که کرده بود اندیشید، بدان جهت ملک هیاطله - و گویند خاقان - را بر سر وی آورد برآن که به معاونت می آیند تا عرب را بردارند. یزدجرد چون بدانست که غدر خواهند کرد بگریخت و در آسیابی رفت. آسیابان او را نشناخت، به طمع جامه ها او را هلاک کرد و ملک از ملوک فارس به کلی منقطع شد و مسلمانان را مسلم گشت. *يمحو الله مايشاء و يثبت*

۱- الف ندارد.

۲- نسخه ب از اینجا تا الهادی موسی بن مهدی را ندارد.

و عنده ام الكتاب^(۱). و این واقعه در خلافت امیر المؤمنین عثمان - رضی الله عنه - بود^(۲). و مدت ملک یزدجرد بیست سال بود [و مدت عمرش سی و پنج سال]^(۳) و الله اعلم و احکم.

۱- سورة رعد آیه ۳۹.

۲- تصرف ایران توسط اعراب در زمان عمر بن الخطاب بوده است.

۳- فقط در گ.

قسم سوم

خلفا و ائمة اسلام^(۱)

رضی الله عنهم

و مدت ملک ایشان ششصد و چهل و پنج سال. و ایشان سه طبقه بوده‌اند جمله از قریش از نسل اسماعیل بن ابراهیم - علیهما السلام - و ایشان با ملوک فرس به ارفخشند به هم می‌رسند و ارفخشند را فرس "هوشنج" خوانند. اول شطری از احوال پیغمبر - صلی الله علیه و آله - یاد کنیم.

محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب^(۲)

پدران عبدالمطلب از قریش اند و مادرش از اولاد یعرب بن قحطان که بعد از سلیمان - علیه السلام - ملوک یمن بوده‌اند. و پیغمبر ما چون سال وی به چهل رسید باری - جل و علا - او را به وحی مشرف گردانید و به رسالتش به جمله خلائق فرستاد و بفرمود تا بیشتر اقارب خود را دعوت کند. و اول کسی که ایمان به وی آورد علی بن ابی طالب - علیه السلام - بود و از زنان خدیجه رضی الله عنها^(۳) و زید حارثه و ابوبکر و عبدالله مسعود. و به واسطه دعوت

۱- همان طور که در مقدمه گفته شده مؤلف شافعی است و خوانندگان محترم به متون اصلی شیعی مراجعه فرمایند طبعاً بعضی موارد با آنچه در متون اصلی شیعی است متفاوت می‌باشد.

۲- چاهی از اینجا تا خلفای راشدین را ندارد.

۳- ج و گ: «اول کسی که بر وی بگروید از مردان ابوبکر صدیق بود - رضی الله عنه - و از کودکان علی بن ابی طالب - کرم الله وجهه - و از زنان خدیجه رضی الله عنها، و از اول کسی که بر پیغمبر ما بگروید از رجال بالغ، امیر المؤمنین ابوبکر - رضی الله عنه - و اسدالله امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب - کرم الله وجهه - و از زنان خدیجه کبری رضی الله عنها».

ابابکر بسیاری از اکابر صحابه مسلمان شدند و لکن هنوز اظهار نماز جماعت نتوانستند کرد. پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم - دعا می کرد تا باری تعالی اسلام را به ابو جهل یا عمر قوی گرداند، و در حق عمر مستجاب گشت. ^(۱) عمر چون مسلمان شد آن حضرت با جماعت در مسجد نماز بگزارد. قریش در خروش افتادند و قصدها کردند اما به سبب ابوطالب که رئیس قریش بود و بر همگان مقدم، و حمایت مسلمانان کردی، نتوانستند گزندی رسانند. چون ابوطالب درگذشت و عباس مردی حلیم بود دفع قریش نمی توانست کرد و پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم - و مسلمانان متأذی می شدند، آهنگ هجرت فرمود و صحابه را به تفاریق به مدینه فرستاد و خود از پی ایشان با ابوبکر می رفت در سال سیزده از بعثت و در مدینه اسلام ظاهر گشت و قوی شدند. مدت ده سال آن جایگه بزیست* و آیت سیف آنجا نازل شد. پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم - به نفس خود بیست و شش غزرا حاضر شد و در جمله مظفر آمد، و در احد اگرچه به سبب غدیر منافقان، نکایتی رسیدش و عمش* حمزه - رضی الله عنه - در آنجا شهید گشت اما در صدمه اول ظفر او را بود و شرح معجزات و غزوات و حالات او بسیار است و کتابهای مطول در آن ساخته اند و اگر عمر وفا کند و توفیق الهی مساعدت نماید کتابی مفرد در آن نبشته آید ان شاء الله تعالی.

و چون حضرت رسالت پناه - صلی الله علیه و سلم - روی مبارک در نقاب خاک کشید و به جوار حق رسید سن او شصت و سه سال بود و روز دیگرش در حجره عایشه دفن کردند، و گویند روز سیم، صلی الله علیه و علی آله.

۱- و از کافران قریش هیچ کس سخت تر از عمر بن الخطاب نبود و ابوالحکم بن هشام که او را «ابوجهل» خواندندی پیغمبر دعا کرد و گفت: «خداوندا دین تو آشکارا نمی شود، از این دو یکی را اسلام در دل افکن تا ما نماز و طاعت تو در مسجد توانیم کردن» و ارادت سید در حق ابوجهل بود که مسلمان شود، زیرا که خویش نزدیک بود و عمر پاره ای دورتر بود. ابوجهل در عبد مناف با سید می رسید و عمر در کعب بن مره. پس دعا در حق عمر اجابت یافت (مجمع الانساب شبانکاره ای، نیمه اول، ص ۱۷۲).

* مطالب بین دو ستاره را نسخه گ ندارد.

طبقه اول خلفای راشدین

ایشان شش نفرند، چهار آن بود که بیعت ایشان تمام بود. و مدت خلافت ایشان سی سال بوده است.

خلیفه اول

امیرالمؤمنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه

چون پیغامبر - علیه السلام - از حنیض انسی به اوج قدسی ارتفاع نمود انصار در دارالسقیفه جمع شدند و به سعد بن عباده اتفاق کردند که امیر و پیشوا گردانند. ابوبکر و عمر در مسجد حاضر بودند و این خبر به ایشان رسید. از مخالفت و محاربه مسلمانان ترسیدند، برخاسته پیش ایشان رفتند و سخن از هر باب برانند. در آخر الامر جمله به خلافت ابوبکر راضی شدند و با وی بیعت کردند و کار خلافت بر وی مقرر گشت. بزرگواری و مساعی او در اسلام ظاهر و مبرهن است.

در زمان او دوازده طایفه در عرب مرتد شدند و ده او کفایت کرد و دوی دیگر عمر^(۱).

دیگر لشکر به جانب شام فرستاد و اغلب شام بگشود.
خلافتش دو سال بود.

۱- ج: هر دوازده کفایت کرد.

خلیفہ دوم

امیر المؤمنین عمر بن الخطاب العدوی رضی اللہ عنہ

کفایت و شہامت و معدلت و رای او جهانیان را متواتر گشته است و همگنان را مبین و مبرهن شده و در جهان چون وی پادشاه نشان نداده‌اند. دین محمدی در بدایت و نہایت از وی قوت یافت و رایات و اعلام اسلام در مشارق و مغارب برافراشت و تمامت ممالک شام و بیشتر روم بگشاد و اکاسره را قمع کرد و فارس و عراق از ایشان مستخلص گردانید. او را غلامی از آن خالد بن الولید طعنه‌ای زد و شهید کرد. مدت خلافت او ده سال و نیم بود.

خلیفہ سوم

امیر المؤمنین عثمان رضی اللہ عنہ

چون عمر را طعنه زدند شش کس را به امر خلافت معین کرد: عثمان و علی و عبدالرحمان و سعد و طلحه و زبیر. پس به عثمان مقرر شد. جد او و جد حضرت رسالت پناه پسر عمان بودند و دو دختر پیغامبر - علیہ السلام - در نکاح وی بودند، از این جهت وی را «ذی النورین» گویند. مدت خلافت وی دوانزده سال بود.

در ایام وی خراسان و آذربایجان و طبرستان و کرمان گشوده شد و مصر و حدود مغرب و اکثر بلاد روم بستند. و اول فتنه‌ای که در اسلام افتاد خروج جمعی از مسلمانان بود بر وی و شهید کردن وی.

خلیفہ چهارم

امیر المؤمنین علی بن ابی طالب الهاشمی علیہ السلام

در آن روز که عثمان شهید شد بر وی بیعت کردند و اغلب مسلمانان با وی

متفق شدند و عایشه و طلحه و زبیر از وی جدا گشتند، و بر وی قتل عثمان را نسبت کردند و به جانب بصره رفتند و علی - کرم الله وجهه - از پی ایشان بشد و محاربه کرد و عایشه را باز به مدینه آورد و طلحه و زبیر در جنگ کشته شدند. چون خبر زبیر و طلحه به معاویه رسید معاویه بیعت بشکست و مطاوعت ننمود، هم بدین عذر تمسک ساخت. و میان ایشان محاربات عظیم رفت و خلقی بی حد از طرفین کشته شدند.

آخر الامر امیر المؤمنین علی - رضی الله عنه - به کوفه آمد و آنجا مقیم شد و معاویه باز به شام رفت و آن دیار جمله فرو گرفت و دعوی خلافت کرد. پس از خوارج سه کس اتفاق کردند تا هر یکی به جایی روند و علی - کرم الله وجهه - و معاویه و عمرو بن عاص را صبحگاه بیست و هفتم رمضان هلاک کنند. عبدالرحمان بن ملجم - علیه ما يستحق من العذاب - بیامد، و امیر در نماز بود، زخم زد، و دیگری که به شام رفته بود معاویه را زخم زد اما کارگر نیامد. و قضاء الله تعالی عمرو عاص آن روز از خانه بیرون نیامد و برادر زاده را بفرستاد، و او کشته شد.

مدت خلافت امیر المؤمنین علی - علیه السلام - چهار سال و نه ماه بوده است.

سبط رسول الله الحسن بن علی رضی الله عنه

چون امیر المؤمنین علی - کرم الله وجهه - شهید شد اهل عراق با حسن [علیه السلام] ^(۱) بیعت کردند و معاویه به محاربه وی برخاست و آهنگ وی کرد. امیر المؤمنین حسن از غدر اهل عراق اندیشه کرده با وی مصالحت کرد و به جانب حجاز رفت. و چنین گویند که زنش اسماء بنت جعدہ دارو داد و بر آن شهید گشت. رضوان الله علیهم اجمعین. آمین.

السبط الآخر الحسين بن علي عليهما السلام

چون معاویہ بہ جوار مالک واصل شد^(۱) اہل عراق بیعت نامہ بہ سوی امیر المؤمنین حسین - رضی اللہ عنہ - فرستادند و او قصد کوفہ کرد. عبید اللہ بن زیاد - برادر زادہ معاویہ - کہ امیر کوفہ بود لشکر پیش وی فرستاد تا او را دستگیر کند و او خواست کہ بازگردد، نگذاشتند، و در دشت کربلا بہ ہم رسیدند و دو سہ شبانہ روز محاربه و مقاتلہ کردند تا لشکر او را آنچه بود بہ قتل آوردند. و یک پسر کوچکتر داشت کہ در گھوارہ می بود. امیر المؤمنین حسین - رضی اللہ عنہ - آواز وی بشنید. دل مبارکش بر جوشید. او را بخواست و او را در کنار گرفت. ناگاہ یک چوبہ تیر بر حلق آن طفل معصوم زدند و آن طفل بہ جوار حق واصل شد. امیر المؤمنین حسین فرمود: انا للہ و انا الیہ راجعون^(۲) و از کنارش بر زمین نهاد. در حال تشنگی بر وی غلبہ کرد. بر لب فرات رفت کہ آب خورد. چون آب در دہان کرد یک چوبہ تیر بر دہان مبارکش زدند و بہ خون آلودہ ساختند. آب از دہان بریخت و باز آمد و از قوت فرو ماند. و در تہ غرارہ^(۳) ہای اہل بیت قدری باقلا و حبوبات یافتند. در شب نهم محرم بجوشانیدند و گذرانیدند. چون بہ خواب رفت، امام، حضرت پیغمبر - صلی اللہ علیہ و سلم - را بہ خواب دید کہ گفت: یا حسین! غم مخور کہ فردا از غربت خلاص یافتہ قربت ما خواہی یافت. روز دیگر آن شیرزادہ میدان دین را شہید کردند و اہل بیت را با علی بن الحسین - رضی اللہ عنہ - کہ ماندہ بود سر و پای برہنہ با جامہ ہای دریدہ پیش یزید پلید فرستادند. آن بد کردار گفت کہ علی بن الحسین را بکشند، و سر مبارک آن شاہزادہ عرب و عجم را در طشتی نہادند و پیش وی بردند. چوبی کہ در دست داشت بر لب

۱- من و ج و گ: «وفات یافت».

۲- سورۃ بقرہ، آیہ ۱۵۱.

۳- غرارہ = جوال.

مبارک آن سرور هر دو سرا می زد. اکابر که پیش او حاضر بودند منع فرمودند و گفتند که لبی را که سرور انبیا بارها بوسه داده باشد نشاید که بر آن چوب زنی. و آن پسر کوچک است چه چیز از دست او برخیزد؟ رها کرد. و از نسل امیرالمؤمنین حسین - علیه السلام - همان بماند^(۱).

۱- ج و گ: «چون معاویه وفات یافت اهل عراق بیعت سوی حسین فرستادند. او فصد کوفه کرد و عبدالله بن رباد برادرزاده معاویه امیر کوفه لشکر پیش وی فرستاد تا او را دستگیر کنند، و او حواست که مارگردد، نگذاشت، پس معاویه کرد تا شهید شد.»

طبقه دوم خلفای بنی امیه^(۱)

مدت ملک ایشان نود و پنج سال^(۲) و عدد ایشان سیزده نفر بود و این نامهای ایشان است^(۳):

- ۱- معاویة بن ابی سفیان [نوزده سال و سه ماه خلافت کرد]^(۴).
- ۲- یزید بن معاویہ [سه سال و دو ماه خلافت کرد]^(۵).
- ۳- مروان بن الحکم^(۶) [مدت امارت او نه ماه بود]^(۷).
- ۴- عبدالملک بن مروان [بیست و یک سال و یک ماه خلیفه بود]^(۸).
- ۵- ولید بن عبدالملک [مدت خلافت او نه سال و هشت ماه بود]^(۹).
- ۶- سلیمان بن عبدالملک [دو سال و هشت ماه خلافت کرد]^(۱۰).
- ۷- عمر بن عبد العزیز [دو سال و پنج ماه مدت خلافت او بود]^(۱۱).

۱- د: «باغیان بنی امیه».

۲- د: «سی و پنج سال».

۳- مدت خلافتها در همه نسخهها سفید است و از تاریخ گزیده و طبقات سلاطین اسلام و تاریخ بناکتی افزوده شد.

۴- از ربیع الاول سال ۴۱ هجری تا رجب سال ۶۰.

۵- از رجب سال ۶۰ تا ربیع الاول سال ۶۴.

۶- بعد از یزید پسرش معاویة بن یزید به خلافت رسید و چهل روز خلیفه بود.

۷- از جمادی الاول سال ۶۴ تا صفر سال ۶۵ هجری.

۸- از سال ۶۵ تا شوال سال ۸۶ هجری.

۹- از شوال ۸۶ تا جمادی الآخر سال ۹۶ هجری قمری.

۱۰- از جمادی الآخر سال ۹۶ تا صفر سال ۹۹.

۱۱- از صفر سال ۹۹ تا رجب سال ۱۰۱ هجری.

- یزید بن عبد الملک [چهار سال و یک ماه خلافت کرد] ^(۱) .
 هشام بن عبد الملک [نوزده سال و هفت ماه خلافت کرد] ^(۲) .
 ولید بن یزید [یک سال و دو ماه خلیفه بود] ^(۳) .
 یزید بن الولید [شش ماه خلافت کرد] ^(۴) .
 ابراهیم بن الولید [دو ماه خلافت کرد] ^(۵) .
 مروان بن محمد بن مروان [پنج سال و نه ماه خلیفه بود] ^(۶) .

معاویة بن ابی سفیان

از دهات عرب بود. در ایام خلافت عمر - رضی الله عنه - در جانب شام امیر بود اما استقامت کار او و استبداد تدبیر ممالک اسلام بیست سال یافت بعد از وفات (!) علی علیه السلام.

یزید بن معاویة

چون معاویة درگذشت یزید بر جای وی ایستاد و مدت چهار سال پادشاهی کرد. در اواخر عهد وی عبد الله بن زبیر خروج کرد به حجاز، و چون یزید درگذشت کار وی قوی شد و جمله عراق به وی اتفاق کردند و بر وی بماند تا ایام عبد الملک بن مروان. پس او حجاج بن یوسف را بفرستاد تا با وی محاربه کرد و او را بیاویخت.

- ۱- از رجب سال ۱۰۱ تا شعبان سال ۱۰۵ هجری قمری.
 ۲- از شعبان سال ۱۰۵ تا ربیع الاول سال ۱۲۵ هجری قمری.
 ۳- از ربیع الاول سال ۱۲۵ تا جمادی الاول سال ۱۲۶ هجری قمری.
 ۴- از رجب سال ۱۲۶ تا ذی الحجة سال ۱۲۶ هجری قمری.
 ۵- از ذی الحجة سال ۱۲۶ تا صفر سال ۱۲۷ هجری قمری.
 ۶- از چهاردهم صفر سال ۱۲۷ تا ذی القعدة سال ۱۳۲ هجری قمری.

مروان بن الحکم

چون یزید درگذشت پسرش خالد خرد بود، بنی امیه بر مروان اتفاق کردند و شام از عبدالله زبیر نگاه داشتند. چون نه ماه بگذشت زن یزید زن او شده بود، او را زهر داد و هلاک کرد.

عبد الملک بن مروان

چون پدرش درگذشت اهل شام با وی بیعت کردند و او حجاج بن یوسف را به مقاتله ابن الزبیر فرستاد. چون از آن فارغ شد او را به جانب عراق و فارس فرستاد و او برادرش محمد را به پارس فرستاد و شیراز او ساخته است^(۱) که پیش از آن اصطرخ شهرستان بوده است. مدت ملک او بیست و یک سال بوده است.

ولید بن عبد الملک

نه سال و چند ماه پادشاهی کرد. و در ایام او بیشتر ماوراءالنهر گشوده شد.

سلیمان بن عبد الملک

او را «مفتاح الخیر» خواندندی. چه ولید ظالم بود. و در ایام او باران اندک بود و قحطی عظیم پیداگشت. چون پادشاهی به سلیمان رسید عدل پیشه کرد و باری تعالی باران تمام فرستاد و فراخی در عالم پیداگشت. مدت ملک او قریب دو سال و هشت ماه بود.

۱- و محمد بن یوسف بناء شیراز او گند (فارس نامه ابن بلخی، ص ۳۱۹).

عمر بن عبد العزيز بن مروان^(۱)

بعد از خلفای راشدین چون وی خلیفه‌ای به علم و دیانت و تقوا نبوده است و پیوسته با اهل بیت نبی -صلوات الله علیه- تقرب جستی و امیر المؤمنین علی -کرم الله وجهه- را تعظیم داشتی و مردمان را از سب وی منع کردی. مادر وی از اسباط امیر المؤمنین عمر بود. و در خلافت مدت دو سال و نیم بود.

یزید بن عبد الملک

پادشاهی با جمال بود، و ایام خلافت او چهار سال بود. در اثناء آن مدت عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس آغاز دعوت کرد و ابو مسلم خراسانی را که از ابنای ملوک فرس است فرمود تا در خراسان او را دعوت کنند.

هشام بن عبد الملک

مردی صاحب رای بوده است و مدت نوزده سال و هفت ماه پادشاهی کرد.

ولید بن یزید بن عبد الملک:

[یک سال و سه ماه پادشاهی کرد بعد از آن محمد بن خالد القسری او را خلع کرد و با یزید بیعت کرد].^(۲)

[یزید بن ولید عبد الملک]^(۳)

مادرش شاه آفرید^(۴) بود دختر فیروز^(۵) بن یزدجرد بن شهریار. جوانی

۱- چاپی: «عمر بن عبد العزيز بن عبد الملک».

۲- فقط در گ.

۳- نسخه ج ندارد.

۴- ابن نام در تاریخ یعقوبی و البداية و النهایة «شاه فرنده» و در حبیب السیر «ماه آفریده» آمده

عادل و نیکوسیرت بود و مدت ملک او شش ماه^(۶) بود.

ابراهیم بن الولید

ولی عهد برادر بود و مدت سه ماه و چند روز پادشاهی کرد. پس مروان بر وی خروج کرد و از وی بستند.

مروان بن محمد بن مروان بن الحکم

از ایام ولید بن عبدالملک امیر حمص بود و چون با وی بیعت کردند بر قرار آن جایگه می بود تا اولاد عباس - رضی الله عنه - بر وی خروج کردند و آفتاب دولت بنی امیه غروب کرد. مدت ملک او پنج سال و ده ماه بود. [و به دست عباسیان کشته شد و ملک از بنی امیه برافتاد].^(۷) و الله اعلم.

۵- ج و س: «فریبز».

۶- د: «شش سال و شش ماه».

۷- فقط در گ.

طبقه سوم عباسیان

عدد ایشان سی و هفت نفر و مدت ملک ایشان پانصد و بیست سال بوده
است

السفاح ابو العباس عبدالله [چهار سال و هشت ماه خلافت کرد].
المنصور ابو جعفر [بیست و دو سال خلافت کرد].
المهدی محمد بن عبدالله [ده سال و چند روز خلافت کرد].
الهادی موسی بن مهدی [یک سال و یک ماه و بیست و پنج روز
خلافت کرد].

الرشید هارون بن مهدی^(۱) [بیست و سه سال خلافت کرد].
الامین محمد بن هارون [چهار سال و هفت ماه خلافت کرد].
المأمون عبدالله بن هارون [بیست سال و پنج ماه خلافت کرد].
المعتصم بالله محمد بن هارون [هشت سال و هشت ماه و هشت
روز خلافت کرد].

الواثق بالله هارون بن معتصم [پنج سال و نه ماه خلافت کرد].
المتوکل علی الله جعفر بن معتصم [چهارده سال و نه ماه خلافت
کرد].

المنتصر بالله محمد بن متوکل [شش ماه خلافت کرد].
المستعین بالله احمد بن محمد [دو سال خلافت کرد].

۱- گ: «هارون بن محمد».

المعتز بالله ابو عبد الله زبير بن متوكل [چهار سال و نیم خلافت کرد].

المهتدي بالله محمد بن واثق [یازده ماه خلافت کرد].
المعتمد على الله احمد بن المتوكل [بیست و سه سال و سه ماه خلافت کرد].

المعتضد بالله احمد بن موفق [نه سال و نه ماه خلافت کرد].
المكتفي بالله على بن المعتضد [شش سال و هفت ماه خلافت کرد].
المقتدر بالله جعفر بن المعتضد [بیست و پنج سال خلافت کرد].
القاهر بالله محمد بن المعتضد [یک سال و نیم خلافت کرد].
الراضي بالله محمد بن مقتدر [شش سال و ده ماه خلافت کرد].
المتقي بالله ابراهيم بن المقتدر [چهار سال خلافت کرد].
المستكفي بالله عبدالله بن مكتفي [یک سال و چهار ماه خلافت کرد].
المطيع لله فضل بن المقتدر [سی و یک سال خلافت کرد].
الطائع لله عبد الكريم بن المطيع [هفده سال و نه ماه خلافت کرد].
القادر بالله احمد بن اسحاق بن مقتدر [چهل و یک سال و چهار ماه خلافت کرد].

القائم بامر الله ابو جعفر عبد الله بن قادر [چهل و چهار سال و هشت ماه خلافت کرد].

المقتدي بالله ابو القاسم عبد الله بن احمد بن قاسم [نوزده سال و هشت ماه خلافت کرد].

المستظهر بالله ابو العباس احمد بن مقتدي [بیست و پنج سال خلافت کرد].

المسترشد بالله ابو منصور فضل بن مستظهر [هفده سال و هفت سال خلافت کرد].

الراشد بالله ابو منصور جعفر بن مسترشد [ده ماه و چند روز خلافت کرد].

المقتفی بالله ابو عبد الله محمد بن المستظهر [بیست سال و چهار سال و یازده ماه خلافت کرد].

المستنجد بالله ابو المظفر یوسف بن مقتفی [یازده سال خلافت کرد].

المستضیء بنور الله الحسن بن المستنجد [مدت خلافت او نه سال و هشت ماه بود].

الناصر لدين الله ابو العباس احمد بن المستضیء [چهل و شش سال و یازده ماه خلافت کرد].

الظاهر بالله ابو نصر محمد بن ناصر [شش ماه خلافت کرد].

المستنصر بالله ابو جعفر منصور بن ظاهر [هفده سال و هفت ماه خلافت کرد].

المستعصم بالله ابو احمد عبد الله بن المستنصر [شانزده سال خلافت کرد].

ابو العباس عبد الله بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس

سبب خلافت ایشان آن بود که محمد علی داعیان برگماشت تا پسران او - ابراهیم و بعد از او ابو العباس - را دعوت کنند و بیشتر اهل خراسان و عراق بر آن اتفاق کردند و مروانیان را مطاوعت نکردند. چون مروان پادشاه شد خلق از او بیشتر نفور شدند. ابو سلمة الخلال که از رؤسای کوفه بود ابراهیم را از حجاز بخواند و او با دوانزده تن از اقارب روی به کوفه نهاد.

اتفاقاً کسان مروان به وی رسیدند و او را بگرفتند و به نزد مروان بردند تا او را هلاک کرد. و ابو العباس با تمامت خویشان به کوفه آمدند خلق بر وی

جمع شدند و روز جمعه سیزدهم ماه ربیع الآخر سنه اثنین و ثلاثین و مائه با وی بیعت کردند و نماز جمعه از پی او بگزاردند. روز دیگر ابوالعباس لشکر را جمع کرد و برادرش منصور را به واسط فرستاد به محاربه یزید بن هبیره^(۱) که امیر عراق بود، و عم خویش عبد الله بن علی به جانب شام به مقاتله مروان فرستاد. هر دو مظفر گشتند.

مدت خلافت او چهار سال و هشت ماه بود^(۲).

المنصور ابو جعفر عبد الله بن محمد

در اواخر ایام ابو العباس به حج رفت و در مراجعت خبیر مرگ برادر و عهدنامه او به خلافت و ولی عهدی عیسی بن موسی بن علی بن عبد الله به وی رسید. چون پسرش مهدی بزرگ شد عیسی را خلع کرد و ولی عهدی باوی داد. و ابومسلم که صاحب دعوت ایشان بود در خراسان، به توهم عصیان و استقلالی که از وی داشت او را هلاک کرد.

و محمد و ابراهیم - ابناء عبد الله بن الحسن بن علی بن ابی طالب رضوان الله علیهم - بر وی خروج کردند. لشکر فرستاد تا ایشان را به قتل آوردند. و شهر بغداد در سنه خمس و اربعین و مائه بنا کرد. مدت خلافت او بیست و دو سال بود^(۳).

از ائمه کبار که در عصر او بودند امام ابو حنیفه کوفی و امام مالک مدنی و امام سفیان ثوری - رضی الله عنهم - بودند.

المهدی محمد بن عبد الله

منصور به حج می رفت و رنجور شد در راه، چون به بئر میمون رسید - به

۱- ج و س و گ: «قتال بن میسر»؛ ۵: «قتال بن مبشر».

۲- از ربیع الاول ۱۳۲ تا ذی الحجه سال ۱۳۶ هجری قمری.

۳- از ذی الحجه سال ۱۳۶ تا ذی الحجه سال ۱۵۸ هجری قمری.

دو منزلی مکه - درگذشت و مهدی با وی بود و اندر مکه با وی بیعت کردند.
در زمان وی به جانب خراسان شخصی ظاهر شد و دعوی پادشاهی کرد
و از آن جایگه به جانب زاوولستان^(۱) رفت. مهدی اصفهبدان خراسان را
بفرستاد تا او را هلاک کردند. و حسین بن علی بن الحسن العلوی در مکه
دعوی خلافت کرد و در ایام هادی کشته شد.
مدت خلافت او ده سال و چند روز بود^(۲).

الهادی موسی بن محمد المهدی

چون پدرش در گذشت او به جانب جرجان بود. چون آگاه شد باز به بغداد
آمد و یک سال و یک ماه و بیست و پنج روز^(۳) در خلافت بزیست.

الرشید هارون بن محمد

چنین گویند که اندر آن شب که هادی وفات یافت با او بیعت کردند و
مأمون در وجود آمد، از این سبب آن را «لیلة الهاشمیه» گویند. و اول کسی که
با وی بیعت کرد یحیی بن خالد البرمکی بود که از اولاد ملوک ساسان بوده
است، و از آن جهت وزارت به وی داد. بعد از مدتی جعفر بن یحیی را بکشت و
یحیی را محبوس کرد.

و در اول دور او بسیار اکابر حجاز با علوی ای متفق بودند، به بغداد
آورد.^(۴) و از آن زمره امام ابو عبدالله محمد بن ادریس الشافعی بود. و در آن
ایام ابویوسف، قاضی بود و محمد بن الحسن والی بیت المال. شافعی - رضی

۱- ب: «خراسان»، گ: «ترکستان».

۲- از ذی الحجة سال ۱۵۸ تا محرم سال ۱۶۹ هجری قمری.

۳- ج و ب و ص و د: «فرب هفت سال»، چاهمی: «فرب شانزده ماه»، گ: «فرب هفت ماه» علت مرگ او هم در
تاریخ گزیده و تاریخ بناکتی با هم فرق می کند. از محرم ۱۶۹ تا ربیع الاول سال ۱۷۰ خلافت کرد.

۴- ابن علوی یحیی بن عبدالله برادر محمد و ابراهیم بود که در زمان منصور خروج کرده بودند. هارون او را به بغداد
به بغداد آورد و به زندان انداخت و در زندان مسمومش کرد.

الله عنه - چند نوبت در حضور رشید با ایشان مناظره کرد و غالب آمد و رشید در شأن وی معتقد گشت و او را خلعت داد و چند سال در بغداد درس گفت. و از جمله ملازمان او احمد بن حنبل بود. پس به مصر رفت و آن جایگاه به جوار حق پیوست.

مدت خلافت هارون بیست و سه سال بود. ^(۱) وفات او در طوس بود.

الامین محمد بن هارون

هارون الرشید او را ولی عهدی داد و مأمون را به سلطنت به خراسان فرستاد. پس چون امین پادشاه شد علی بن عیسی با لشکری تمام به حرب مأمون فرستاد. مأمون، طاهر بن الحسین را که عامل ری بود بدین لشکر فرستاد و با ایشان مقاتله کرد و لشکر امین منهزم شد و از پی آن به بغداد رفت و او را هلاک کرد.

مدت خلافت او چهار سال و هفت ماه بود. ^(۲)

المأمون عبدالله بن هارون

افضل و اعلم خلفای بنی العباس بود و در فنون علوم شروع داشت و بیشتر علوم حکمی در ایام او با زبان عربی کردند. و با سادات میلی داشت و از این قبل ولی عهدی به علی بن موسی بن جعفر الصادق [علیهم السلام] داد. بنی عباس از آن تافته شدند و او را خلع کردند و با ابراهیم بن المهدی بیعت کردند. مأمون، حسن بن سهل الساسانی (؟) بفرستاد و ابراهیم را اسیر کرد. و علی [بن موسی الرضا علیه السلام] بیشتر وفات یافت.

۱- از ربیع الاول سال ۱۷۰ تا ربیع الآخر سال ۱۹۳ هجری قمری. تاریخ بناکتی: «بیست و سه سال و دو ماه و هفده

روز» و تاریخ گزیده: «بیست و دو سال و دو ماه و نیم».

۲- از ربیع الآخر سال ۱۹۳ تا محرم سال ۱۹۸ هجری قمری.

مدت خلافت مأمون بیست سال و پنج ماه بود.^(۱)

المعتصم بالله محمد بن هارون

او را «خليفة مثنی» گویند به سبب آن که هشتم خلیفه بود از عباسیان و هشتم بطن و هشتم سال و هشتم ماه و هشتم روز خلافت کرد.^(۲) قاضی القضاة در ایام او احمد بن ابی دؤاد بود و از فقهای بزرگ اسماعیل المزنی و الربیع المرادی، و امام احمد حنبل نیز در حیات بود و معتصم به سبب آن که میلی به اعتزال داشت و معتقد حفص الفرد^(۳) بود او را ترحیب نکردی و گاهگاه رنجانیدی.

الواثق بالله هارون بن المعتصم

مردی بغایت قوی بود چنان که گویند به هر دستی گوسفندی نگاه داشتی تا پوستش جدا کردند. مدت خلافت او پنج سال و نه ماه بود.^(۴)

المتوکل علی الله جعفر بن المتعصم

مردی سنی بود^(۵) و فقها و محدثان را دوست داشتی و امام احمد حنبل را ترحیب کردی، و اندر ایام او وفات یافت.

بعد از چهارده سال و نه ماه که خلافت کرد به دست وصیف حاجب و بوغا

۱- از محرم سال ۱۹۸ تا رجب سال ۲۱۸ هجری قمری

۲- از رجب سال ۲۱۸ تا ربیع الاول سال ۲۲۷ هجری قمری

۳- حفص الفرد یکی از اکابر مجبره و اهل مصر بود. در اول معتزلی و فاضل به خلق اعمال بود سپس حسری شد (از لغت نامه دهخدا).

۴- از ربیع الاول سال ۲۲۷ تا ذی الحجة ۲۳۲ هجری قمری

۵- با اهل شیعه تعصب داشتی (تاریخ گزیده، ص ۳۲۲) همین حلیفه بود که به نام اسلام و نه نام حلیفه اسلام (۱) دستور داد تا قبر حضرت امام حسین (ع) را خراب کردند و شخم زدند و آب بر آن افکندند اما حتی آب از نزدیک شدن خجالت کشید. آب خجالت کشید اما این حلقا و جاشیبان آنها و کسانی که در طول تاریخ به نام اسلام مسلمانان را کشند خجالت نکشند

شرابی کشته شد^(۱) به سبب آن که فتح خاقان را برکشید و اقطاع و صیف به وی داد.^(۲)

المنتصر بالله محمد بن المتوکل

او با ترکان در کشتن پدر همداستان بود. لاجرم بعد از شش ماه به خناق درگذشت.

المستعین بالله احمد بن المعتصم

در ایام او حسن بن زید العلوی اندر طبرستان خروج کرد و جیل و دیلم با وی یکی شدند و ری بگشودند. و مدت دو سال خلافت کرد.^(۳) پس ترکان او را خلع کردند و با معتز بالله بیعت کردند.

المعتز بالله محمد [زبیر] بن المتوکل

چهار سال و نیم خلافت کرد. آنگاه ترکان او را بگرفتند و برگردنش می زدند تا خود را خلع کرد. پس او را محبوس کردند و طعام از وی بازداشتند تا وفات یافت.^(۴)

المهتدی بالله محمد بن الواثق

بغایت متورع و متزهده بود و اغلب شب به نماز مشغول بودی و کهنه جبه پوشیدی و بر گلیمی نشست. و در ایام او مناهی و محرمانت مندفع شد و کس

۱- از ذی الحجه سال ۲۳۲ تا شوال ۲۴۷ هجری قمری.

۲- البته قتل متوکل علت های دیگری هم داشت.

۳- در تاریخ بناکتی و تاریخ گزیده مدت خلافت او را سه سال و نه ماه نوشته اند. در تاریخ سوم شوال سال ۲۵۲ هجری قمری کشته شد.

۴- از شوال سال ۲۵۲ تا شعبان سال ۲۵۵ هجری قمری.

را یارای اظهار آن نبود. و اولاد لیث الصفار در سجستان خروج کردند. و قریب سالی در خلافت مهلت یافت.^(۱)

المعتمد علی الله احمد بن المتوکل

چون با او بیعت کردند برادر را - ابواحمد طلحة بن المتوکل - به یمن و حجاز فرستاد و بیست و سه سال و سه ماه خلافت کرد.^(۲) در ایام او کار صفاریان بغایت رسید. و از فقهای کبار که مانده بودند ابوعلی حسن بن محمد الزعفرانی تلمیذ شافعی و ابوالقاسم انماطی تلمیذ مزنی و ربیع بودند.

المعتضد بالله احمد بن طلحة المتوکل

مردی بغایت مهیب^(۳) بود چنان که او را سفاح ثانی گفتندی. در اواخر ایام او امیر اسماعیل بن احمد السامانی خروج کرد و عمرو لیث به دست او اسیر شد. مدت خلافت او نه سال و هفت ماه بود.^(۴)

المکتفی بالله علی بن احمد بن طلحة

بغایت فصیح و جمیل بود. در ایام او محمد بن هارون در طبرستان خروج کرد و مکتفی به اسماعیل سامانی نامه کرد. او برفت و با محمد حرب کرد. محمد هزیمت شد و در هزیمت به قتل آمد. مدت خلافت مکتفی [شش] سال و هفت ماه بود.^(۵)

۱- از شعبان سال ۲۵۵ تا ۲۵۶ هجری قمری.

۲- از سال ۲۵۶ تا رجب ۲۷۹ هجری قمری.

۳- همه نسخه‌ها بغیر از چاپی و گ: «محب».

۴- از رجب سال ۲۷۹ تا ربیع الاول (در بناکتی: ربیع الآخر) سال ۲۸۹ هجری قمری.

۵- از ربیع الاول سال ۲۸۹ تا ذوالقعدة سال ۲۹۵ هجری قمری. ج و چاپی و گ: «سالی و هفت ماه» ب و س: «سه

سال و هشت ماه»

المقتدر بالله جعفر بن احمد بن طلحه

در عهد او الناصر للحق حسن بن علی در دیار دیلم خروج کرد و کشته شد. و عمادالدوله که اول ملوک دیلم است با وی بود. و قاضی ابوالعباس احمد بن عمر بن سریج، قاضی شیراز بود. و مقتدر به دست بعضی از خواص کشته شد و در کار خلافت و هن پدید آمد.

مدت خلافت وی قریب بیست و پنج سال بود. (۱)

القاهر بالله محمد بن المعتضد

چون برادرش را شهید کردند او را نامزد خلافت کردند و بعد از سالی و نیم (۲) او را خلع کردند و با پسر زاده مقتدر بیعت کردند.

الراضی بالله احمد بن جعفر المتقدر

مدت خلافت او شش سال و ده ماه بود. (۳)

المتقی بالله ابراهیم بن احمد

قرب چهار سال خلافت به نام وی بود، بعد از آن او را میل کشیدند. (۴)

المستکفی بالله عبدالله بن علی بن احمد

۱- از ذوالقعدة سال ۲۹۵ تا شوال سال ۳۲۰ هجری قمری.
 ۲- از شوال سال ۳۲۰ تا جمادی الاولی سال ۳۲۲ هجری قمری.
 ۳- از جمادی الاول سال ۳۲۲ تا جمادی الاول سال ۳۲۹ هجری قمری.
 ۴- از جمادی الاول سال ۳۲۹ تا صفر سال ۳۳۳ هجری قمری.

با وی بیعت کردند و بعد از سالی و چهار ماه^(۱) معزالدوله احمد بن بویه او را محبوس کرد و پسر مقتدر را بنشانند.

المطیع لله فضل بن جعفر

سی و یک سال خلافت کرد.^(۲) بعد از آن ترکان که بنده زادگان خلفا بودند غوغا کردند و بریکدیگر برآمدند و از آن، فتنه ها ظاهر شد. او خود را خلع کرد و تفویض خلافت به پسر کرد.

الطایع لله عبدالکریم بن فضل

هفده سال و نه ماه خلافت کرد^(۳) در فتنه و زحمت. در آخر الامر بهاء الدوله بن عضدالدوله او را خلع کرد و با پسر عم او بیعت کرد.

القادر بالله احمد بن اسحاق المقتدر

در ایام او سلطان محمود بن سبکتکین، عبدالملک سامانی را هزیمت کرد و خراسان به استقلال فرو گرفت. خلافت او چهل و یک سال و چهار ماه بود.^(۴)

القائم بامر الله ابو جعفر عبدالله بن قادر

در ایام او طغرل تکین بن میکائیل بن سلجوق خروج کرد و در خراسان او را قائم بامر الله خلعت فرستاد و «رکن الدوله» لقب کرد. بعد از آن بساسیری که اصفهید بغداد بود آهنگ قائم بالله کرد و او را در مخیم خویش محبوس کرد. قائم به طغرل تکین استعانت کرد و عمید الدوله را گفت که جوابی

۱- از صفر سال ۳۳۳ تا شعبان ۳۳۴ هجری قمری

۲- از شعبان سال ۳۳۴ تا ۳۶۵ هجری قمری. تاریخ گزیده: «بیست و نه سال»، تاریخ بناکتی: «بیست و یک سال»

۳- از سال ۳۶۵ تا شعبان سال ۳۸۱ هجری قمری. تاریخ بناکتی: «۳۷۲»

۴- از شعبان سال ۳۸۱ تا ۴۲۲ هجری قمری. تاریخ بناکتی: «۴۱۴»، تاریخ گزیده: «انسی و عشرین و اربع مائه»

مختصر که اورا وثوقی تمام حاصل شود بنویس. عمیدالدوله نبشت:
ولنأتینهم بجنود لاقبل لهم بها و لنخرجنهم منها اذلة و هم صاغرون^(۱). و
سلطان بالشکری تمام برفت و میان واسط و کوفه جنگ کرد و بساسیری
هزیمت شد. و سلطان از آن جایگه به خدمت خلیفه رفت و او باز به بغداد آورد.
چون نزدیک شهر رسیدند سلطان پیاده در رکاب می رفت و خلیفه مبالغت می
کرد و می گفت: «ارکب یا رکن الدین!» و از آن روز لقب سلاطین از «دولة» به
«دین» مبدل شد و مال بغداد در تصرف سلاطین آمد.
مدت خلافت او چهل و چهار سال و هشت ماه بود.^(۲)

المقتدی بالله ابو القاسم عبدالله بن احمد القاسم

مدت خلافت او نوزده سال و هشت ماه بود.^(۳) چنین گویند که به مرگ
مفاجاة درگذشت. و در روز وفات او پانزده ملک بزرگ مثل ملک هندو ترک از
دنیا رحلت کردند.

المستظهر بالله ابو العباس احمد بن المقتدی

در ایام او دولت آل بویه منقضی شد و شبانکاره در پارس مستولی شدند
و شرح آن به جای خود داده آید.
مدت خلافت او بیست و پنج سال بود.^(۴)

المسترشد بالله ابو منصور فضل بن مستظهر

در ایام او محمود بن محمد بن ملکشاه سلجوقی بغداد را حصار داد و به

۱- سورة نمل، آیه ۳۷.

۲- از سال ۴۲۲ تا سال ۴۶۷ هجری قمری. تاریخ گزیده: «سبع وستین و اربع مائه»، تاریخ بناکتی: «۴۵۸»

۳- از سال ۴۶۷ تا محرم ۴۸۷ هجری قمری.

۴- از محرم ۴۸۷ تا ربیع الاخر سال ۵۱۲ هجری قمری.

آخر الامر به مصالحت بازگشت و در آن نزدیکی وفات یافت. پس مسترشد روی به عراق آورد. چون از دینور بگذشت مسعود برادر محمود رسید و در میانه محاربت قائم گشت و لشکر مسترشد هزیمت شد و مسترشد اسیر گشت و در سراپرده مسعود محبوس بود که ملاحظه او را کرد زدند. در ایام او محمد بن نومرت^(۱) که به علم و تقوا و امر معروف مشهور بود و از حجة الاسلام تربیت و تعلم یافته بود در سنه اربع عشر و خمس مائه به جانب مغرب خروج کرد، و در سنه اربع و عشرین وفات یافت، و عبدالمؤمن بن علی از اصحاب او به حکم وصایت برکار او قیام نمود* و تمامت ملک مغرب بستد و چنان می نمایند که هنوز آن دیار در تصرف اولاد او مانده است.

مدت خلافت او هفده سال و هفت ماه بود.^(۲)

الراشد بالله ابو جعفر منصور بن المسترشد

چون مسترشد اسیر گشت در بغداد با او بیعت کردند و در پی کینه خواستن بودند که سلطان مسعود به بغداد رفت و شهر در حصار گرفت. بعد از چند ماه راشد با ملک موصل بگریخت و به موصل رفت و از آن جایگه به آذربایجان آمد و بعد از آن قصد عراق کرد و در راه به دست ملاحده شهید شد. مدت خلافت او ده ماه و چند روز بود.^(۳)

المقتفی لامر الله ابو عبد الله محمد بن المستظهر

چون راشد بگریخت مسعود با مقتفی بیعت کرد و بازگشت. در ایام او سنقر سلغری در فارس بر ملکشاه سلجوقی خروج کرد و غزان

۱- ب: «محمود بن نومرت»، چاپی: «و در ایام او محمدی بود که...»، د: «محمد بن ابوفرس».

۲- از ربیع الآخر سال ۵۱۲ تا رجب سال ۵۲۹ هجری قمری. تاریخ بناکتی: «۵۲۰».

۳- تاریخ گزیده: «یک سال و چهارماه». از رجب سال ۵۲۹ تا ۵۳۰ تاریخ بناکتی «۵۲۱».

سلطان سنجر را اسیر کردند.

مدت خلافت او بیست سال و چهار ماه و نیم بود.^(۱)

المستنجد بالله ابوالمظفر یوسف بن المقتفی

یازده سال خلافت کرد^(۲) و در زمان او کار آل سلجوق ضعیف شد.

المستضیء بنورالله ابومحمد حسن بن المستنجد

در ایام او دولت غزنیان منقطع شد و ملک غور بر بلاد هند و غزنه، و خوارزمشاه بر بلاد خراسان، و بندگان آل سلجوق بر عراق مستولی گشتند. مدت خلافت او نوزده سال بود.^(۳)

الناصرلدين الله ابوالعباس [احمد] ابن المستضیء

مردی دلاور و دانا بود. در ایام او دولت آل سلجوق در این دیار به انجام رسید و سلطان محمد بن تکش مستولی گشت و عزیمت بغداد کرد و شیخ الشیوخ شهاب الدین سهروردی - قدس سره - به رسالت بروی رفت. سخن وی نشنید و در راه برفی عظیم در افتاد و بسیاری از لشکریان هلاک شدند و سلطان بترسید و بازگشت*^(۴) و عن قریب چنگیزخان بروی خروج کرد. ابن قصاب وزیر ناصر قصد خوزستان کرد.

۱- در تاریخ گزیده و طبقات سلاطین اسلام: «بیست و چهار سال و یازده ماه» آمده که درست است چون وی در رمضان سال ۵۳۰ به خلافت رسید و در ربیع الاول سنه ۵۵۵ درگذشت. در تاریخ بناکتی هم مقتفی و مستنجد با هم مخلوط شده‌اند.

۲- از ربیع الاول ۵۵۵ تا ۵۶۶ هجری قمری. تاریخ گزیده: «پانزده سال خلافت کرد و در اوایل ربیع الاول سنه ست و ستین و خمس مائه درگذشت.»

۳- اشتباه است. مستضیء نه سال و هشت ماه خلافت کرده است و در سال ۵۷۵ هجری قمری درگذشت (زرکلی، ج ۱، ص ۲۴۳، تاریخ گزیده، ص ۳۶۵) لقب این خلیفه مستضیء بالله است و مستضیء بنورالله یکی از ملوک ساجلماسه علوی است که در سال ۱۱۵۱ در مغرب به قدرت رسید.

۴- بین دو ستاره را که حدود دو صفحه است نسخه ندارد.

خلافت او چهل و پنج سال بود.^(۱)

الظاهر بامرالله ابونصر [محمد] بن الناصر
قدر شش ماه در خلافت مهلت یافت.

المستنصر بالله ابوجعفر منصور بن الظاهر
در زمان او خوارزمیان مستأصل شدند و مغول مستولی گشت و
جرماغون به بغداد رفت و با شرف الدین^(۲) شرابی محاربه کرد و منهزم
بازگشت.

مدت خلافت او هفده سال و هفت ماه بود.^(۳)

المستعصم بالله ابو احمد عبدالله بن المستنصر
آخر خلفای بنی العباس بود. مردی عالم و متورع بود^(۴) اما رای نداشت.
هفده سال خلافت کرد^(۵) آنگاه هولاکو خان به جنگ او رفت و او را با اکثر اهل
بغداد به قتل آورد.^(۶) و کان ذلک سنة ست و خمسين وست مائه. و از وی
پسری مانده است در میان مغول و عمی که او را «ابن الترکیه» گویند.

۱- تاریخ گزیده: «چهل و شش سال و یازده ماه» و این درست است. چون ناصر در سال ۵۷۵ به خلافت رسید و در
شوال ۶۲۲ وفات کرد.

۲- گ: «اقبال».

۳- از سال ۶۲۳ تا سال ۶۴۰ هجری قمری.

۴- ب: «مردی صاحب ورع بود».

۵- از سال ۶۲۰ تا ۶۵۷ هجری قمری.

۶- گ: «شہد کرد».

قسم چهارم

دراخبار سلاطین و ملوک عظام

که در ایام عباسیان به استقلال در ممالک ایران پادشاهی کرده‌اند. و ایشان نه طایفه‌اند. صفاریه، سامانیه، غزنیه، دیالمه، سلجوقیه، غوریه، خوارزمیه، سلغریه، ملاحده، مغول.

سلغریان اگرچه در فسحت مملکت مساوی ایشان نبوده‌اند اما به سبب آن که فارس داشته‌اند که دارالملک اصلی ایران است، و نیز در تشیید قواعد خیرات و تأیید معاهد میرات از همگنان برگزیده‌اند و اتابک سعد بن ابوبکر بن سعد - رحمة الله علیه - که قطب این دودمان است بر سرآمده چنانچه همگنان بر تقدم و بزرگواری او اتفاق کرده‌اند، و نیز حقوق رعایت و تربیت ایشان اباعن جد ثابت و لازم گشته نخواستیم که این کتاب از مآثر ایشان معطل ماند.

طایفه اول

صفاریان

مدت ملک ایشان پنجاه سال^(۱)، عدد ایشان سه نفر: یعقوب بن اللیث، عمرو بن اللیث، طاهر بن محمد بن عمرو. یعقوب بن اللیث [ده سال پادشاهی کرد]. عمرو بن اللیث [بیست و سه سال پادشاهی کرد]. طاهر بن محمد بن عمرو [سه سال پادشاهی کرد].

یعقوب بن اللیث سجستانی

او و برادرانش در خدمت درهم بن نصر^(۲) می بودند در بُست از شهرهای سجستان* و درهم پیوسته به غزای خوارج و کفار رفتی. از آن قبل عوام تمام متابع وی بودند. پس درهم لشکری جمع کرده به یعقوب داد تا به قتال عمار بن یاسر که عامل هرات بود رود. یعقوب برفت و بر وی غلبه کرد و اعمال او فرو گرفت و آن جایگاه توقف ساخت و مردم درهم می فریفت تا جمله متابع وی شدند و بدان استقلالی و شوکتی بیافت، و تمامت سجستان و کرمان و خراسان مستخلص کرد. معتمد علی الله، امیر محمد بن طاهر را که حاکم عراق

۱- مدت پادشاهی این سلسله را متفاوت نوشته اند. طبقات سلاطین اسلام سی و شش سال و استاد عباس اقبال در تاریخ ایران صد و چهل و شش سال نوشته اند.

۲- او در آن زمان والی سیستان بود.

* تا سناره بعدی را نسخه ندارد.

بود بفرستاد تا با وی محاربت کرد. اتفاقاً او اسیر گشت و کار یعقوب ارتفاع یافت و آهنگ فارس و خوزستان کرد و جمله مسخر کرد و به جندی شاپور مقام ساخت و آنجا در سنهٔ خمس و ستین و مأتین وفات یافت.^(۱) و ابتدای ظهور امر او در سنهٔ خمس و خمسین و مأتین بود.

عمرو بن الیث

چون برادرش درگذشت باز جای وی استاد و تمامت ممالک برادر را در تصرف آورد و تا حدی مستولی گشت که در بغداد به نام او خطبه کردند و پیش از آن در خطبه جز خلیفه را دعا نکردندی، و در منتصف ربیع الآخر سنهٔ سبع و ثمانین و مأتین اسماعیل سامانی اندر بلخ او را اسیر کرد و به حضرت المعتضد بالله فرستاد و در حبس بغداد به گرسنگی وفات یافت.^(۲) چنین گویند که در اسفار، در مطبخ او سیصد شتر و زیادت کشیدندی، [او یک چشم داشت]^(۳) و از آثار او مسجد جامع عتیق شیراز است.

طاهر بن محمد بن عمرو

چون عمرو اسیر گشت طاهر بگریخت و به سجستان رفت و لشکر جمع کرد و به پارس آمد. معتضد، بدر را با سپاهی تمام به حرب وی فرستاد.^(۴) طاهر از وی بگریخت و به سجستان رفت و آن جایگه رحلت کرد و ایام دولت صفاریان سپری گشت.

۱- از سال ۲۵۴ تا سال ۲۶۵ هجری قمری.
 ۲- از سال ۲۶۵ تا جمادی الآخر سال ۲۸۸ هجری قمری. در باره علت مرگ او هم اختلاف است رجوع شود به تاریخ سیستان.
 ۳- فقط در مس و د.
 ۴- بدر الکبیر از امراء و ولات عباسیان بود. مقتدر خلیفه عباسی او را والی سیستان کرد و او در آن به بیعت خود به سیستان فرستاد. اما این که مؤلف تاریخ سیستان نوشته عمرو لیث صفاری به امر بدر الکبیر گشته شده است ظاهراً باید بی اصل باشد (لغت نامه دهخدا)

طایفه دوم سامانیان

مدت ملک ایشان صد و دو سال و شش ماه^(۱) و عدد ایشان ده نفر. ملک ایشان از دیار ترک تا حدود هند و فارس و عراق، و مقام ایشان بخارا. اسماء ایشان:

ابو ابراهیم اسماعیل بن احمد السامانی [هشت سال سلطنت کرد].
الامیر ابو نصر احمد بن اسماعیل سامانی [شش سال و سه ماه پادشاهی کرد].

الامیر ابو الحسن نصر بن احمد سامانی [سی سال پادشاهی کرد].
الامیر نوح بن نصر سامانی [دوازده سال پادشاهی کرد].
الامیر عبدالملک بن نوح [هفت سال و شش ماه و پانزده روز پادشاهی کرد].

الامیر منصور بن نوح [پانزده سال و نه ماه پادشاهی کرد].
نوح بن منصور [بیست و یک سال و هفت ماه پادشاهی کرد].
منصور بن نوح [یک سال و نه ماه پادشاهی کرد].
عبدالملک بن نوح* [هشت ماه و هفده روز پادشاهی کرد].
المنتصر اسماعیل بن نوح.

الامیر [ابو] ابراهیم [اسماعیل] بن احمد السامانی

۱- س: «صد و بیست سال و»
* از یعقوب لیث تا اینجا را نسخه د ندارد.

اول سامانیان که پادشاهی کردند او بود. مردی عادل صاحب رای بود و پیوسته با خلفا اظهار طاعت کردی و مطاوعت امور دیوان، عزیز داشتی و واجب و لازم دانستی.
مدت ملک او هشت سال بود.^(۱)

الامیر ابونصر احمد بن اسماعیل

بعد از پدر به حکم وراثت و تقدیم دارالخلافة مدت شش سال و سه ماه بر مراسم پادشاهی قیام نمود^(۲) و بعد از آن به دست جمعی از بندگان کشته شد.

الامیر ابوالحسن نصر بن احمد

سی سال در عدل و راستی و نشر ایادی و نصر موالی و قهر اعادی، رایات پادشاهی برافراشت.^(۳) پس به لجام شهادت، سیادت دنیا به سعادت عقبی ملتحم و متصل گردانید.

نوح بن نصر

دوازده سال در جهاننداری بسر برد و ایام دولتش بسر آمد.^(۴)

عبدالملک بن نوح

مدت هفت سال و شش ماه و پانزده^(۵) روز اسب مراد در میدان جهان بتاخت و به آخر الامر از اسب درافتاد و درگذشت.

۱- از سال ۲۸۷ تا صفر ۲۹۵. طبقات سلاطین اسلام: «۲۷۹ تا ۲۹۵»

۲- تاریخ گزیده: «پنج سال و چهارماه». از صفر ۲۹۵ تا ۳۰۱ هجری قمری.

۳- از تاریخ ۳۰۱ تا ۳۳۱ هجری قمری. تاریخ گزیده: «سی و سه سال و دو ماه»

۴- از سال ۳۳۱ تا ربیع الآخر سال ۳۴۳ هجری قمری

۵- از ربیع الآخر ۳۴۳ تا شوال سال ۳۵۰ هجری قمری

الامیر منصور بن نوح

مدت ملک او پانزده سال و نه ماه بود. ^(۱)

الامیر نوح بن منصور

امیران خراسان بر نوح عاصی شدند و او نامه کرد به ناصرالدین سبکتکین که شحنة غزنه ^(۲) بود تا شر ایشان از وی کفایت کند و قیادت جیوش خراسان به وی داد. وذلک فی سنة اربع و ثمانین و ثلاث مائه. مدت ملک او بیست و یک سال و هفت ماه بود. ^(۳)

الامیر ابوالحارث منصور بن نوح

بعد از یک سال و نه ماه که پادشاهی کرد بکتوزون - پسر حسن - او را اسیر کرد و با برادرش بیعت کرد. ^(۴)

الامیر عبدالملک بن نوح

چون نوبت پادشاهی به وی رسید خواست که قیادت جیوش خراسان از سلطان محمود سبکتکین صرف کند. از آن سبب میان ایشان محاربه و مقاتله ظاهر گشت و عبدالملک باز به هزیمت به بخارا شد و ملک ترک - ایلیک خان - بر وی حمله کرد و مسلط گشت و ممالک او در ماوراء النهر فرو گرفت. ^(۵)

۱- از شوال سال ۳۵۰ تا شوال سال ۳۶۵ هجری قمری.

۲- نبط: «عراق»، د: «عرصة خراسان»، چاپی هم انداخته است.

۳- از شوال سال ۳۶۵ تا ۳۸۷ هجری قمری.

۴- از سال ۳۸۷ تا ۳۸۹ هجری قمری.

۵- و او مدت هشت ماه و هفده روز پادشاهی کرد (تاریخ گزیده، ص ۳۸۷).

المنتصر اسماعیل بن نوح

چون عبدالملک اسیر گشت او بگریخت و به خراسان رفت و از آن جایگه به جرجان و ری شد و باز به خوارزم رفت و از هیج آفریده بوی وفا به مشام آن مظلوم نرسید بلکه از همگنان رنج و زحمت یافت و سلطان محمود راهها بروی بسپرد^(۱). اتفاقاً شبی به حله بنی بهیج الاعرابی فرود آمد و آن جایگه او را هلاک کردند و ایام سامانیان به آخر رسید.^(۲)

۱- سپردن در اینجا به معنی بسنن و مسدود کردن است.

۲- قتل منتصر در سال ۳۹۵ بوده است.

طایفه سوم غزنیان

عدد ایشان دوازده نفر^(۱)، ملک ایشان صد و شصت و یک سال^(۲) اگر چه ابتدای دولت این طایفه در اثنای ایام دیالمه بوده است اما چون ایشان از موالی سامانیان اند، وان موالی القوم منهم، نخواستم که ذکر این طایفه از یکدیگر گسسته شود و هذا سماؤهم:

- محمود بن سبکتکین [سی و یک سال پادشاهی کرد].
- مسعود بن محمود [ده سال پادشاهی کرد].
- محمد بن محمود [هفت ماه پادشاهی کرد].
- مودود بن مسعود [هفت سال پادشاهی کرد].
- مسعود بن مودود [یک ماه حکم کرد].
- علی بن مسعود [دو سال پادشاهی کرد].
- عبدالرشید بن محمود [هفت سال پادشاهی کرد].
- ابراهیم بن مسعود [چهل و دو سال پادشاهی کرد].
- مسعود بن ابراهیم [شانزده سال پادشاهی کرد].
- ارسلان شاه بن مسعود [سه سال پادشاهی کرد].
- بهرام شاه بن مسعود [سی و پنج سال پادشاهی کرد].
- خسرو شاه بن بهرام شاه [هشت سال پادشاهی کرد].

۱- تاریخ گزیده: «چهارده تن»، تاریخ بناکتی: «شانزده تن»، گ: «بیست و یک سال».

۲- تاریخ گزیده: «صد و پنجاه و پنج سال»، تاریخ بناکتی: «صد و چهل سال و شش ماه».

السلطان یمن الدوله ابوالقاسم محمود بن سبکتکین

در سنهٔ سبع و ثمانین و ثلاث مائه ناصر الدین سبکتکین وفات یافت و قیادت جیوش به حکم وراثت و تفویض نوح بن منصور بر او قرار یافت. و چون عبدالملک از وی منہزم گشت قوتی و شوکتی تمام یافت و به ولایت خراسان و سجستان مستقل شد، و از دارالخلافت به تشریف و عهدنامه محظوظ گشت و «سلطان» لقب یافت. بعد از آن به جهت استغاثتی که از ظلم اولاد فخرالدولهٔ دیلمی به وی می‌رسید عزیمت جرجان و عراق کرد و از ایشان استخلاص کرد و به جانب هند رفت و بسیاری از قلاع و بلاد ایشان بگشود و بتکده‌ها خراب کرد. به آخر الامر اسرائیل بن سلیمان بن سلجوق را از ماوراءالنهر بخواند و به سبب مخافتی که از کثرت ایشان داشت او را به قلعهٔ کالنجار از زمین هند فرستاد و آن جایگاه بمرد. و سبب خروج ایشان و سبب ضعف اولاد او، درگرفتن او بود.

در سنهٔ عشرين و اربع مائه وفات یافت.^(۱)

السلطان مسعود بن محمود

سلطان محمود وصیت کرده بود تا سلطنت خراسان و عراق مسعود را باشد و ملکی هند و غزنه محمد را. مسعود از برادر خود التماس کرد تا او را در خطبه‌اش شریک گرداند. محمد اجابت نکرد. پس مسعود آهنگ غزنه کرد. و پیش از وصول او یوسف بن سبکتکین، محمد را اسیر کرد و به قلعهٔ بلباد^(۲) فرستاد. پس چون مسعود برسید یوسف را نیز محبوس کرد و تمامت ممالک پدر در حکم خود آورد و به انفراد در آن تصرف نمود.

در آن ایام آل سلجوق از جیحون بگذشتند و به خراسان آمدند و مسعود را

۱- سلطان محمود سی و یک سال - از سال ۳۸۸ تا سال ۴۲۱ - سلطنت کرد.

۲- نام این قلعه در تاریخ گزیده و نسخه‌های خطی ابن کثاب - بجز نسخهٔ ب که در متن فرار داده شده - بیامده اما در شرح حال او در لغت‌نامه به نقل از تاریخ بیہقی و لباب الالباب قلعه‌های کوهنبر و مدیش و بمرامده است

با این طایفه چند نوبت محاربت و مصالحت افتاد. به آخر الامر در سنهٔ اثنی و ثلاثین و اربع مائه منہزم گشت و روی به غزنہ نهاد. و محمد در ایام اشتغال او استخلاص و استقلالی یافته بود. چون مسعود به غزنہ رسید محمد او را به قلعه فرستاد و پسرش احمد بن محمد از پی وی به قلعه رفت و او را به قتل آورد. و کان ذلک سنهٔ ثلاث و ثلاثین و اربع مائه.^(۱)

سلطان محمد بن محمود

قریب چهارده سال بعد از پدر در ممالک [هند] و ولایت غزنہ پادشاهی کرد و قدجری علیہ ماجری. و چون برادرش به قتل آورد مودود بن مسعود آہنگ او کرد و غالب آمد و بہ قصاص پدر، او را با تمامت اولاد بہ قتل آورد.^(۲)

السلطان ابو الفتح مودود بن مسعود

چون از اقتصاص فارغ شد قریب ہفت سال در ولایت عم تصرف کرد.^(۳) چون سنهٔ احدی و اربعین رسید روی در نقاب خاک کشید.

السلطان مسعود بن مودود

چون پدرش رحلت کرد او طفل بود و چند روز پادشاهی بہ اسم او موسوم بود. پس اکابر مملکت و ارکان دولت بر عم او اتفاق کردند و تاج شاهی بر تارک او نهادند.

السلطان علی بن مسعود

چون نوبت پادشاهی بہ وی رسید عبدالرشید بن محمود کہ از سالها باز

۱- از سال ۴۲۲ تا ۴۳۳ ہجری قمری سلطنت کرد.

۲- از ربیع الاول تا شوال سال ۴۲۱ ہجری قمری.

۳- از سال ۴۳۲ تا ۴۴۱ ہجری قمری.

در قلعه محبوس بود خلاص یافت و لشکر جمع کرد و علی از وی منہزم شد.^(۱)

السلطان عبدالرشید بن سلطان محمود

قرب هفت سال رایت پادشاهی بر افراشت و در سنهٔ خمس و اربع مائه وفات یافت.

السلطان ابوالمظفر ابراهیم بن مسعود بن محمود

ایام دولت او از سنهٔ خمسین تا سنهٔ اثنین و تسعین [و اربع مائه]^(۲) متمادی گشت^(۳) و هیچ خانهٔ خود را بنیاد نکرد الا که مسجدی یا مدرسهٔ خدای را - جل و علا - بنیاد کرد.

السلطان مسعود بن ابراهیم

مدت شانزده سال بر مراسم پادشاهی قیام نمود و در سنهٔ ثمان و خمس مائه از جهان رحلت کرد.^(۴)

السلطان ارسلان شاه بن مسعود

بر سبیل وراثت [و کبرسن]^(۵) زمام مملکت در قبضهٔ خود گرفت و برادرش بهرام شاه از وی بگریخت و التجابه سلطان سنجر سلجوقی کرد که پسر خال او بود. سنجر به موافقت او به غزنه آمد و با ارسلان محاربت کرد و

۱- مدت پادشاهی او دو سال بود از رجب سال ۴۴۰ تا سال ۴۴۱.

۲- فقط در سن

۳- از سال ۴۵۰ تا شوال سال ۴۹۲ هجری قمری.

۴- از شوال سال ۴۹۲ تا ۵۰۸ هجری قمری.

۵- فقط در گ.

نصرت یافت و ارسالان به هزیمت رفت و سنجر، بهرام شاه را بر تخت نشاند و باز به خراسان رفت. پس ارسالان رجعت کرد و بهرام از وی بگریخت و باز به خدمت سنجر آمد و از وی لشکری تمام بستد و به غزنه رفت و بر ارسالان مسلط گشت و او را هلاک کرد. و کان ذلک سنة اثنی عشرة و خمس مائه. (۱)

بهرام شاه بن مسعود

علاءالدین حسین بن الحسین که اول ملوک غور است بر وی خروج کرد و به غزنه رفت. بهرام شاه از وی بگریخت. او برادر خویش را - سیفالدین - در غزنه بگذاشت و مراجعت کرد. پس بهرام شاه به غزنه آمد و سیفالدین را برگاو نشاند و در شهر برگردانید.

این خبر به علاءالدین رسید. بغایت از آن تافته شد و با لشکری انبوه عزیمت غزنه کرد. و پیش از رسیدن او بهرام شاه در گذشت و پسر او به جای وی نشست. (۲)

خسرو شاه بن بهرام شاه

چون علاءالدین بر رسید خسرو شاه بگریخت و به دیار هند رفت. علاءالدین غزنه را غارت کرد و خلقی بسیار به قتل آورد و پسران برادر - غیاث الدین ابوالفتح محمد و شهاب الدین ابوالمظفر، ابناء سام بن الحسن - آن جایگه بگذاشت و ایشان به انواع حیل، خسرو شاه را بر خود ایمن کردند و ناگاه او را دستگیر کردند و به قلعه فرستادند و تمامت مملکت غزنیان مستخلص و مصفی کردند و در شهر دهلی اقامت ساختند.

و خسرو شاه در سنه خمس و خمسین و خمس مائه وفات یافت و او مید از

۱- مدت پادشاهی ارسالان شاه سه سال بود از ۵۰۹ تا ۵۱۲ هجری قمری.
۲- سی و پنج سال یعنی از سال ۵۱۲ تا سال ۵۴۷ هجری قمری پادشاهی کرد.

روزگار غزنیان منقطع گشت.^(۱)

و بعد از مدتی غیاث الدین درگذشت و تمامت مملکت به استبداد و انفراد در تصرف شهاب الدین بماند تا ایام سلطان محمد بن تکش که او را ملاحظه [دره‌ری]^(۲) کار زدند. پس سلطان شمس الدین ایلتمش که از موالی او بود قائم مقام او گشت و سلطنت هند او را مسلم شد و تا این ایام بر اولاد او مقرر مانده. و از غوریان بیش از سه نفر علاء الدین^(۳) و غیاث الدین^(۴) و شهاب الدین^(۵) نیافتیم که پادشاهی کردند.

۱- هشت سال سلطنت کرد از سال ۵۴۷ تا سال ۵۵۵ هجری قمری.

۲- فقط درگ.

۳- علاء الدین غوری از سال ۵۴۵ تا سال ۵۵۶ سلطنت کرد.

۴- غیاث الدین غوری از سال ۶۰۲ تا ۶۰۷ هجری قمری سلطنت کرد.

۵- از سال ۵۶۹ تا سال ۶۰۲ هجری قمری سلطنت کرد.

طایفہ چہارم

دیلمیان

عدد ایشان ہژدہ نفر، مدت ملک ایشان بر این وجہ است: (۱)
عمادالدولہ علی بن بویہ [شانزدہ سال پادشاهی کرد].
رکن الدولہ حسن بن بویہ [چہل و شش سال پادشاهی کرد].
معزالدولہ احمد بن بویہ [سی و شش سال پادشاهی کرد].
عضدالدولہ ابو شجاع بن الحسن [مدت ملک او سی و چہار سال بود].
فخرالدولہ علی بن حسن [چہارده سال حکومت کرد].
مؤیدالدولہ بن حسن [ہفت سال و شش ماہ پادشاهی کرد].
عزالدولہ بن معزالدولہ [یازدہ سال حکومت کرد].
مجدالدولہ رستم بن فخرالدولہ [سی و سہ سال پادشاهی کرد].
شرفالدولہ بن عضدالدولہ [حدود ہفت سال پادشاهی کرد].
صمصام الدولہ بن عضدالدولہ [بہ سال و ہشت ماہ امارت کرد].
بہاء الدولہ بن عضدالدولہ [مدت بیست و چہار سال و سہ ماہ پادشاهی کرد].

شرف الدولہ بن بہاء الدولہ [پنج سال و دو ماہ امارت کرد].
سلطان الدولہ بن بہاء الدولہ [دوازده سال و چہار ماہ پادشاهی کرد].
عمادالدین اللہ مرزبان بن سلطان الدولہ [بیست و پنج سال حکومت کرد].
الملك الرحيم ابو نصر بن عمادالدین اللہ [ہفت سال حکومت کرد].

۱- س، گ: « مدت ملک ایشان قریب صد و بیست و شش سال»، ب: « عدد ایشان پانزدہ نفر و مدت ملک ایشان صد و بیست و شش سال»، چاہی: « ہفدہ نفر، مدت ملک ایشان یکصد و شصت و شش سال». مدت فرمانروائی این سلسلہ صد و بیست و ہشت سال از سال ۳۲۰ تا سال ۴۴۸ ہجری قمری بودہ است.

الملك ابو منصور فولادستون [هشت سال حکومت کرد].

الملك ابو سعيد خسرو شاه

ابو علی بن عمادالدین الله

الامیر عمادالدوله ابوالحسن علی بن بویه

در بدو امر^(۱) به خدمت ناصرالحق مشغول بود. چون او شهید گشت^(۲) عمادالدوله بگریخت و به خراسان شد و به خدمت والی آن جایگه مشغول گشت و جمعی بسیار از دیالمه بر وی جمع شدند. والی از شوکت او ترسناک شد و خواست تا او را محبوس کند. عمادالدوله از آن آگاه شد، از وی بگریخت و به جانب اصفهان شد. والی آن جایگه -مظفر بن یاقوت - او را به خود راه نداد. عمادالدوله چون معینی و ملاذی^(۳) نیافت به ضرورت باوی به جنگ در ایستاد و مظفر اسیر گشت و اصفهان او را مسلم شد. پس آن خبر به یاقوت رسید. او از شیراز لشکر جمع کرد و روی به عمادالدوله آورد و با وی محاربت کرد و منهزم بازگشت. عمادالدوله از پی او به پارس آمد و از آن جایگه به خوزستان رفت و جمله را بگشود و نیز مال و معامله بغداد در تصرف وی آمد و در خطبه بعد از دعای خلیفه او را دعا کردند. معزالدوله را آن جایگه بگماشت و رکنالدوله را به جانب ری و اصفهان فرستاد و خود در شیراز اقامت ساخت و آن جایگه وفات یافت.

صابی در کتاب قاجی آورده است^(۴) که ایشان از نژاد بهرام جورند و در

۱- چاهی «فرب سی و چند سال در مصر بود و در بدو امر...»
 ۲- ناصرالحق شهید نشد بلکه وفات کرد. ناصرالحق ابو محمد اطروش از ائمه زبیده و جد مادری سید رضی و سید مرتضی بود. در خدمت محمد بن زید بود و در واقعه او ضربتی بر سرش خورده کردند، از این جهت به «اطروش» اشتهار یافت. به سال ۳۰۱ در دیلمان خروج کرد و در سال ۳۰۲ به سن ۷۹ سالگی درآمل مازندران وفات یافت. (حبیب السیرج ۲، ص ۴۱۱ تا ۴۱۳)

۳- چاهی: «مفروبلادی»

۴- چاهی: «صاحب تاریخ آورده که».

بدو اسلام پدران ایشان بگریختند و به جیلان رفتند.
مدت امارت او شانزده سال^(۱) بود.^(۲)

رکن الدوله ابوعلی الحسن بن بویه

چون عمادالدوله وفات یافت او باز به شیراز آمد و مدتی آن جایگه ببود.
پس مملکت بر پسران قسمت کرد: فارس به عضدالدوله داد، و اصفهان و قم و
قزوین و ابهر و زنجان به مؤیدالدوله داد، و همدان و دینور و مضافات آن به
فخرالدوله، و پسر کوچکتر را -امیر ابوالعباس- به عضدالدوله سپرد. و به
ری شد و آن جایگه وفات یافت.
مدت ملک او بیست و هشت سال بود.^(۳)

معزالدوله ابوالحسن احمد

از طرف برادر در جانب بغداد حاکم بود و از آن جایگه عزیمت مصر و شام
کرد و در ایام رکن الدوله نماند.^(۴)

الامیر عضدالدوله ابوشجاع فنا خسرو

نورحدقه و نور حدیقه آل بویه است و هیچکس از ملوک جهان در علم و
هنر پایه وی نیافتند و مآثر و مناقب او معروف است و مشهور. از آثار او
دارالشفای بغداد و شیراز است و [مشهد مقدس امیر المومنین علی بن ابی
طالب رضوان الله علیه و رضی عنه در کوفه]^(۵) و بندی بر رود کر ساخته

۱- تاریخ بناکتی: «بیست و شش سال».

۲- از سال ۳۲۰ تا ۳۳۸ هجری قمری. در لغت نامه دهخدا مدت پادشاهی او را چهل و چهار سال از سال ۳۲۲ تا ۳۳۶ و در طبقات سلاطین اسلام چهل و شش سال از ۳۲۰ تا ۳۶۶ نوشته اند.

۳- مدت حکومت رکن الدوله چهل و شش سال یعنی از سال ۳۲۰ تا ۳۶۶ بوده است.

۴- سی و شش سال سلطنت کرده است از ۳۲۰ تا ۳۵۶ هجری قمری.

۵- فقط در ب و چاپی.

است که نظیر او در جهان نیست. و از قبله^(۱) شیراز شهری بغایت خوش بنا کرد و امروز مزرعه ای است که آن را «سوق الامیر» گویند. و چون عزالدوله بختیار بن معزالدوله کشته شد^(۲) عضدالدوله به جانب بغداد رفت و پسران او را جمله بگرفت الاعمدة الدولة ابو اسحاق و امیر ابوطاهر که به شام و مصر بودند و در آن صوب [اقامت] داشتند و بعد از آن بغداد به او و اولادش افتاد. وفات او در بغداد بود و گور او به مشهد کوفه است. و از معاصران او قاضی ابوبکر باقلانی بود و شیخ ابو عبدالله الخفیف، و قاضی ابوبکر بیضاوی، و الاستاد العلامه ابو علی النسوی. مدت ملک او سی و چهار سال بود.^(۳)

مؤیدالدوله ابو منصور بویه بن رکنالدوله

در ایام پدر در اصفهان می بود. چون پدرش در گذشت به ری رفت و به جای پدر نشست و هفت سال و شش ماه بزیست.^(۴) و میان او و فخرالدوله و شمس المعالی قابوس که والی طبرستان و قهستان بود محاربات رفت و در جمله ظفر او را بود.

فخرالدوله ابو الحسن علی بن رکنالدوله

به مقتضای وصیت پدر به همدان می بود. پس مؤیدالدوله به معاضدت عضدالدوله او را از عاج کرد و به نیشابور رفت. چون مؤیدالدوله نماند صاحب

۱- در تاریخ گزیده و بعضی از متون تاریخی دیگر «قبلی» که هر دو در سند ضبط نسخه ها را حفظ کردم
 ۲- عزالدوله پس از مرگ پدرش بر منصرفات او دست یافت و با پسر عمویش عضدالدوله بر سر برخی سرزمینها رقابتهائی داشت که به جنگ آن دو انجامید و در آن جنگ به دست عضدالدوله کشته شد
 ۳- از سال ۳۳۸ تا سال ۳۷۲ هجری قمری.
 ۴- از سال ۳۶۶ تا سال ۳۷۳ هجری قمری.

اسماعیل بن عباد نامه‌ای به وی کرد و بازگشت و متصرفات خود و از آن موید در تحت تصرف خویش آورد. و سیزده سال و یازده ماه دیگر در امارت بزیست. (۱)

سه پسر از وی بماندند: مجدالدوله ابوطالب رستم، شمس الدوله ابوطاهر محمد، عزالدوله ابوشجاع. مجدالدوله باز جای وی ایستاد و سلطان محمود بن سبکتکین بر وی مستولی گشت و ممالک او را مستخلص کرد.

شرف الدوله ابوالفوارس [شیرذیل] بن عضدالدوله

چون پدرش درگذشت او به کرمان بود، چون آگاه شد به شیراز شتافت و از آنجا به بغداد شد و تمامت ممالک پدرش در تحت تصرف خود آورد. و این حال در زمان الطائع بالله بود. مدت شش سال پادشاهی کرد. (۲)

صمصام الدوله ابوکالنجار المرزبان

او با عضدالدوله در بغداد بود و عضد او را ولی عهدی داده بود. بعد از پدر مدت چهار سال و شش ماه امیر بغداد بود، بعد از آن چون شرف الدوله به بغداد شد امارت باز به وی گذاشت و با شرف الدوله باز به شیراز آمد. چون شرف الدوله وفات یافت با او بیعت کردند و نه سال پادشاهی کرد. بعد از آن ابوالقاسم و ابونصر - پسران عزالدوله - بروی خروج کردند و او هزیمت گشت و به دیه دودمان (۳) از نواحی شیراز کشته شد. (۴)

۱- از سال ۳۷۳ تا سال ۳۸۷ هجری قمری.

۲- شرف الدوله حدود هفت سال (از ۳۷۲ تا ۳۷۹) حکومت کرد.

۳- ب: «دودمان»، ج: «دوده»، چ: «چاهی»: «و در نواحی شیراز»، د: «و به دودمان از اسافل شیراز گشت»،

لغت نامه دهخدا: «دیه دمان». رجوع شود به فارس نامه ناصری، ج ۲، ص ۱۲۹۲

۴- مدت حکومت صمصام الدوله در فارس نه سال و هشت ماه بوده از ۳۷۹ تا ۳۸۸ هجری قمری.

بهاءالدوله ابونصر خسرو فیروز بن عضدالدوله

ولی عهد شرف الدوله بود و تا صمصام الدوله زنده بود او در بغداد امیر بود. چون صمصام کشته شد به پارس آمد و قادر بالله «شهنشاه قوام الدین» لقبش فرمود.

مدت بیست و چهار سال و سه ماه پادشاهی کرد^(۱) و به ارجان درگذشت.^(۲)

سلطان الدوله ابوشجاع بن بهاءالدوله

دوازده سال و چهار ماه پادشاهی کرد و برادرش قوام الدوله ابوالفوارس شیر ذیل در زمان او خروج کرد و ظفر نیافت.

شرف الدوله ابوعلی الحسن بن بهاءالدوله

چون سلطان الدوله از عراق بازگشت قادر بالله امیری به وی داد و مدت پنج سال و دو ماه^(۳) امیری کرد و به بغداد وفات یافت.^(۴)

عماد لدین الله عزالملوک ابوکالنجار مرزبان بن سلطان الدوله

چون سلطان الدوله نماند میان او و عمش جلال الدوله ابوطاهر فیروز خسرو محاربه افتاد قریب چهارده سال^(۵)، و کارش استقامتی نداشت. بعد از آن صلح کردند و از دارالخلافة او را خلعت و لوا فرمودند.^(۶)

۱- از سال ۳۷۹ تا سال ۴۰۳ هجری قمری.

۲- جنازه اش را بنابه وصیت خودش به نجف بردند (دائرة المعارف فارسی). چاپی ندارد.

۳- تاریخ گزیده: «شش سال و دو ماه» بانشخه بدل پنج سال و دو ماه.

۴- در سال ۴۱۰ درگذشت.

۵- تاریخ گزیده: «چهار سال».

۶- ۵: «خلع فرمودند».

در صفر سنه ثلاثین و اربع مائه و در ایام او شبانکاره اسماعیل^(۱) که از نژاد منوچهر بودند و گویند که از اسباط اردشیر بابکان، و پیش از اسلام اصفهبدان فارس بودند و در شوکت و ظهور اسلام کوفته گشتند و به صفات ستوربانان در دشت ارژن مقام داشتند از تاش فراش والی اصفهان بگریختند و به دارابجرد رفتند، و محمد بن یحیی که مهتر ایشان بود آن نواحی به دست فروگرفت و «پنج نوبت» زد و کار دیلم مخبط کرد^(۲) و از ایشان انتزاع نشایست کرد و هنوز آن کوره از فارس اولاد او دارند.^(۳)

الملك الرحيم ابونصر خسرو فیروز بن عزالملوک

بعد از پدر امیر بغداد بود و سلطان طغرل بک باوی دم مرافقت و مصالحت می زد تا او ایمن گشت و به نزد او شد و اسیرش کرد و بفرمود تا او را هلاک کردند.^(۴)

۱- در همه نسخ و تاریخ گزیده: «اسماعیل شبانکاره»، چاپی «شبانکاره و اسماعیل».

۲- بهترین شرحی که در باره شبانکارگان آمده در فارس نامه ابن بلخی است و چنین است: «اسماعیلیان - نسب ایشان بابطنی می رود از فرزندان منوچهر، سبط آفریدون، کی پادشاه نبود آن بطن، اما از جمله اصفهبدان بودند، و در عهد اسلام، چون لشکر عرب، پارس بگرفتند، این قوم را چون دیگر پارسیان قهر کردند و آواره شدند و به شبانی و گوسپند داری افتادند و مقام به «ضاد شوربانان» کردند «دشت آورد»، و آنجا مزغزار و آب است. و این اسماعیلیان را چهارپا و گوسپند جمع آمد و نیز قوی تر شدند. پس چون سلطان مسعود به اصفهان آمد و تاش فراش را بگماشت و آن روزگاری بود به اضطراب، این اسماعیلیان در اعمال اصفهان، دست درازی می کرده اند و راه می داشتند، تاش فراش تاختن آورد و ایشان را بغارتید و خلقی را بکشت و دیگران، بگریختند و به «کمه و فاروق» رفتند و یک چندی آنجا می بودند، و پادشاهان پارس، دیلم بودند، پس ایشان را رضانکردند کی آنجا باشند و همه ساله از کوه به کوه می گشتند تا به آخر روزگار باکالیجار، برفتند و دارابجرد به دست گرفتند و دولت دیلم به انجام رسیده بود و دفع ایشان نتوانستند کردن، و ایشان بسیار شدند و قومی گشتند. و اصل این قوم در آن وقت دو برادر بودند: یکی محمد بن یحیی... (ص ۳۸۹).

۳- عمادالدین الله از سال ۴۱۵ تا ۴۴۰ سلطنت کرد.

۴- از سال ۴۴۰ تا سال ۴۴۷ حکومت کرد.

الملك ابو منصور فولاد ستون

و

الملك ابو سعيد خسرو شاه

ابناء عز الملوک

میان ایشان به کرات محاربت و مصالحت رفت. آخر الامر ابو سعید به غدر کشته شد و فارس به منصور قرار گرفت. پس مادرش او را بر آن داشت تا صاحب عادل، ابو منصور بهرام بن مافنه^(۱) را هلاک کرد. و فضل بن حسن که او را «فضلویه شبانکاره» گویند اسفهلار صاحب بود، بر منصور غوغا کرد و او را بگرفت و به قلعه بازداشت تابمرد. و ملک دیالمه بر افتاد.

و فضلویه در سنه ثمان و اربعین و اربع مائه فارس فرو گرفت و به هر گوشه امیران شبانکاره مثل ابو سعید بن محمد بن ماما و امیرویه مسعودی بگماشت.^(۲) پس ملک قاورد سلجوقی از کرمان^(۳) به پارس آمد و میان او و شبانکاره جنگ قائم گشت، و پارس از آن خراب شد، و فضلویه بگریخت و به خدمت سلطان الب ارسلان شد و به وی التجا کرد و فارس از وی به ضمان بستد، باز عاصی شد و به قلعه نشست. نظام الملک او را حصار داد و اسیرش کرد و به قلعه اصطرخ محبوس کرد، و از آن جایگه خواست گریخت. حاکم

۱- بهرام ابن مافنه مکنی ابو منصور، وزیر ابو کالجار بن سلطان الدوله صاحب شبراز بود وی حامی شعرا و ادبا و اهل علم بود. وفات بهرام بن مافنه به سال ۴۳۳ بود (معجم الادبیه به نقل از لغت نامه دهخدا)

۲- چاپی: «و به هر گوشه امراء شبانکاره مثل ابو سعید بگماشت». مسعودیان قومی مجهول اند بی اصل و ایشان را فضلویه برکشید و قلعه سهاره بدیشان داد و رکن الدوله خمارنگین، اقطاعی اندک داده بود ایشان را، و دو پسر را از آن شاهنشاه ری - کی او را مجد الدوله گفتندی - به اول عهد جلالی به فیروز آباد فرستاده بودند و آن جایگه به اقطاع بدیشان داده، و امیرویه مسعودی - کی مقدم ایشان بود - این هر دو پسر را نکشت - کررویشان - این قوم آند کی ابو سعید از ایشان... کردند و جوهای و شبانی کردند و مقدم ایشان محمد بن ماما بود پدر ابو سعید (فارس نامه ابن بلخی، ص ۳۹۲)

۳- گ: «عراق».

قلعه آگاه شد و او را بکشت.

ابوعلی بن کیخسرو بن عزالملوک

از اکابر دیالمه او مانده بود و از سلطان به آن راضی شد که نوبندگان به جامگی^(۱) به وی دهد. سلطان نوبندجان به وی داد. و هرگاه که نزد سلطان شدی به جنب خود بنشانندی و ترحیبش کردی. و در سنه سبع و ثمانین و اربع مائه وفات یافت.

وتلك الايام نداولها بين الناس.

۱- جامگی = وظیفه و ماهبانہ ای کہ بہ نوکر دهند.

طایفہ پنجم

سلجوقیان

- مدت ملک ایشان قریب صد و شصت سال و عدد ایشان چہارده نفر:
السلطان رکن الدین^(۱) ابوطالب طغرل بک محمد بن میکائیل بن سلجوق
[بیست و شش سال سلطنت کرد].
- السلطان عزالدین^(۲) ابوشجاع الب ارسلان [مدت ملکش دوازده سال بود].
السلطان معزالدین ابوالفتح ملکشاہ بن الب ارسلان [بیست پال
پادشاهی کرد].
- السلطان رکن الدین ابوالفوارس^(۳) برکیارق بن ملکشاہ [دوازده سال
امارت کرد].
- السلطان غیاث الدین ابوشجاع محمد بن ملکشاہ [سیزده سال سلطنت کرد].
السلطان عزالدین ابوالحارث سنجر بن ملکشاہ [چهل سال سلطنت کرد].
السلطان مغیث الدین ابوالقاسم محمود بن محمد [چہارده سال سلطنت
کرد].
- السلطان رکن الدین ابوطالب طغرل بن محمد [سه سال حکومت کرد].
السلطان غیاث الدین ابوالفتح مسعود بن محمد [ہفده سال سلطنت کرد].
السلطان مغیث الدین ملکشاہ بن محمود بن محمد [چہارماہ سلطنت کرد].
السلطان غیاث الدین ابوشجاع محمد بن محمود [مدت پادشاهی او ہفت سال
بود].

۱- گ : «رکن الدولہ».

۲- طبقات سلاطین اسلام: «عبدالدين».

۳- گ : «ابوالمظفر».

السلطان معزالدین ابوالحارث سلیمان شاه محمد بن مسعود [شش ماه حکومت کرد].

السلطان رکن الدین ارسلان بن طغرل بن محمد [پانزده سال و هفت ماه پادشاهی کرد].

السلطان مغیث الدین طغرل بن ارسلان [پانزده سال و هفت ماه پادشاهی کرد].

السلطان رکن الدین ابوطالب طغرل بک بن میکائیل بن سلجوق

اول سلاطین آن دودمان است. مقام او در همدان بود و در رمضان سنهٔ خمس و خمسین و اربع مائه بر در ری وفات یافت. مدت ملکش بیست و شش سال بود. ^(۱)

السلطان عزالدین ابوشجاع الب ارسلان محمد بن جغری بک بن میکائیل

مردی بغایت مهیب و تمام قد بوده است. به همهٔ جهان تاختن کرد و با فضلوپه به پارس آمد و پارس بستد و بادوازده هزار سوار [به پول کسری] ^(۲) به ارمانیوس ملک روم رسید. ^(۳) و او سی هزار سوار داشت. براو زد و هزیمت کرد و ارمانیوس اسیر گشت به دست غلامی رومی که بغایت حقیر بود چنان که عارض به وقت عرض، نام وی نمی نبشت. سعدالدوله شحنة بغداد گفت: بنویس! باشد که او ملک روم را گیرد، و به تقریر آن که هر روز هزار دینار بدهد امانش داد.

و در آخر عهد روی به ماوراءالنهر نهاد و حصار قلعه برزم داد و بستد، ^(۴)

۱- از سال ۴۲۹ تا سال ۴۵۵ هجری قمری.

۲- فقط درج.

۳- چاپی: «بادوازده هزار سوار به جانب پای بوس ملک روم رسید»

۴- چاپی: «وقلمه برم داد را حصار کرده و بستد».

کوتوال را بیاوردند و با وی شخصی بود. سلطان از وی استفسار می کرد و او راست نمی گفت. سلطان بفرمود تا سیاستش کنند. پس وی کارد برکشید و آهنگ سلطان کرد. غلامان قصد کردند تا او را بگیرند. سلطان به سبب اعتمادی که برتیر انداختن خویش داشت ایشان را منع کرد و تیرخطاشد. آن مرد رسید و سلطان رازخم زد و بدان هلاک گشت.
مدت ملکش دوازده سال بود.^(۱)

معزالدین^(۲) ابوالفتح ملکشاه بن الب ارسلان

بختی موافق و روزگاری مساعد داشت و بیشتر ممالک عالم در تحت تصرف او بود تا غایتی که گویند که نظام الملک حسن که وزیر او بود در وقت مراجعت سلطان از سمرقند و اسیر کردن خان، اجرت ملاحان جیحون به انطاکیه حواله کرد.

مدت بیست سال به کامرانی و جهانداری بسر برد^(۳) و از صنایع ائمه که در عهد وی بودند امام الحرمین ابوالمعالی عبدالملک جوینی بود.

السلطان رکن الدین ابوالفوارس برکیارق بن ملکشاه^(۴)

ولی عهد پدر بود و میان او و برادرانش محمود و محمد محاربات رفته بود. محمود در زمان او به آبله درگذشت و محمد پس از وی پادشاه شد. و در این زمان که ایشان به مخاصمت مشغول بودند ملاحده قوت گرفتند و حسن صباح داعیان برگماشت و عبدالملک بن عطاش به اصفهان فرستاد و خلقی بسیار گمراه کرد و با تنی چند به شاه دزرفت و عامیان را بفریفت و قلعه

۱- از سال ۴۵۳ تا سال ۴۶۵ هجری قمری. لغت نامه دهخدا: «نه سال».

۲- چاهی: «عزالدین»، لغت نامه دهخدا و طبقات سلاطین اسلام: «جلال الدین»، گ. «معین الدین».

۳- از سال ۴۶۵ تا سال ۴۸۵ هجری قمری.

۴- چاهی: «سلطان رکن الدین ابوالمظفر بن کیارق بن ملکشاه».

فروگرفت.

[مدت ملک او دوازده سال بود.]^(۱)

السلطان غیاث الدین ابوشجاع محمد بن ملکشاه]^(۲)

چون برکیارق درگذشت سلطنت بر وی مقرر گشت و آهنگ بغداد کرد به عزم مقاتله ایاز و صدقه که از موالی پدرش بودند^(۳) و از طریق مطاوعت انحراف می نمودند و عاصی شده بودند. و میان ایشان مصافهای سخت رفت و از بالای لشکرگاه ایاز، دخانی مشتعل شد و به شکل ازدهائی پیدا شد و از هول آن بگریختند. ایاز اسیر گشت و صدقه در جنگ کشته شد.

و چون از آن جایگه مراجعت کرد به حصار شاه دز بنشست تا عبدالملک عطاش را فرو آوردند و به خواری در اصفهان بگردانیدند، آنکه او را هلاک کرد.

مدت ملک او سیزده سال بود.^(۴)

السلطان معزالدین ابوالحارث سنجر بن ملکشاه

مدت بیست سال در ایام برادران پادشاه خراسان بود و بعد از وفات محمد چهل سال پادشاهی کرد و در خراسان اقامت ساخت. مغیث الدین ابوالقاسم محمود بن محمد بروی خروج کرد و منهزم گشت، بعد از آن باز به خدمتش آمد و از آن عذر خواست. سلطان نیابت خویش در عراق به وی داد. و در ایام او حشم غز از جیحون بگذشتند^(۵) و حشم سلطان از ایشان در

۱- از سال ۴۸۶ تا سال ۴۹۸ هجری قمری.

۲- چاهی ندارد.

۳- چاهی: «که از اموال پدرش بودند»

۴- از ذی الحجۃ ۴۹۸ تا ذی الحجۃ ۵۱۱ هجری قمری.

۵- چاهی: «و در ایام او عراقیان از جیحون بگذشتند».

زحمت بودند و سلطان چند نوبت بفرمود تا باز گردند و ایشان ملتزم خراجی زیادت می شدند و سلطان امان می داد. به آخر الامر سلطان را برآن داشتند تا روی بدیشان آورد. غزان زنان و اطفال را در پیش کردند و تضرع کنان در پیش آمدند و تقریر کردند که از هر خانه منی نقره بدهند. سلطان خواست که بازگردد مدبرالملك عجمی^(۱) نگذاشت. غزان چون نومید گشتند^(۲) جان را بکوشیدند و سلطان را اسیر کردند و روی به خراسان و کرمان نهادند و شهرها خراب کردند و خلقی بسیار شهید کردند، و مثل امام محمدبن یحیی که تلمیذ امام غزالی بود و افضل عالم بود به شکنجه بکشتند.^(۳)

و چون به دربلخ رسیدند جمعی از ممالیک سلطان که با غزان در آمیخته بودند موکلان سلطان را بفریفتند و روزی با سلطان برسبیل شکار بر لب جیجون تاختند^(۴). چون به حد ترمذ رسیدند در کشتی نشستند و بگذشتند و به قلعه ترمذ رفتند و آن جایگه درگذشت. و غزان به حدود فارس و کرمان آمدند و امرای ایشان روزی به حوالی شبانکاره به شکار رفتند. ملک شبانکاره برایشان کمین کرده بود، فرصت یافت و ایشان را هلاک کرد.^(۵)

السلطان مغيث الدين ابوالقاسم محمود بن محمد بن ملكشاه
چهار سال^(۶) در عراق نیابت سلطان سنجر کرد و درگذشت.

السلطان ركن الدين ابوطالب طغرل بك بن محمد

- ۱- س و ۵: «ملك عجم»، تاریخ گزیده: «دبرنقش هروی».
- ۲- نسخه الف که مفداری از کتاب را نداشت از اینجاده باره دارد.
- ۳- راجع به محمد بن یحیی رجوع شود به مقاله ارزنده اسناد بررگوار دکتر عبدالعسیب برانی در مجله یادگار، (سال اول، شماره ششم) و کتاب النقض، (ص ۲۳)، و تعلیقات نقض (ج ۱، ص ۱۸۱)
- ۴- الف: «می رانند».
- ۵- سلطان سنجر چهل سال پادشاهی کرد از سال ۵۱۱ تا ۵۵۲
- ۶- ب: «چهل سال»، سلطان محمود از سال ۵۱۱ تا ۵۲۵ یعنی چهارده سال سلطنت کرد

قائم مقام پدر بود در نیابت عم [مدت سه سال]^(۱)

السلطان ابوالفتح مسعود بن محمد

بعد از برادر^(۲) هفده سال سلطنت عراق کرد^(۳) و در ایام او وقایع بسیار بود. غزان بر سلطان سنجر خروج کردند. میان او و برادرش محاربت افتاد و موالی ایشان دم از استقلال زدند مثل اتابک ایلدگز در آذربایجان و اتابک پهلوان در عراق، و سلغریان بر ملکشاه که برادر زاده وی بود خروج کردند.

السلطان مغیث الدین ابوالفتح ملکشاه بن محمود بن محمد

سلطان مسعود بن ملکشاه، برادرش محمد را با اتابک بوزابه^(۴) و تاج الدین وزیر^(۵) به پارس فرستاده بود و چون سلطان به بغداد بود بوزابه ایشان را به اصفهان آورد و محمد را بر تخت نشاند و «پنج نوبت» زد. سلطان آهنگ ایشان کرد [بوزابه پذیره وی شد با لشکر و کشته شد و سلطان زادگان باز به پارس آمدند. و سلغریان خروج کردند]^(۶) و از ایشان بگریختند. چون عمش نماند باز به جای وی نشست و التفات به امیران نمی کرد. بعد از چهارماه امراء متفق شدند و به ضیافتش بردند و موکل بروی گماشتند.

۱- ب و ج ندارند. طغرل از جمادی الآخر ۵۲۶ تا محرم سال ۵۲۹ حکومت کرد.

۲- ب: «پدر».

۳- از سال ۵۲۹ تا سال ۵۴۷ هجری قمری.

۴- اتابک بوزابه در زمان الب ارسلان سلجوقی حاکم فارس بود و در جنگی که مابین او و سلطان مسعود ما بین اصفهان و همدان روی داد کشته شد (شدالازار، ص ۳۷۲)

۵- ابوالفتح تاج الدین دارست شیرازی از وزاری سلجوقیان است که چندین بار وزارت سلطان مسعود را داشت. او با همکاری عباس بن طغایرک و عباس والی ری «باندی» علیه خواجه نظام الملک تشکیل داده بودند و به همین خاطر در یکی از نشیبه‌های سیاسی، اطرافیان خواجه نظام الملک او را قطعه قطعه کردند. برای شرح حالش رجوع شود به منابع معتبر تاریخی چون شدالازار، اخبارالدولة السلجوقیه، تجارب السلف، حیب السیر و...

۶- الف ندارد.

السلطان غیاث الدین ابوشجاع محمد بن محمود

چون برادرش محبوس شد او از خوزستان بیامد و به پادشاهی نشست و ملکشاه [را] از شهر همدان به کوشک فرستاد. بازبگریخت و به خوزستان رفت و آنجا می بود تا محمد وفات کرد و سلیمان شاه بر تخت نشست. بروی خروج کرد، به اصفهان آمد و آنجا فروگرفت. مدت پادشاهی او هفت سال بود.^(۱)

السلطان معزالدین ابوالحارث سلیمان شاه بن محمد

چون سلطان محمد درگذشت امراء چندروز مشورت کردند [بروی اتفاق افتاد. کس فرستادند]^(۲) و او را از موصل بیاوردند و بر تخت بنشانند [و استمالت اتابک ایلدگز ارسلان بن طغرل را که رقیب او بود ولی عهدی داد]^(۳) و همه روزه به عشرت مشغول بود و از مردمان نفورگشته بود. پس از شش ماه او را بگرفتند و به قلعه علاءالدوله فرستادند^(۴) و ارسلان را از آذربایجان بخواندند و بر تخت نشانند.

السلطان رکن الدین ارسلان بن طغرل بن محمد

پانزده سال و هفت ماه پادشاهی کرد و در همدان وفات یافت.^(۵)

السلطان مغیث الدین طغرل بن ارسلان

کودک بود که پدرش درگذشت و نوبت سلطنت به وی رسید. اتابک

۱- از سال ۵۲۸ تا سال ۵۵۲ هجری قمری

۲- فقط درگ.

۳- الف ندارد.

۴- تاریخ بناکتی: «در ربیع الاول سنه ست و خمسين و خمس مائه او را خفه کردند» حبیب السیر «قلعه همدان»

۵- از سال ۵۵۶ تا سال ۵۷۳ هجری قمری

محمد بن ایلدگز کافل ملک بود و حاکم کلی، و چون وفات یافت اساس کار سلطنت منهدم گشت و عقد مملک گسسته شد و امراء متفق شدند و برادرش قزل ارسلان بن ایلدگز به عراق بر سریر سلطنت نشست و «پنج نوبت» زد، و بعد از چند روز شبی از شبها بر دست کارد زنان ملاحظه گشته شد. و سلطان طغرل از حشم اتابکان در رنج بود و از برای دفع ایشان به سلطان خوارزمشاه مکاتبات می نوشت و استمداد و استعانت می کرد.

در این میانه لشکری انبوه بر در ری فرود آمدند. سلطان با چند کس معدود روی بدیشان نهاد و خود را در میان ایشان انداخت و خود از سربرگرفت و نام و نسب خود می خواند و جنگ می کرد تا پیرامن وی فراگرفتند و اورابه زاری زار هلاک کردند و ملک آل سلجوق در این دیار سپری گشت اما سلطنت روم هنوز برایشان مقرر است و این زمان در تصرف نییرگان سلطان علاءالدین قلیج ارسلان بن سلیمان است. والله اعلم بالصواب.

طایفه ششم^(۱)

ملوک قهستان که ایشان را ملاحظه خوانند

مدت ملک ایشان صد و هفتاد و یک سال بود. ابتدای آن از اوایل رجب سنه ثلاث و ثمانین و اربع مائه و آخر آن شوال سنه اربع و خمسين و ست مائه، و عدد ایشان هشت نفر، و هذه اسمائهم:
حسن بن علی بن محمد الصباح الحمیری [سی و پنج سال پادشاهی کرد].

کیابزرگ امید [چهارده سال پادشاهی کرد].
محمد بن بزرگ امید [بیست و چهار سال و هشت ماه حاکم بود].
حسن بن محمد [چهار سال سلطنت کرد].
محمد بن حسن [چهل و نه سال حکومت کرد].
جلال الدین حسن بن محمد نومسلمان [یازده سال و نیم پادشاهی کرد].

علاء الدین محمد بن الحسن [سی و پنج سال پادشاهی کرد].
رکن الدین خورشاه [یک سال پادشاهی کرد].

حسن بن علی بن محمد الصباح الحمیری

ظاهراً سمت صلاح و ورع داشت و همواره قواعد شرع را محافظت کردی و بر حدود و حقوق آن قیام نمودی و تاحدی در این باب مجذب بود که پسر خود را به جهت خمر خوردن هلاک کرد، و از شیعه اسماعیل بن جعفر صادق بود و

۱- نسخه س و گ این فصل را ندارند.

اولاد او را دعوت کردی، و اعتقاد اهل تعلیم داشتی^(۱)، و مظهر کار او در الموت بود، و بیشتر اهل آن جایگاه به قول او فریفته شدند و دعوت پذیرفتند و او را به خود حاکم گردانیدند. پس از آنجا آهنگ دیگر قلاع و بلاد کردند و بیشتر قهستان بگشودند. مستنصر اسماعیلی از مصر او را عهدنامه فرستاد به نیابت و ولایت.

مدت سی و پنج سال پادشاهی کرد و در ربیع الثانی^(۲) ثمان عشر و خمس مائه وفات یافت.^(۳)

کیا بزرگ امید

مردی از دیالمه بوده است و در ایام او امیر لشکر^(۴) بود و به نیابت او هر جایکه حاکم بودی. چون حسن را روزگار به انجام رسید او را ولی عهد کرد و او نیز در محافظت مراسم شریعت و رعایت ظواهر سنت مجد بود. مدت چهارده سال پادشاهی کرد و در آخر جمادی الآخر سنه اثنین و ثلاثین و خمس مائه وفات یافت.^(۵)

محمد بن بزرگ امید

به حکم وصیت پدر پادشاهی یافت و قائم مقام او گشت و قدم بر مشایعت او استوار داشت. او را پسری بود حسن نام و بغایت بد اعتقاد بود و پنهانی

۱- تعلیمیان جمعی از فرقه معروف به باطنی و اسماعیلی می باشند. اینان قائل به تعلم از امام معصوم هستند چون که غیر از امام را مصون از خطا نمی دانند. تعلیمیان گویند که طریق معرفت صانع و ذات و صفات وی را اشکالات بسیار است و ادله متعارض و عقول در آن متحیر و عاجز، پس او لیترا آن باشد که از قول صادق طلبند (لغت نامه دهخدا).

۲- الف: «ربیع الاول»

۳- تاریخ صعود حسن صباح بر قلعه الموت، ششم رجب سال ۴۸۳ و وفات او در شب چهارشنبه ۲۶ ربیع الثانی ۵۱۸ هجری قمری است. (لغت نامه دهخدا).

۴- همه نسخه ها: «لشکرکش».

۵- از سال ۵۱۸ تا سال ۵۳۲ هجری قمری.

پدر به مناهی مشغول شدی و مردمان را نیز رخصت دادی، و قرآن مجید را تأویل باطل کردی و سخنها گفتی که مردم را از آن شگفت آمدی و به تعویض دعوت امامت کردی. پس پدرش آگاه شد و مردمان را جمع کرد و گفت که حسن پسر من است و مادیلمی ایم و امام نیستیم و هرکس که در حق او اعتقاد امامت دارد کافر است. او را محبوس داشت و مردم را به وی راه نداد و در ربیع الاول سنه سبع و خمسين و خمس مائه وفات یافت.^(۱)

حسن بن محمد

چون پدرش درگذشت او به حکم وراثت برجای پدر نشست و بنیاد الحاد نهاد و در هفدهم رمضان سنه تسع و خمسين و خمس مائه مردم را جمع کرد و نماز عید بگذارد و خطبه کرد و نامه‌ای بیرون آورد و گفت امام مخفی این نامه به من نوشته است^(۲) و تکلیف از خلق برداشته است. و در ربیع الاول سنه سبع و ست مائه درگذشت.^(۳)

محمد بن الحسن

طریقه پدر داشت در الحاد و متابعت هوی.

جلال الدین حسن بن محمد بن حسن نو مسلمان

او را «نومسلمان» گفتندی از آن که الحاد بگذاشت و از طریقه پدر و جد تبرا نمود و از جاده شریعت تجاوز ننمود و صفای اعتقاد به دارالخلافة نمود تا ائمه علماء و حکام بر صحت اسلام او حکم فرمودند و در محاربت کرج با

۱- از جمادی الاول سال ۵۳۲ تا سال ۵۵۷ هجری قمری.

۲- الف: «امام نوشته است»، چاهی: «امام به حق این نامه به من نوشته».

۳- ه: «به دوزخ پیوست»، چاهی: «منوجه به دوزخ شد»، ب: «وفات یافت» حسن بن محمد نه وفات یافته نه درگذشته بلکه توسط برادر زنش کشته شده. مدت پادشاهی او چهار سال از تاریخ سال ۵۵۷ تا ۵۶۱ هجری

سلطان جلال‌الدین رفیق بود^(۱) و در منتصف رمضان سنه ثمان عشر وست
مائه وفات یافت.^(۲)

علاء الدین محمد بن الحسن

دراکثر اوقات منزوی بود و به نذوب در مجامع حاضر گشتی و گاهگاه
گوسفند چرانیدی. و شخصی دیلمی بود که علی الدوام ملازم او بودی. در
شب آخر شوال سنه ثلاث و خمسین وست مائه او را به قتل آورد^(۳) [و در ایام
او جرماغون به قهستان آمد و او را حصار کرد].^(۴)

رکن الدین خورشاه بن محمد

بعد از یک سال^(۵) که قائم مقام پدر بود از حصار بیرون آمد و تمامت قلاع
و بلاد را به هولانگوخان سپرد. پس پادشاه او را به حضرت منگوخان فرستاد.
چون از جیحون بگذشت وفات یافت و ملک ایشان سپری شد. والله اعلم.

۱- جلال‌الدین حسن با اتابک مظفرالدین ازبک آذربایجان دوستی کرد و به مدد او به جنگ منگلی حاکم عراق آمد (تاریخ گزیده، ص ۵۲۵).

۲- مدت سلطنت او از سال ۶۱۰ تا رمضان سال ۶۲۲ هجری قمری، جمعی گفتند زنان و خواهرش او را زهر دادند (تاریخ گزیده، ص ۵۲۵).

۳- علاء‌الدین ملحد را منظوری حسن مازندرانی نام بود، و تاسپیدی به ریش او درآمد علاء‌الدین با او لواطه کردی، و یکی از سراری خود بدو داده بود. اما در حضور زن و شوهر یا هرکدام که خواستی مباشرت کردی. حسن مازندرانی کین او در دل داشت، با خورشاه در میان نهاد. خورشاه در جواب ساکت شد. حسن مازندرانی دانست که خاموشی دلیل رضا است. در شیرکوه چون علاء‌الدین مست بخت، حسن مازندرانی او را بکشت (تاریخ گزیده، ص ۵۲۶). علاء‌الدین محمد از سال ۶۱۶ تا ۶۵۱ سلطنت کرد.

۴- الف ندارد.

۵- لغت نامه دهخدا سال تسلیم قلعه میمون دزرا ۶۵۴ نوشته است (ذیل اسماعیلیه).

طایفه هفتم

سلفریان

عدد ایشان یازده نفر، مدت ملک ایشان تا تاریخ تألیف این کتاب صد و سی و یک سال، و اسما و انساب ایشان براین وجه است:

اتابک مظفرالدین سنقر بن مودود [هفده سال حکومت کرد].

اتابک مظفرالدین زنگی بن مودود [چهارده سال سلطنت کرد].

اتابک مظفرالدین تکه بن زنگی [بیست سال پادشاهی کرد].

اتابک مظفرالدین طغرل بن سنقر [هشت سال پادشاهی کرد].

اتابک مظفرالدین ابوشجاع سعد بن زنگی [بیست و نه سال سلطنت

کرد].

اتابک مظفرالدین ابوبکر بن سعد [سی و پنج سال سلطنت کرد].

اتابک مظفرالدین سعد بن ابوبکر [دوازده روز پادشاهی کرد].

اتابک مظفرالدین محمد بن سعد [دو سال و هفت ماه پادشاهی کرد].

اتابک مظفرالدین محمدشاه بن سلفرشاه [هشت ماه پادشاه بود].

اتابک مظفرالدین سلجوق شاه بن سلفرشاه [پنج ماه پادشاهی کرد].

اتابک مظفرالدین ابش بنت سعد [شش سال سلطنت کرد].

بباید دانست که پارس از آخر ایام دیالمه تا اول روزگار سلفریان قریب هشتاد

سال^(۱) در تصرف آل سلجوق بود و در سنه خمس و خمسین و اربع مائه

سلطان الب ارسلان به پارس آمد و بستد و فضلویه بگماشت و تا سنه ثلاث و

اربعین و خمس مائه که سلفریان خروج کردند این مملکت ایشان را مقرر بود.

و در آن چند سال از قبل ایشان هفت تن حکم کردند:

- ۱- فضلوية شبانکاره: الب ارسلان را به پارس آورد و از وی به ضمان بستد.
- ۲- رکن الدوله خمارتکین^(۱).
- ۳- اتابک جلال الدین چاولی: استیصال شبانکاره و قمع ایشان وی کرد.
- ۴- اتابک قراجه: که مدرسه‌ای در میان شهر شیراز ساخته است و بر درهمدان کشته شد.
- ۵- اتابک منکوبرس: چون اتابک قراجه کشته شد وی به شیراز آمد و به جوار مزار ام‌کلثوم مدرسه‌ای ساخته است و مرقد او آن جایگاه است، و ابونصر که مدرسه لالا بنا کرده است و رباط لالا که بر سر راه عراق است هم او ساخته است با وی بوده است.
- ۶- اتابک بوزابه: برادر وی بود که بعد از منکوبرس با شاهزادگان به شیراز آمد چنان که یاد کردیم و بر در اصفهان کشته شد و زنش زاهده خاتون در شیراز مدرسه‌ای ساخته است و آنچه از اعضای او دریافته است آن جایگاه دفن کرد و تدریس و تولیت آن مدرسه ابتدا به قاضی مرتضی حنفی داد، بعد از آن برنجید، از وی بازستد و به جدم قاضی ناصرالدین شیرازی داد که خود و پدرانیش از صنایع ائمه و حکما و خطبای شیراز بوده‌اند و از خاندان ایشان قدیمتر و بزرگتر نیست. چون بوزابه کشته شد،
- ۷- ملکشاه بن سلطان محمود به پارس مراجعت کرد و یک سال در پارس حکم کرد پس،

اتابک مظفرالدین سنقر بن مودود

بر ملکشاه خروج کرد و ملکشاه منهزم گشت و پارس به سنقر بماند، و سیزده سال پادشاهی کرد، و در شیراز رباطی و مسجدی و مناره‌ای رفیع

۱- رباط خمارتکین در راه خراسان بدو منصوب است (تاریخ گزیده، ص ۴۳۷)

ساخت [و تدریس مدرسه به جدم فخرالدین نصر بن علی بن علی المریمی داد و او این قصه در اول موضع ایراد کرده است] ^(۱)، و وزارت به تاج الدین شیرازی داد که وزارت سلطان مسعود بن محمود کرده بود و در وقت خروج او از قبل ملکشاه حاکم بود و در شیراز مدرسه‌ای و رباطی ساخته است [که آن را «مدرسه تاجی» خوانند] ^(۲) [و دوسرو بلند آنجا نشانده است.] ^(۳)

اتابک مظفرالدین زنگی بن مودود

چون برادرش درگذشت او غایب بود و شوهر خواهرش سابق بود ^(۴) که رباط سابقی در بیضا ساخته است.

و الب ارسالان ^(۵) که از اقارب ایشان بود در ملک طمع کرد. چون زنگی بازگشت حرب میان ایشان قائم گشت و زنگی ظفر یافت و ایشان را هلاک کرد و مدت چهارده سال در پادشاهی بماند. چنین گویند که رباط شیخ کبیر ابو عبدالله خفیف - قدس الله روحه العزیز - زاویه‌ای مختصر بود، او آن را عمارت کرد و در آن افزود و بر آن وقفها کرد و اتابک ابوبکر آن را از نو بنیادی بنهاد و عمارتی رفیع و اضافتی تمام کرده است [و اضافتی به اوقاف آن نیز کرده و در آخر به التماس شیخ الشیوخ معین الدین کیکی - قدس الله روحه - بفرمود تا نماز جمعه در آنجا اقامت کردند.] ^(۶)

اتابک مظفرالدین تکلہ بن زنگی

۱- چاهی: «و تدریس رباط و مسجد به فخرالدین علی ابونصر داد و این قصه در اول کتاب موضع ایراد کرده است»،
س و گ ندارد، الف: «و تدریس مدرسه به فخرالدین نصر بن علی داد و این قصه در اول کتاب ابوصالح ایراد کرده است»، د: «و تدریس مدرسه به فخرالدین علی المریمی داد و این قصه در اول کتاب در موضع ایراد کرد»
۲- الف و گ ندارند.

۳- فقط در د. سفر از سال ۵۲۳ تا سال ۵۵۷ سلطنت کرد.

۴- الب ارسالان و سابق پسر عموهای زنگی و سفر بودند (تاریخ گزیده، ص ۵۰۲)

۶- الف و گ: ندارد. از سال ۵۵۷ تا سال ۵۷۱ سلطنت کرد

ولی عهد پدر بود و بغایت عادل و نیکو سیرت بود. مدت بیست سال پادشاهی کرد و امین الدین کازرونی - که حاتم وقت بود^(۱) - وزیر او بود و قریب جامع عتیق مدرسه و رباطی ساخته.^(۲)

اتابک مظفرالدین طغرل بن سنقر

پادشاهی هنرمند بود و هنرپرور، امارائی نداشت. دوسه نوبت براتابک تکه خروج کرد و از عراق لشکر آورد و هر نوبت چند ماه پادشاهی کرد. به آخر الامر در جنگ اسیرگشت.^(۳)

اتابک مظفرالدین ابوشجاع سعد بن زنگی

بعد از تکه پادشاهی بروی مقرر گشت، و اندر شجاعت و سخاوت یگانه بود. کرمان را بستند و به برادرزاده خود محمد داد.^(۴) پس او بر عم عاصی شد و قصد وی کرد.^(۵) از او باز بستند و همواره هوای عراق زد. و اصفهان و اکثر بلاد عراق بستند و صنایع دید و اکابر آن جایگه به شیراز آورد.

و در سنه اربع عشر و ست مائه سلطان محمد تکش به عراق آمد و او با قدر هزار سوار در خیل بزرگ سلطان زد و بسیاری هلاک کرد. به آخر الامر اسبش خطا کرد. بدان سبب اسیر گشت و دلاوری و بزرگی او سلطان را مانع آمد از کشتنش. مدتی او را باز داشت. بعد از آن دخترش ملک خاتون را برای پسر خود سلطان جلال الدین بخواست. اتابک بداد و پسری به نوا فرستاد^(۶) و

۱- الف و گ: «که حاکم وقف بود».

۲- تکه از سال ۵۷۱ تا سال ۵۹۱ پادشاهی کرد.

۳- طغرل از سال ۵۹۱ تا سال ۵۹۹ پادشاهی کرد.

۴- د و چایی: «محمد بن زیدان»

۵- الف و گ: «پسر عمش عاصی شد و رضی زوزنی قصد وی کرد».

۶- یکی از معانی نوا، گروگان و رهینه و وثیقه از آدمی است که نهند چنان که سلاطین مغلوب یا کوچک، فرزندان و برادران خود را نزد سلاطین غالب یا بزرگ به نوا دادندی تا از وعده ها تخلف نوزند و نیز قصد سرکشی و طغیان

عهد بستند] ^(۱) بعد از آن اتابک را خلعت داد و باز به پارس فرستاد.
 از وزاری او رکن‌الدین صلاح کرمانی بود و عمیدالدین ابونصر افزری. [و
 قاضی القضاة شرف‌الدین حسین و اولاد او]. ^(۲)
 و از آثار اتابک سعد، مسجد جامع جدید است که عالی تر و رفیع تر از آن بنا
 در شیراز نیست، و رباط شهر الله که بر سر راه عراق ساخته است و آن
 را «کرک» گویند و وقفهای بسیار برگزندگان کرده.
 مدت ملک او بیست و نه سال بود ^(۳)

اتابک مظفرالدین قتلغ خان ^(۴) ابوبکر بن سعد ^(۵)

پادشاهی بود جهان آرای شرع پرور دیندار، مؤید بتایید ربانی و موفق به
 توفیق یزدانی. اخبار عدل او در اقصی مشارق متواتر گشته و آثار فضل او در
 اطراف مغارب متظاهر شده و جلالت قدر او همگان را مقرر و نباهت ذکر او
 جهانیان را معلوم شده، پارسی که از دویست سال باز خراب گشته بود به
 سبب محاربات شبانکاره با آل بویه و سلجوق و قدوم کلجه ^(۶) و غیاث‌الدین،
 در ایام اتابک ابوبکر چون عروسی به یمن دولت و حسن معدلت او آراسته
 شد و از اقالیم زمین، اکابر و افاضل، احرام خدمتش بسته داشتند و بسیاری از
 جزایر و سواحل چون بحرین و قطیف و قیش و اندراوی بگشود و در بعضی از
 بلاد هند به القاب شریفش خطبه کردند.

نکنند (لغت نامه دهخدا)

۱- فقط در الف و چاهی و د.

۲- فقط در گ.

۳- از سال ۵۹۳ تا سال ۶۲۳ هجری قمری

۴- قتلغ به زبان مغولی یعنی پادشاه سعید.

۵- الف: «ابوبکر عبدالله سعد»، ج و گ: «ابوبکر عبدالله بن سعد»، ب: «ابوبکر بن عبدالله بن سعد»

۶- نصره‌الدین کلجه یکی از دو پسر هزار اسب از امرای لرستان بود. پدر او هزار است در سال ۶۲۶ تا اناکان فارس

بر سر تصرف قلعه منگنت (در جنوب غربی مالیر حالیه) زد و خورد نمود و دامنه منصرفات خود را تا برد یکی

اصفهان بسط داد (تاریخ مغول، ص ۲۲۲).

واز آثار او آن است که اربطه و معابر و مدارس و مساجد شیراز که خراب گشته بود تمامت مأمور گردانید [و رباط شیخ کبیر ابو عبدالله الخفیف را عمارتی نیکو کرد.^(۱)] و دارالشفائی نیکو در شیراز بساخت و بسیار رباطها و بقعه های خیر در اطراف بناکرد مثل رباط مظفری بیضا و رباط مظفری ابرقوه و مظفری فاروق و رباط مظفری سربند [و پولی که بر بند میناست]^(۲) و رباط مظفری خایز^(۳) که بر سر راه سواحل است [و در شهر، سقایه مظفری و بازارها و خانه ها بناکرد]^(۴) و به موافقت او جمله اعیان مملکت و ارکان دولت بقعه ها ساختند.

و دو امیر داشت که قطب مملکت و مدار سلطنت او بودند: مقرب الدین ابوالمفاخر مسعود و فخرالدین ابوبکر. مآثر و محامد ایشان مشهور است و خیرات و موقوفات بسیار کرده اند.^(۵) [و این امیر مقرب الدین مردی سعید خیر بود و هرگز در پی قصد و ایذای هیچ آفریده نبود بلکه چون بر اعادی دست یافتی ضیع^(۶) ایشان به عفو و مرحمت مقابل کردی. لاجرم در مضایقی که خلاصی از آن مستحیل می نمود به فضل یزدانی رهائی می یافت و هرکس که در قمع او کوشیدی عن قریب به فضیحتین وجهی مدمر و مقهور گشتی. در ثانی عشر جمادی الآخر سنة خمس و ستین و ست مائه به جوار حق پیوست]^(۷). [و به رباط خویش که به جوار جامع عتیق شیراز ساخته مدفون

۱- الف و ب و گ ندارند.

۲- فقط در ب.

۳- در تاریخ گزیده، «جابر».

۴- فقط در س و د.

۵- و سه امیر داشت که قطب مملکت و مدار سلطنت او بودند: امیر سیف الدین ترک و امیر فخرالدین ابوبکر بن نصر و امیر مقرب الدین ابوالمفاخر مسعود، و بعد از آن امیر سیف الدین ترک، چهره روزگار خود به کمال تقوا بیاراست و با صلحا پیوند کرد و گوشه گرفت و از آن امیر فخرالدین ابوبکر جان بند گشت که هیچکس از وی به خدمت اتابک نزدیکتر نبود (فقط در نسخه د).

۶- ضیع جمع ضیاع است و یک از معانی ضیاع، هلاک است (لغت نامه دهخدا)

۷- در چاپی و ج و ب و گ.

گشت و در برابر آن رباط، مدرسه‌ای ساخته و در جوارش دارالشفاء، و بر در مسجد جامع جدید، دارالحدیث، و بر سر راه بغداد، رباطی که به «زریان» معروف است و مرگذرندگان را بر آن وقفها کرده و خیرهای دیگر دارد.^(۱)

و قضای تمامت ممالک فارس در ایام اتابک ابوبکر به قاضی القضاة سعید جمال‌الدین ابوبکر مصری اولاً و به قاضی القضاة اعظم امام‌الدین ابوالقاسم عمر بن محمد البیضاوی - رحمه الله - آخراً مفوض بود و حسن صنیع و مساعی ایشان در اقامت شرع و اعلاء دین، جهانیان را معلوم است. مدت ملک اتابک ابوبکر [سی و پنج] سال بود.^(۲)

[و از وزرای بزرگ فقیه شرف‌الدین بود و صاحب ماضی اصیل‌الدین محمد که پسرش صاحب معظم نظام‌الدین ابوبکر از اواخر ایام اتابک ابوبکر، قطب دیوان و دستور دارالملک ایران است]^(۳)

اتابک مظفرالدین سعد بن ابی بکر

چون پدرش وفات یافت او در شهر طبرتور^(۴) بود از ولایت براهان(۵) بر سر راه رنجور بود، از جانب اردو بازگشته در خدمت خان آمد. بعد از دوزاده روز که سکه و خطبه به نام او مزین و محلی گشت درگذشت. وی را به شیراز آوردند و قرب درب دولت، منکوحه او ترکان خاتون مدرسه‌ای عالی ساخته بود به نام اتابک پسرش، آنجا مدفون است.^(۵)

اتابک مظفرالدین محمد بن سعد

- ۱- درب و ج.
- ۲- از سال ۶۲۳ تا سال ۶۵۹ هجری قمری.
- ۳- فقط درگ.
- ۴- د: «نبریز»، چاپی: «نور».
- ۵- متن فقط در د. بقیه نسخ: «چون پدرش وفات یافت او در شهر طبرنور رنجور بود و بعد از دوازده روز که حطه و سکه به نام او مزین گشت درگذشت».

چون پدرش وفات یافت او کودک بود و مادرش ترکان به سبیل نیابت پادشاهی می کرد. بعد از دو سال و هفت ماه گلبرگ عمرش ناشکفته فروریخت. (۱)

اتابک مظفرالدین محمدشاه بن سلغرشاه بن سعد زنگی

چون اتابک محمد درگذشت لشکر بروی جمع شدند و مدت هشت ماه پادشاهی کرد. بعد از آن ترکان - مادر اتابک محمد - باجمعی از امراء اتفاق کردند و روز جمعه دهم رمضان اتابک درخانه وی رفت و او را دستگیر کردند.

اتابک مظفرالدین سلجوق شاه بن سلغرشاه

مردی بغایت نیکو صورت بود و مادرش از نژاد سلاطین آل سلجوق بود و از محمد شاه بزرگتر بود، و چون اتابک محمد درگذشت وی در قلعه محبوس بود و در آن نزدیکی که محمدشاه اسیرگشت وی از قلعه اصطرخ بگریخت و جمعی از حشم بر وی گرد آمدند و بدین سبب که محمدشاه را بازداشتند ملک او رامیسرشد.

مدت پنج ماه پادشاهی کرد و بعد آن از لشکر مغول و ملوک اطراف به حکم هولاکوخان به جنگ وی آمدند و او بر لشکر اعتماد نداشت، بگریخت. امیر مقربالدین بعد از گریختن او پذیره لشکر مغول رفت و شیراز را حمایت کرد و نگذاشت که ایشان را آسیبی رسد. از آن است که اهل فارس او را دوست دارند و تعظیم کنند. پس لشکر از پی اتابک سلجوق شاه به کازرون رفتند و لشکر او از جنگ گاه بگریختند و با او چند سوار معدود بایستادند و جنگ کردند و ملک ایچ و ملکی از کرمان با جمعی دیگر بکشتند. بعد از آن به مسجد

۱- از سال ۶۵۹ تا سال ۶۶۱ هجری قمری.

رفت و روز دیگر جنگ کردند و خلقی بسیار کشته شدند. به آخر الامر اسیر شد و به قصاص کشته شد. از وی دختری بماند وزن ملک شبانکاره شد. وعلاءالدوله برادر ترکان را که ملک یزدبود در آن جنگ زخم زدند و بدان درگذشت.

اتابک مظفرالدین ابش بنت سعد بن ابی بکر

در سنه اثنین و ستین و ست مائه پادشاهی یافت و رایت شاهنشاهی برافراشت و در شهر سنه ست و ثمانین و ست مایه در آذربایجان از دارفنا به دار بقار حلت کرد و در شهر تبریز مدفون است.^(۱) [ایزد تعالی و تقدس این مملکت را در سایه چتر رفیع او سالهای فراوان از نکبت حوادث مصون و محروس دارد بمنه و کرمه].^(۲) [و امروز از نژاد اتابک زنگی وی مانده است و خواهرش سلقوم خاتون، و دختر اتابک سلجوق شاه را ملک المعظم جلال الدین ارقم ملک خان (؟)].^(۳)

۱- از سال ۶۶۲ تا سال ۶۸۶ هجری قمری.

۲- فقط در نسخه های الف و د و گ.

۳- فقط در گ.

طایفه هشتم

خوارزمیان

ایشان را «خوارزمشاه» گویند. مدت ملک ایشان صد و بیست و هشت سال و عدد ایشان هشت نفر^(۱). هذه اسمائهم وانسابهم:

خوارزمشاه محمد انوشتکین [سی سال خوارزمشاه بود].

خوارزمشاه اتسز بن محمد [بیست و نه سال پادشاهی کرد].

خوارزمشاه [ایل] ارسلان بن اتسز [شانزده سال پادشاهی کرد].

خوارزمشاه سلطانشاه بن [ایل] ارسلان [یک سال پادشاه بود].

خوارزمشاه علاءالدین تکش بن [ایل] ارسلان [حدود هشت سال

پادشاهی کرد].

خوارزمشاه محمد بن تکش [بیست و یک سال پادشاهی کرد].

سلطان جلال الدین بن محمد [یازده سال پادشاهی کرد].

سلطان غیاث الدین محمد بن جلال الدین.

خوارزمشاه محمد انوشتکین

بنده میکائیل سلجوقی بود و چون برکیارق پادشاهی خراسان به امیر [داد] حبشی بن التون تاق تفویض کرد او محمد بن انوشتکین را به خوارزم فرستاد و او را «خوارزم شاه» نام کرد. و این حال در سنه تسعین و اربع مائه بود و او عدل و راستی و مرحمت پیش گرفت و علما و صلحارا تعظیم و

۱- تاریخ گزیده: «نه تن مدت ملکشاه صد و سی هشت سال»، گ: «هفت نفر».

ترحبیب کردی و در باره همگنان احسان و شفقت فرمودی. لاجرم پادشاهی آن صوب بروی و براولاد وی سالها مقرر ماند.^(۱)

خوارزمشاه اتسز بن محمد

سالها بعد از پدر پادشاهی کرد و هیچ قدر از جاده عدل و اتباع پدر انحراف ننمود. در سنه احدی و خمسین و خمس مائه به دارالبقا رحلت کرد.^(۲)

خوارزمشاه [ایل] ارسلان بن اتسز

چون پدرش وفات یافت او به حکم وراثت، زمام مملکت به دست فرو گرفت و بسی از خراسان و ماوراءالنهر در تصرف آورد و به سبب ضعف سلجوقیان او را استقلالی تمام ظاهر گشت. در سنه ثمان و خمسین و خمس مائه وفات یافت.^(۳)

خوارزمشاه سلطان شاه بن ایل ارسلان

او از علاءالدین کوچتر بود اما اکابر با وی متفق بودند و او را بر تخت نشاندند. علاءالدین بر او خروج کرد. سلطان شاه بگریخت و به غزنه رفت و از سلطان غیاث الدین غوری مدد خواست. او مدد نکرد. چون از وی مایوس گشت به ختارفت و از آنجالشکر بستد و به خوارزم مراجعت کرد و به نزدیک شهر فرود آمد. علاءالدین جیحون برایشان بگشود. نزدیک مرو شدند و از آن جایگه باز مراجعت کردند. علاءالدین بگریخت و پادشاهی سلطان شاه را مسلم شد تا سلخ رمضان سنه تسع و ثمانین و خمس مائه وفات یافت.^(۴)

۱- قطب الدین محمد بن انوشکین از سال ۴۹۰ تا ۵۲۱ هجری قمری سلطنت کرد.

۲- از ۵۲۱ تا ۵۵۱.

۳- از ۵۵۱ تا ۵۶۸.

۴- چند ماه بیشتر سلطنت نکرد.

خوارزمشاه علاءالدین تکش بن ایل ارسلان

بعد از وفات برادر، ملک بروی قرار گرفت و دولت سلجوقیان به انجام رسید و کار او ارتفاع گرفت و تمامت خراسان او را مسلم گشت.^(۱)

سلطان محمد بن تکش

دولت این دودمان در ایام او به ذوره اعلا رسید و کوکب طالع او بغایت ارتفاع پیوست. بلاد ماوراء النهر مسخر کرد و به جانب آذربایجان و عراق و حوالی بغداد نهضت فرمود و هیچ آفریده‌ای با او طریق مقاومت نسپرد. پس چون مراجعت کرد آفتاب دولتش آهنگ غروب نمود. لشکر مغول از جانب مشرق بروی خروج کردند. میان ایشان چند نوبت محاربت افتاد. به آخر سلطان منهزم گشت و به آذربایجان افتاد و وفات یافت.^(۲)

سلطان جلال‌الدین بن محمد

چون لشکر خوارزمشاه منهزم شد و متفرق گشتند او به جانب هند رفت و لشکر مغول نیز کماهی حال معلوم نداشتند و از بسیاری لشکر طرفین، کار برهمگنان شوریده شد و مراجعت کردند. پس سلطان جلال‌الدین چون شنید که مغول برگشت، مراجعت کرد و به پارس آمد و اتابک سعد را بدید و از آن جایگاه به بغداد رفت. وقاضی بهاء‌الدین کازرونی و عماد‌الدین عزیزان از پیش رفته بودند و تصالحی کرده. پس روی به اخلاط نهاد و مدت چهارماه آن جایگاه در حصار داشت. بعد از آن بگشود و قتل به افراط کرد و از آنجا عزم آذربایجان کرد و اتابک ازبک بن محمد بن ایلدگز از وی بگریخت و به قلعه [النجق]^(۳) التجا کرد. سلطان جلال‌الدین در شهر تبریز اقامت کرد. مدتی آن

۱- از ۵۶۸ تا ۵۹۶.

۲- از ۵۹۶ تا ۶۱۷.

۳- فقط در چاپی.

جایگه بیود. پس متوجه گرج شد و شهر تفلیس و چند شهر دیگر بگشود. آخر الامر به موغان رفت و از مغول هیچ خبر نیافت. به عیش و طرب و لهو مشغول شد. ناگاه لشکر مغول به وی رسیدند. اعوان و اتباع او جمله متفرق شدند. او بگریخت و کماهی حال او معلوم نشد. چنین گویند که در راه موصل اکراد بر ایشان افتادند، ایشان را نشناختند. در لباس و زینت ایشان طمع کردند و ایشان را به قتل آوردند. زن او ملکه خاتون به جانب شام^(۱) افتاد. اتابک سعدبن ابوبکر کس فرستاد و او را باز به شیراز آورد.^(۲)

سلطان غیاث الدین محمد بن جلال الدین

بعد از واقعه پدر به شیراز آمد و غارت کرد و از آن جایگه به کرمان رفت. چنین گویند که براق صاحب که اول سلاطین کرمان است و از نبیره ملوک ماوراءالنهر است او را هلاک کرد.

۱- ب: «روم».

۲- از ۶۱۷ تا ۶۲۸ هجری قمری.

طایفه نهم

مغول

مقدم و مقتدای ایشان چنگیز خان بود و در سنهٔ اربع عشر و ست مائه لشکراو بر خوارزمشاه خروج کردند و او و اولاد او اکثر ممالک ترک و ختا و ایران زمین گشودند و ممالک ملوک را مسخر کردند و از اولاد او که در ایران زمین حکم کردند و ممالک گشودند هولاکو خان بود.

هولاکو خان

مردی دلیر صاحب رای بود و تمامت ممالک عراق و عراقین و بغداد مسخر کرد و خلیفه مستعصم بالله بر دست او هلاک گشت و در سنهٔ ثمان و خمسین و ست مائه وفات یافت.^(۱)

اباقاخان

این زمان پسر او باقاخان پادشاه ایران و بلاد روم به عدل و رافت میلی تمام دارد و دربارهٔ مسلمانان عنایتی وافر. مدار ملک او برامیر کبیر سوغنجاق آقا - زیدعدله - است که نایب او و حاکم مطلق است به تخصیص فارس و بغداد بدو تعلق دارد و سیرتی پسندیده و منقبت و معدلتی هرچه تمامتر دارد و بر زبان همگنان شکر و مدح او جاری است. و صاحب عادل

۱- گ : «و این زمان پسر او شاه جهانگشای عادل رأی اباقاخان که پادشاه ایران زمین و بلاد روم است». و نسخهٔ گ بدون تاریخ در اینجا تمام می‌شود.

شمس‌الدین محمد بن‌الصاحب‌السعید بهاء‌الدین‌الجوینی که صاحب‌دیوان‌ممالک است و ابا عن‌جد از صنایع‌خراسان بوده و در ایام‌سلطین‌ماضی، حل و عقد‌خراسان در تصرف‌ایشان بود امروز درگاه او سلطین‌ایران را انجمنی است، و کامکاری‌ای که او را در ممالک‌ایران دست‌داده از هیچ‌آفریده از وزیر و دستور نشان‌نداده‌اند و با آن که از اول‌نشو و ریعان‌صبی به تکفل‌مصالح‌ممالک مشغول بوده انواع‌کمالات‌علوم و فضایل را ملکه^(۱) کرده و در تاسیس‌قواعد‌خیرات و ازاحت‌مواد‌شر و رعایت‌اسلام و مسلمانان و تفقد‌احوال‌فضلا و ترحیب‌علما، قصب‌السبق از متقدمان و متاخران ربوده، امروز اهل‌اسلام را از سلطین و ملوک و وزرا و علما و کافه‌طوائف، درگاه او مقصد‌معین است، و کاینات را به نظر‌عنایت او که شامل‌حال‌عالمیان است احتیاج از حضرت رب‌العزة مسئول است که تا ابد‌الدهر همچین پاینده باشد. بمحمد و اله الطیبین الطاهرین و انصاره المومنین و عترته من آل یاسین.^(۲)

۱- ج: «حیازت»، چاپی: «کسب».

۲- نسخه الف تاریخ‌کتابت ندارد. تاریخ‌نسخه ج چنین است. «علفها الففیر الی‌الله تعالی محمدس حسین‌الکازرونی فی‌اواخر‌رجب‌المرجب‌لسنة ثمان و اربعین و سبع مائه هجرية الفمربة». من هم تاریخ‌کتابت ندارد تاریخ‌کتابت نسخه د چنین است: «تم‌الکتاب‌المستطاب‌المسمى بنظام‌التواریخ‌من‌تصنیفات‌الحصرة‌القاصی‌البیضاوی از دست (۲) اضعف‌عبادالله و المعنفر‌بالنسی‌الله‌ففیر‌حفیر‌عبدالعلی‌س‌ملایحی فی تاریخ‌شهر‌ربیع‌الاول سنة ۱۱۰۱ من‌نمانم‌ابن‌بماندبادگار». گ هم تاریخ‌کتابت ندارد.

منابع تصحیح

- ۱- الاعلام، خیرالدین زرکلی.
- ۲- البداية و النهاية، ابن کثیر، مصر، ۱۳۵۱-۱۳۵۸.
- ۳- برهان قاطع، محمد حسین بن خلف تبریزی برهان، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۱.
- ۴- تاریخ ایران، استاد فقید عباس اقبال آشتیانی، انتشارات خیام، چاپ ششم، ۱۳۷۰.
- ۵- تاریخ ایران باستان، حسن پیرنیا مشیرالدوله، دنیای کتاب، ۱۳۷۳.
- ۶- تاریخ بناکتی، (روضه اولی الالباب فی معرفة التواریخ و الانساب)، فخر بناکتی، به کوشش دکتر جعفر شعار، انجمن آثار ملی، ۱۳۴۸.
- ۷- تاریخ سیستان، مجهول المؤلف، خاور، ۱۳۱۴.
- ۸- تاریخ طبری، محمد بن حریر طبری، مکتبه خیاط، بیروت.
- ۹- تاریخ گزیده، حمدالله مستوفی، به تصحیح دکتر عبدالحسین نوائی، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۳۳.
- ۱۰- تاریخ مغول، استاد فقید عباس اقبال آشتیانی، انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۴۱.
- ۱۱- تاریخ یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب (ابن واضح یعقوبی)، ترجمه محمدابراهیم آیتی، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، دو جلد، ۱۳۶۲.

- ۱۲- تجارب السلف، هندو شاه بن سنجر بن عبدالله صاحبی نخبوانی، به تصحیح استاد فقید عباس اقبال آشتیانی، کتابخانه طهوری، ۱۳۵۷.
- ۱۳- تعلیقات نقض، تألیف شادروان دکتر میرجلال الدین محدث ارموی، دو جلد، انتشارات انجمن آثار ملی، ۱۳۵۸ ش.
- ۱۴- حبیب السیر، خواندمیر، کتابخانه خیام، ۱۳۳۳.
- ۱۵- حدود العالم من المشرق الی و المغرب: مجهول المؤلف، به کوشش دکتر منوچهر ستوده، کتابخانه طهوری، ۱۳۶۲ ش.
- ۱۶- دائرة المعارف فارسی (جلد اول به سرپرستی دکتر غلامحسین مصاحب)، سه جلد، انتشارات فرانکلین، ۱۳۴۵.
- ۱۷- شیراز نامه، معین الدین احمد بن ابی الخیر زرکوب شیرازی، به کوشش اسماعیل واعظ جوادی، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۰.
- ۱۸- طبقات سلاطین اسلام، استانی لین پول، ترجمه استاد فقید عباس اقبال آشتیانی.
- ۱۹- فارس نامه، ابن بلخی، توضیح و تحشیه از دکتر منصور رستگار فسائی، بنیاد فارس شناسی، ۱۳۷۴.
- ۲۰- فارس نامه ناصری، حاج میرزا حسن حسینی فسائی، تصحیح و تحشیه از دکتر منصور رستگار فسائی، دو جلد، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۷.
- ۲۱- فرهنگ فارسی، دکتر محمد معین، انتشارات امیرکبیر.
- ۲۲- فرهنگ نفیسی، مرحوم دکتر علی اکبر نفیسی، کتابفروشی خیام، ۲۵۲۵ ش.
- ۲۳- کشف الاسرار و عده الابرار، ابوالفضل رشیدالدین میبدی، به سعی و اهتمام علی اصغر حکمت، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۱-۱۳۳۹.
- ۲۴- لغت نامه، علی اکبر دهخدا.

- ۲۵- مآثر الملوك (به ضمیمه خاتمه خلاصه الاخبار و قانون همایونی)، خواند میر، به تصحیح میرهاشم محدث، مرکز خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۲.
- ۲۶- مجمع الانساب (نیمه اول)، محمد بن علی بن محمد شبانکاره‌ای، به تصحیح میرهاشم محدث، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۱.
- ۲۷- مجمل التواریخ و القصص، مجهول المؤلف، به تصحیح ملک الشعراء بهار، کلاله خاور ۱۳۱۸ ش.
- ۲۸- النقض، عبدالجلیل قزوینی رازی، به تصحیح روان شاد دکترا سیدجلال الدین محدث ارموی، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۸.
- ۲۹- یادگار (مجله)، مدیر مسئول: عباس اقبال آشتیانی.

فہرستہا

اشخاص

مکانہا

طائفہ ہا

کتابہا

لغات نادر

فہرست اشخاص

ابو اسحاق فیروز آبادی (شیخ): ۲۷	آ
ابوبکر (قاضی): ۲۷	آدم: ۳، ۵، ۶، ۷، ۱۴
ابوبکر باقلانی: ۱۰۱	آذرمی دخت بنت پرویز: ۳۷، ۵۴
ابوبکر بیضاوی (قاضی): ۱۰۱	ا
ابوبکر بن ابی قحافہ: ۵۷، ۵۸، ۵۹	ابا قاخان مغول: ۱۳۲، ۱۳۳
ابوبکر بن سعد زنگی: ۱۱۹، ۱۲۳	ابراہیم (ع): ۱۵
ابوجہل: ۵۸	ابراہیم بن احمد (متقی باللہ): ۷۸
ابو حنیفہ کوفی: ۷۲	ابراہیم بن عبداللہ بن حسن: ۷۲
ابوسعید بن محمد بن مہدی: ۱۰۵	ابراہیم بن محمد بن علی: ۷۱
ابوسعید خسرو شاہ: ۹۹	ابراہیم بن مسعود غزنوی: ۹۲، ۹۵
ابوسلمہ خلال: ۷۱	ابراہیم بن مقتدر (متقی باللہ): ۷۰
ابوطالب بن عبدالمطلب: ۵۸	ابراہیم بن مہدی: ۷۴
ابوطاہر دیلمی: ۱۰۱	ابراہیم بن ولید: ۶۵، ۶۸
ابوالعباس دیلمی: ۱۰۰	ابش بنت سعد: ۱۱۹، ۱۲۷
ابوالعباس سفاح: ۶۹، ۷۱، ۷۲	ابن الترمذی: ۸۳
ابوعبداللہ خفیف: ۱۰۱، ۱۲۱	ابن الزبیر ← عبداللہ بن زبیر
ابوعبداللہ محمد (امام): ۲۷	ابن عباس: ۱۰، ۱۱
ابوعلی مشکویہ: ۱۶	ابن قصاب وزیر: ۸۲
ابوعلی نسوی: ۱۰۱	ابن ملجم: ۶۱
ابوعلی بن عماد لدین اللہ: ۹۹	ابن یامین بن یعقوب: ۲۲
ابوعلی بن کیخسرو دیلمی: ۱۰۶	

- ابوالقاسم انماطی: ۷۷
 ابوالقاسم بن عزالدولہ: ۱۰۲
 ابو مسلم خراسانی: ۶۷، ۷۲
 ابو منصور فولادستون: ۹۹
 ابو نصر: ۱۲۰
 ابو نصر بن عزالدولہ: ۱۰۲
 ابو یوسف قاضی: ۷۳
 اتسزین محمد خوارزمشاہ: ۱۲۸، ۱۲۹
 احمد بن ابی دواد: ۷۵
 احمد بن اسحاق (قادر باللہ): ۷۰
 احمد بن اسماعیل سامانی: ۸۸، ۸۹
 احمد بن جعفر مقتدر (راضی باللہ): ۷۸
 احمد بن حنبل: ۷۴، ۷۵
 احمد بن طلحہ بن متوکل: ۷۷
 احمد بن عمر بن سریج: ۷۸
 احمد بن متوکل (معمد علی اللہ): ۷۰
 ۷۷
 احمد بن محمد غزنوی: ۹۴
 احمد بن محمد (مستعین باللہ): ۶۹
 احمد بن مستضیٰ (ناصر لدین اللہ): ۷۱
 احمد بن معتصم (مستعین باللہ): ۷۶
 احمد بن مقتدی (مستظہر باللہ): ۷۰
 احمد بن موفق (معتضد باللہ): ۷۰
 اخنوخ بن یزد: ۵، ۸
 ادیس (ع): ۵، ۸، ۹
 ارجاسب ترک: ۲۶
 اردشیر بابک: ۳۴، ۳۵، ۳۷، ۳۸، ۴۳
 ۴۸، ۱۰۴
 اردشیر بن دارا: ۲۹
 اردشیر بن شیروہ: ۳۶، ۵۳
 اردشیر بن هرمز: ۳۶
 اردوان بن اشغان: ۳۳، ۳۷
 اردوان بن بلاشان: ۳۳
 اردوان بن جودرز: ۳۴
 ارسطاطالیس: ۳۰، ۳۱
 ارسلان بن طغرل سلجوقی: ۱۰۸، ۱۱۳
 ارسلان شاہ بن مسعود غزنوی: ۹۲، ۹۵
 ۹۶
 ارفخشذ بن عاد: ۱۵، ۱۸، ۵۷
 ارمانیوس: ۱۰۸
 ارم بن عاد: ۱۸
 ارمیا (ع): ۲۵
 ازبک بن محمد ایلدگز (اتابک): ۱۳۰
 اسرائیل بن سلیمان سلجوقی: ۹۳
 اسطحن: ۳، ۱۲
 اسفندیار بن گشتاسب: ۲۶
 اسقلیبیوس: ۸
 اسکندر مقدونی: ۳، ۱۲، ۲۳، ۲۶، ۲۹
 ۳۰، ۳۸
 اسماء بنت جعدہ: ۶۱

انوش بن شیث: ۵، ۷	اسماعیل سامانی: ۸۷، ۸۸
انوشیروان بن قباد: ۳۶، ۴۸، ۴۹، ۵۴	اسماعیل مزنی: ۷۵، ۷۷
۵۵	اسماعیل بن ابراهیم (ع): ۵۷
ایاز: ۱۱۰	اسماعیل بن احمد سامانی (امیر): ۷۷
ایرج بن فریدون: ۲۰	اسماعیل بن جعفر صادق: ۱۱۵
ایل ارسلان بن استز: ۱۲۸، ۱۲۹	اسماعیل بن نوح سامانی: ۸۸، ۹۱
ایلدگز (اتابک): ۱۱۲، ۱۱۳	اشغان بن دارا: ۳۲
ایلک خان گورکانی: ۹۰	اشک بن اشکان: ۳۲
	اشک بن دارا: ۳۱، ۳۲
ب	اصیل الدین محمد: ۱۲۵
بادان: ۵۲	اغریث (پسر پشنگ): ۲۶
بخت نصرین گیو: ۲۵	افراسیاب بن گرشاسب: ۳، ۱۲، ۱۴
بدرگبیر: ۸۷	۲۰، ۲۱، ۲۴
براق حاجب: ۱۳۱	افریدون بن آبتین: ۱۴، ۱۹، ۲۰
برکیارق سلجوقی: ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۰	افلاطون: ۲۹، ۳۰
۱۲۸	الب ارسلان سلجوقی: ۱۰۵، ۱۰۷
بساسیری: ۷۹، ۸۰	۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۹
بسطام: ۵۱	الب ارسلان سلغری: ۱۲۱
بطلمیوس: ۳۰	الیاس (ع): ۲۳
بقراط: ۲۸	امیرداد حبشی بن التون تاق: ۱۲۸
بکتوزون: ۹۰	امیرویة مسعودی: ۱۰۵
بلاشان بن بلاش: ۳۳	امین عباسی: ۶۹، ۷۴
بلاش بن اشغان: ۳۳	امین الدین کازرونی: ۱۲۲
بلاش بن بهرام: ۳۳	انطخس: ۳۱
بلاش بن فیروز: ۳۳، ۳۶، ۴۶	انماطی (ابوالقاسم): ۷۷

پہلوان (اتابک): ۱۱۲	بلت النصر: ۲۷
پیروز بن یزدجرد: ۴۶	بندویہ: ۵۱، ۵۲
	بوذرجمہر: ۴۸، ۴۹
	بوزابہ (اتابک): ۱۱۲، ۱۲۰
	بوغاشرابی: ۷۵
تاج الدین شیرازی وزیر: ۱۱۲، ۱۲۱	بہاء الدولہ دیلمی: ۷۹، ۹۸، ۱۰۳
تازین ارم: ۱۸	بہاء الدین کازرونی (قاضی): ۱۳۰
تاش فراش: ۱۰۴	بہرام چوبین: ۵۰، ۵۱، ۵۲
ترکان خاتون: ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷	بہرام گور ← بہرام بن یزدجرد
تکش بن ایل ارسلان: ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰	بہرام بن بہرام: ۳۵، ۴۰
تکلہ زنگی: ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۲	بہرام بن بہرام بن بہرام: ۳۵، ۴۰
تورین فریدون: ۲۰	بہرام بن شاپور: ۳۳، ۳۶، ۴۲
توران دخت بنت پرویز: ۳۷، ۵۳	بہرام بن مافنہ: ۱۰۵
	بہرام شاہ بن مسعود غزنوی: ۹۲، ۹۵
ثمود بن ارم: ۱۸	۹۶
	بہرام بن هرمز: ۳۵، ۳۹، ۴۰
	بہرام بن یزدجرد = بہرام گور: ۳۶، ۴۳
	۴۴، ۴۵، ۴۹
	بہمن دخت: ۲۸
	بہمن بن اسفندیار: ۲۳، ۲۷، ۲۸
ج	پ
جاماسب بن فیروز: ۳۶، ۴۷	پام بن نوح: ۱۱
جاماسب بن لہراسب: ۲۷، ۲۸	پرویز بن هرمز: ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳
جدیس بن ارم: ۱۸	پوران دخت بنت پرویز: ۵۴
جرجیس (ع): ۳۲	
جرماغون: ۸۳، ۱۱۸	
جعفر بن احمد بن طلحہ (مقتدر باللہ):	
۷۸	
جعفر بن مسترشد (راشد باللہ): ۷۱	

- جعفر بن معتصم (متوکل علی اللہ): ۶۹، ۷۵
- جعفر بن معتضد (مقتدر باللہ): ۷۰
- جعفر بن یحییٰ برمکی: ۷۳
- جلال الدولہ خسرو دیلمی: ۱۰۳
- جلال الدین ارقم: ۱۲۷
- جلال الدین چاولی: ۱۲۰
- جلال الدین حسن نومسلیمان: ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۱۸
- جلال الدین بن محمد خوارزمشاہ: ۱۲۲، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۱
- جمال الدین ابوبکر مصری: ۱۲۵
- جمشید بن انو جهان: ۱۴، ۱۷، ۱۸، ۱۹
- جودرزین اشغان: ۳۳
- جودرزین نرسی: ۳۴
- حزقیل (ع): ۲۳
- حسن صباح: ۱۰۹، ۱۱۵، ۱۱۶
- حسن بن زید علوی: ۷۶
- حسن بن سهل وزیر: ۷۴
- حسن بن علی (ع): ۶۱
- حسن بن محمد زعفرانی: ۷۷
- حسن بن محمد ملحد: ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷
- حسن بن محمد مستنجد (مستضیٰ): ۷۱
- حسین بن علی (ع): ۶۲، ۶۳
- حسین بن علی بن حسن علوی: ۷۳
- حفص الفرد: ۷۵
- حمزہ بن عبدالمطلب: ۵۸
- حوا: ۵، ۶، ۱۰
- چنگیزخان مغول: ۸۲، ۱۳۲
- حاتم طائی: ۱۲۲
- حاسم بن ارم: ۱۸
- حام بن نوح: ۱۰، ۱۱
- حام بن یافث: ۱۵
- حجاج بن یوسف ثقفی: ۶۵، ۶۶
- خ
- خالد بن ولید: ۶۰
- خالد بن یزید: ۶۶
- خدیجہ بنت خویلد: ۵۷
- خسرو بن اشغان: ۳۳
- خسرو بن بلاش: ۳۳
- خسرو بن هرمز: ۳۶
- خسروشاہ دیلمی (ابوسعید): ۱۰۵

- خسروشاه بن بہرام شاہ غزنوی: ۹۶، ۹۲
 خمارتکین (رکن الدولہ): ۱۲۰
 خمای (خمانی) بنت بہمن: ۲۳، ۲۸
- ز
- زب بن طہماسب: ۲۱، ۲۲
 زب بن لہراسب: ۱۴
 زاہدہ خاتون: ۱۲۰
 زبیر بن عوام: ۶۰، ۶۱
 زبیر بن متوکل (معتز باللہ): ۷۰، ۷۶
 زرافہ کیانی: ۲۴
 زدشت: ۲۵
 زکریا (ع): ۳۲
 زنگی بن مودود: ۱۱۹، ۱۲۱
 زید بن حارثہ: ۵۷
- س
- سابق: ۱۲۱
 ساسان بن بہمن: ۲۸، ۳۷
 سام بن حسن غوری: ۹۶
 سام بن نوح: ۱۰، ۱۱، ۱۵
 سطيح کاہن: ۴۹
 سعدالدولہ (شحنہ بغداد): ۱۰۸
 سعد بن ابوبکر زنگی: ۸۵، ۱۱۹، ۱۲۲
 ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۳۰، ۱۳۱
 سعد بن ابی وقاص: ۵۵، ۶۰
- د
- دارابن داراب: ۲۳، ۲۹، ۳۰، ۳۲
 داراب بن بہمن: ۲۳، ۲۸، ۲۹
 دانیال (ع): ۲۸
 داود (ع): ۲۴، ۲۵
 درہم بن نصر: ۸۶
- ذ
- ذیمقراطیس: ۲۸
- ر
- رامین: ۳۲
 راشد باللہ عباسی: ۷۱، ۸۱
 راضی باللہ عباسی: ۷۰، ۷۸
 ربیع مرادی: ۷۵
 رجاعیم بن سلیمان: ۲۵، ۲۸
 رستم: ۲۲، ۲۴، ۲۶، ۲۷
 رستم فرخ زاد: ۵۴، ۵۵
 رشتن (وزیر دارا): ۲۹
 رکن الدولہ دیلمی: ۹۸، ۹۹، ۱۰۰
 رکن الدین خورشاه: ۱۱۵، ۱۱۸

شاپورین اردشیر: ۳۵، ۳۸، ۳۹	سعد بن عبادہ: ۵۹
شاپورین اشکان: ۳۲	سفاح (ابوالعباس): ۶۹، ۷۱، ۷۲
شاپورین شاپور: ۳۶، ۴۲	سفیان ثوری: ۷۲
شاپورین هرمز: ۳۵، ۴۱	سقراط: ۲۷، ۲۹
شافعی (محمد بن ادیس): ۷۳، ۷۷	سکان شاه = بهرام بن بهرام: ۴۰
شاه آفرید (دختر فیروزین یزد جرد): ۶۷	سلجوق شاه بن سلغرشاه: ۱۱۹، ۱۲۶
شداد بن عملیق: ۱۸، ۱۹، ۲۱	سلطان الدولہ دیلمی: ۹۸، ۱۰۳
شدید بن عملیق: ۱۸	سلطان شاه بن ایل ارسلان: ۱۲۸، ۱۲۹
شرف الدولہ دیلمی: ۹۸، ۱۰۲، ۱۰۳	سلقوم خاتون: ۱۲۷
شرف الدین حسین: ۱۲۳	سلم بن فریدون: ۲۰
شرف الدین شرابی: ۸۳	سلیمان (ع): ۲۴، ۲۵، ۵۷
شعیب (ع): ۲۱	سلیمان بن عبدالملک: ۶۴، ۶۶
شمس الدولہ ابوطاهر محمد: ۱۰۲	سلیمان شاه بن محمد سلجوقی: ۱۱۳
شمس الدین ایلتتمش: ۹۷	سموئیل (ع): ۲۳
شمس الدین جوینی: ۱۳۳	سنجرین ملکشاہ سلجوقی: ۸۲، ۹۵
شہاب الدین ابوبکر: ۲۷	۹۶، ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲
شہاب الدین سہروردی: ۸۲	سنقرین مودود سلفری: ۸۱، ۱۱۹
شہاب الدین غوری: ۹۶، ۹۷	۱۲۰، ۱۲۱
شہربراز: ۵۳	سوغنجاہ آقا: ۱۳۲
شیث بن آدم: ۵، ۶، ۷، ۱۱، ۱۵	سیاوش بن کیکاوس: ۲۴
شیدہ (پسر افراسیاب): ۲۴	سیف الدین غوری: ۹۶
شیروہ بن پرویز: ۳۶، ۵۳، ۵۵	سیف ذی الیزن: ۴۹

ص

صابی: ۹، ۹۹

ش

شاہہ (خاقان ترک): ۴۹، ۵۰

- صاحب بن عباد: ۱۰۱، ۱۰۲
 صدقہ: ۱۱۰
 صمصام الدولہ دیلمی: ۹۸، ۱۰۲، ۱۰۳
 طوس کیانی: ۲۴
 طہمورث بن انو جهان: ۱۴، ۱۶، ۱۷،
 ۳۸

ض

- ضحارین ارم: ۱۸
 ضحاک علوانی: ۳، ۱۲، ۱۴، ۱۵، ۱۶،
 ۱۸، ۱۹

ظ

- ظاہر باللہ عباسی: ۷۱
 ظاہر بامر اللہ عباسی: ۸۳

ع

- عاد بن ارم: ۱۸
 عائشہ بنت ابوبکر: ۵۸، ۶۱
 عباس بن عبدالمطلب: ۵۸، ۶۸
 عبدالرحمن بن عوف: ۶۰
 عبدالرحمن بن ملجم: ۶۱
 عبدالرشید بن محمود غزنوی: ۹۲، ۹۴،
 ۹۵
 عبدالکریم بن فضل (طائع اللہ): ۷۹
 عبدالکریم بن مطیع (طائع اللہ): ۷۰
 عبداللہ بن احمد (مقتدی باللہ): ۷۰
 عبداللہ بن زبیر: ۶۵، ۶۶
 عبداللہ بن علی بن عبداللہ: ۷۲
 عبداللہ بن عمر بیضاوی ← قاضی
 بیضاوی.
 عبداللہ بن قادر (قائم بامر اللہ): ۷۰
 عبداللہ بن محمد بن علی: ۶۷، ۷۱

ط

- طائع اللہ عباسی: ۷۰، ۷۹، ۱۰۲
 طالتوت: ۲۸
 طاہرین حسین ذوالمینین: ۷۴
 طاہرین محمد صفاری: ۸۶، ۸۷
 طسم بن ارم: ۱۸
 طغرل بن ارسلان سلجوقی: ۱۰۸، ۱۱۳،
 ۱۱۴
 طغرل بن سنقر سلغری: ۱۱۹، ۱۲۲
 طغرل بن محمد سلجوقی: ۱۰۷، ۱۱۱،
 ۱۱۲
 طغرل بن میکائیل سلجوقی: ۱۰۴،
 ۱۰۷، ۱۰۸
 طغرل تکین سلجوقی: ۷۹
 طلحہ بن عبداللہ: ۶۰، ۶۱
 طلحہ بن متوکل: ۷۷

عبدالله بن مستنصر (مستعصم بالله):

۷۱

۶۷، ۱۰۰

عبدالله بن مسعود: ۵۷

عبدالله بن مستنصر (مستعصم بالله): ۷۰

عبدالمطلب بن هاشم: ۵۷

عبدالمطلب بن هاشم: ۵۷

عبدالمطلب بن هاشم: ۵۷

عبدالمطلب بن هاشم: ۵۷

عبدالمطلب بن هاشم: ۵۷

عبدالمطلب بن هاشم: ۵۷

عبدالمطلب بن هاشم: ۵۷

عبدالمطلب بن هاشم: ۵۷

عبدالمطلب بن هاشم: ۵۷

عبدالمطلب بن هاشم: ۵۷

عبدالمطلب بن هاشم: ۵۷

عبدالمطلب بن هاشم: ۵۷

عبدالمطلب بن هاشم: ۵۷

عبدالمطلب بن هاشم: ۵۷

عبدالمطلب بن هاشم: ۵۷

عبدالمطلب بن هاشم: ۵۷

عبدالمطلب بن هاشم: ۵۷

عبدالمطلب بن هاشم: ۵۷

عبدالمطلب بن هاشم: ۵۷

عبدالمطلب بن هاشم: ۵۷

عبدالمطلب بن هاشم: ۵۷

عبدالمطلب بن هاشم: ۵۷

عبدالله بن مسعود: ۵۷

عبدالله بن مسعود: ۵۷

عبدالله بن مسعود: ۵۷

عبدالله بن مسعود: ۵۷

عبدالله بن مسعود: ۵۷

عبدالله بن مسعود: ۵۷

عبدالله بن مسعود: ۵۷

عبدالله بن مسعود: ۵۷

عبدالله بن مسعود: ۵۷

عبدالله بن مسعود: ۵۷

عبدالله بن مسعود: ۵۷

عبدالله بن مسعود: ۵۷

عبدالله بن مسعود: ۵۷

عبدالله بن مسعود: ۵۷

عبدالله بن مسعود: ۵۷

عبدالله بن مسعود: ۵۷

عبدالله بن مسعود: ۵۷

عبدالله بن مسعود: ۵۷

عبدالله بن مسعود: ۵۷

عبدالله بن مسعود: ۵۷

عبدالله بن مسعود: ۵۷

عبدالله بن مسعود: ۵۷

عبدالله بن مسعود: ۵۷

عبدالله بن مسعود: ۵۷

عبدالله بن مسعود: ۵۷

فولاد ستون دیلمی (ابومنصور): ۱۰۵

فیثاغورث: ۲۷، ۲۵

فیروز دیلمی: ۵۲

فیروزبن جمشید: ۵۴

فیروز بن هرمز: ۳۳

فیروزبن یزدجرد: ۶۷، ۳۶

فیلقوس: ۳۰

ق

قائم بامرالله عباسی: ۷۰، ۷۹، ۸۰

قابوس بن وشمگیر: ۱۰۱

قابیل: ۹، ۶

قادر بالله عباسی: ۷۰، ۷۹، ۱۰۳

قاضی بیضاوی: ۲

قاورد سلجوقی: ۱۰۵

قاہر بالله عباسی: ۷۰، ۷۸

قبادبن فیروز: ۳۶، ۴۶، ۴۷

قراجه (اتابک): ۱۲۰

قزل ارسلان بن ایلدگز: ۱۱۴

قسطنطین یونانی: ۴۱

قوام الدولہ دیلمی: ۱۰۳

قینان بن انوش: ۵، ۷، ۸

ک

کاوہ آہنگر: ۱۹

غ

غزالی (امام): ۱۱۱، ۱۴

غیاث الدین غوری: ۹۶، ۹۷، ۱۲۹

غیاث الدین محمد خوارزمشاہ: ۱۲۸،

۱۳۱

ف

فارس بن ساسان: ۵۴

فتح بن خاقان: ۷۶

فخرالدولہ دیلمی: ۹۳، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۱

فخرالدین ابوبکر: ۱۲۴

فخرالدین محمد بن علی: ۲۷

فخرالدین نصر بن علی بن علی المریمی:

۱۲۱

فرخ زادبن پرویز: ۳۷، ۵۵

فرخ هرمز: ۵۴

فرعون: ۲۱

فرنگ = فرانک (دختر بہمن): ۲۸

فریدون ← افریدون

فضل بن جعفر (مطیع لله): ۷۹

فضل بن مستظہر (مسترشد بالله): ۷۰

فضل بن مقتدر (مطیع لله): ۷۰

فضلوئے شبانکارہ: ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۱۹،

۱۲۰

مالک مدنی: ۷۲	کرمانشاه = بهرام بن شاپور: ۴۲
مأمون عباسی: ۱۶، ۶۹، ۷۳، ۷۴، ۷۵	کسری خرهان: ۳۷، ۵۴
مانی: ۳۹، ۴۰	کسری بن قباد: ۳۷، ۵۴
ماہویہ: ۵۵	کلجہ (نصرۃ الدین): ۱۲۳
متقی باللہ عباسی: ۷۰، ۷۸	کنعان بن نوح: ۱۰
متوشلخ بن اخنوخ: ۵، ۹	کیابزرگ امید: ۱۱۵، ۱۱۶
متوکل علی اللہ عباسی: ۶۹، ۷۵	کیخسرو بن سیاوش: ۲۳، ۲۴، ۳۲
مجدالدولہ دیلمی: ۹۸، ۱۰۲	کیرس: ۲۸
محمد خوارزمشاه (سلطان): ۱۲۸، ۱۲۹	کیقباد کیانی: ۲۳
محمد بن ادیس شافعی: ۷۳	کیکاوس کیانی: ۲۳، ۲۴، ۲۵
محمد بن ایلدگز: ۱۱۴	کیونمرث پیشدادی: ۱۴، ۱۵
محمد بن بزرگ امید: ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷	
محمد بن تکش: ۸۲، ۹۷، ۱۲۲، ۱۲۸	گ
۱۳۰	گرشاسب: ۲۱، ۲۲
محمد بن تومرت: ۸۱	گشتاسب بن لهراسب: ۲۳، ۲۵، ۲۶، ۲۷
محمد بن حسن (والی بیت المال): ۷۳	گیوبن گودرز: ۲۴
محمد بن حسن ملحد: ۱۱۵، ۱۱۷	
محمد بن خالد قسری: ۶۷	ل
محمد بن سعد زنگی: ۱۱۹، ۱۲۵، ۱۲۶	لقمان حکیم: ۲۴، ۲۵
محمد شاه بن سلغرشاه سلغری: ۱۱۹	لمک بن متوشلخ: ۵، ۹، ۱۰، ۱۱
۱۲۶	لهراسب بن کیخسرو: ۲۳، ۲۵، ۲۶
محمد بن طاهر (امیر): ۸۶	لیث صفار: ۷۷
محمد بن عبدالله (ص): ۲، ۴۹، ۵۲، ۵۷	
۵۸	م
محمد بن عبدالله بن حسن: ۷۲	مأجوج: ۱۰

- محمد بن متوکل (منتصر باللہ): ۶۹، ۷۶
محمد بن محمود سلجوقی: ۱۰۷، ۱۱۳
محمد بن محمود غزنوی: ۹۲، ۹۳، ۹۴
محمد بن مستظہر (مقتفی باللہ): ۷۱
محمد بن مسعود سلجوقی: ۱۰۸
محمد بن معتضد (قاہر باللہ): ۷۰، ۷۸
محمد بن مقتدر (راضی باللہ): ۷۰
محمد بن ملکشاہ سلجوقی: ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۲
محمد بن ناصر (ظاہر باللہ): ۷۱
محمد بن واثق (مہدی باللہ): ۷۰، ۷۶
محمد بن ہارون (معتصم باللہ): ۶۹، ۷۵، ۷۷
محمد بن یحییٰ (امام): ۱۱۱
محمد بن یحییٰ شبانکارہ: ۱۰۴
محمد بن یوسف ثقفی: ۶۶
محمود بن سبکتکین غزنوی: ۷۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۱۰۲
محمود بن محمد سلجوقی: ۸۰، ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۱۱
محمود بن ملکشاہ سلجوقی: ۱۰۹
مدبر الملک عجمی: ۱۱۱
مدین بن اسماعیل: ۲۱
مرتد بن شداد: ۱۹
مرتضیٰ حنفی (قاضی): ۱۲۰
مروان بن حکم: ۶۴، ۶۶
مروان بن محمد حمار: ۶۵، ۶۸، ۷۱، ۷۲
مریم (دختر قیصر): ۵۲
مزدک: ۴۷، ۴۸
مسترشد باللہ عباسی: ۷۰، ۸۰، ۸۱
مستضیٰ بنور اللہ عباسی: ۷۱، ۸۲
مستظہر باللہ عباسی: ۷۰، ۸۰
مستعصم باللہ عباسی: ۷۱، ۸۳، ۱۳۲
مستعین باللہ عباسی: ۶۹، ۷۶
مستکفی باللہ عباسی: ۷۰، ۷۸، ۷۹
مستنجد باللہ عباسی: ۷۱، ۸۲
مستنصر باللہ عباسی: ۷۱، ۸۳
مستنصر اسماعیلی: ۱۱۶
مسروق ابرہہ: ۴۹
مسعود بن ابراہیم غزنوی: ۹۲، ۹۵
مسعود بن محمد سلجوقی: ۸۱، ۱۰۷، ۱۱۲
مسعود بن محمود غزنوی: ۹۲، ۹۳
مسعود بن محمود سلجوقی: ۱۲۱
مسعود بن ملکشاہ: ۱۱۲
مسعود بن مودود غزنوی: ۹۲، ۹۴
مشکویہ (ابوعلی): ۱۶
مطیع اللہ عباسی: ۷۰، ۷۹
مظفر بن یاقوت: ۹۹

- منصور دو انیقی: ۶۹، ۷۲
- منصور بن ظاہر (مستنصر بالله): ۷۱، ۸۳
- منصور بن مسترشد (راشد بالله): ۸۱
- منصور بن نوح سامانی: ۸۸، ۹۰
- منکوبرس (اتابک): ۱۲۰
- منگوقاآن: ۱۱۸
- منوچہر بن میشخوریار: ۱۴، ۱۵، ۲۰، ۲۱، ۱۰۴
- مودود بن مسعود غزنوی: ۹۲، ۹۴
- موسی (ع): ۱۵، ۲۱
- موسی بن مہدی ہادی: ۶۹، ۷۳
- مؤید الدولہ دیلمی: ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۵۲
- مہدی بالله عباسی: ۷۰، ۷۶
- مہدی عباسی (محمد بن عبد اللہ): ۶۹، ۷۳، ۷۲
- مہدی بن عبد اللہ بن محمد: ۷۲
- مہلائیل بن قینان: ۵، ۸
- میکائیل سلجوقی: ۱۲۸
- ن
- ناصر الحق اطروش: ۹۹
- ناصر الدین سبکتکین غزنوی: ۹۰، ۹۳
- ناصر الدین شیرازی (قاضی): ۱۲۰
- ناصر الدین اللہ عباسی: ۷۱، ۸۲
- معاویہ بن ابوسفیان: ۶۱، ۶۲، ۶۴، ۶۵
- معتز بالله عباسی: ۷۰، ۷۶
- معتصم عباسی: ۶۹، ۷۵
- معتضد بالله عباسی: ۷۰، ۷۷، ۸۷
- معمد علی اللہ عباسی: ۷۰، ۷۷، ۸۶
- معز الدولہ دیلمی: ۷۹، ۹۸، ۱۰۰
- معین الدین کیکی (شیخ): ۱۲۱
- مفتاح الخیر ← سلیمان بن عبد الملک
- مقتدر بالله عباسی: ۷۰، ۷۸، ۷۹
- مقتدی بالله عباسی: ۷۰، ۸۰
- مقتفی لامر اللہ عباسی: ۷۱، ۸۱
- مقرب الدین ابوالمفاخر مسعود: ۲۸، ۱۲۴، ۱۲۶
- مکتفی بالله عباسی: ۷۰، ۷۷
- ملک الرحیم دیلمی: ۹۸، ۱۰۴
- ملک خاتون: ۱۲۲
- ملکشاه بن الب ارسلان سلجوقی: ۸۱، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۳، ۱۲۰، ۱۲۱
- ملکشاه بن محمود سلجوقی: ۱۰۷، ۱۱۲
- ملکشاه بن محمود سلجوقی: ۱۲۰
- ملکہ خاتون (زن سلطان جلال الدین): ۱۳۱
- منتصر بالله عباسی: ۶۹، ۷۶
- منذر بن نعمان: ۴۳

- ناصرللحق حسن بن علی : ۷۸
 نرسی بن بلاش : ۳۳
 نرسی بن بہرام : ۴۵، ۴۰، ۳۵
 نرسی بن جودرز : ۳۳
 نرسی بن یزد جرد : ۴۴
 نصرین احمد سامانی : ۸۹، ۸۸
 نصرین علی بن علی المریمی : ۱۲۱
 نصرۃالدین کلجہ : ۱۲۳
 نظام الدین ابوبکر : ۱۲۵
 نظام الملک : ۱۰۹، ۱۰۵
 نوح (ع) : ۳، ۵، ۶، ۱۰، ۱۱، ۱۵
 نوح بن منصور سامانی : ۸۸، ۹۰، ۹۳
 نوح بن نصر سامانی : ۸۸، ۸۹
 نوذرین منوچہر : ۲۳
- و
- وائق باللہ عباسی : ۷۵، ۶۹
 وصیف حاجب : ۷۶، ۷۵
 ولید بن عبدالملک : ۶۴، ۶۶، ۶۸
 ولید بن مصعب : ۲۱
 ولید بن یزید بن عبدالملک : ۶۵، ۶۷
 ویسہ = ویس : ۳۲
- و
- ہابیل : ۶
- ہادی عباسی (موسی بن مہدی) : ۶۹
 ۷۳
 ہارون (برادر موسی) : ۲۱
 ہارون الرشید : ۶۹، ۷۳، ۷۴
 ہارون بن معتصم (وائق باللہ) : ۶۹، ۷۵
 ہرمز بن انوشیروان : ۳۶، ۴۹، ۵۰
 ہرمز بن بلاش : ۳۳
 ہرمز بن شاپور : ۳۵، ۳۹
 ہرمز بن نرسی : ۳۵، ۴۰، ۴۱
 ہرمز بن یزد جرد : ۳۶، ۴۵، ۴۶
 ہشام بن عبدالملک : ۶۵، ۶۷
 ہلالی بنت فیلقوس : ۳۰
 ہمای - خمای
 ہود (ع) : ۱۸، ۱۹
 ہوشنج پیشدادی : ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۵۷
 ہولاگوخان مغول : ۸۳، ۱۱۸، ۱۲۶،
 ۱۳۲
- ی
- یاجوج : ۱۰
 یافث بن نوح : ۱۰، ۱۱، ۱۵
 یاقوت : ۹۹
 یام بن نوح : ۱۰
 یحیی (ع) : ۳۲، ۳۳
 یحیی بن خالد برمکی : ۷۳

- يزدجرد بن مهلائيل: ۵، ۸
يزدجرد بن بهرام ائيم: ۳۶، ۴۲، ۴۵، ۵۴
يزدجرد بن شهریار: ۳۷، ۵۵، ۵۶
يزيد بن عبدالملك: ۶۵، ۶۷
يزيد بن معاويه: ۶۲، ۶۴، ۶۵، ۶۶
يزيد بن وليد بن عبدالملك: ۶۵، ۶۷
يزيد بن هبيرة: ۷۲
يعرب بن قحطان: ۵۷
يوسف بن سبكتكين: ۹۳
يوسف بن مقتفى (مستنجد بالله): ۷۱

فہرست مکانہا

النجق: ۱۳۰	آ
انبار: ۴۱	
اندراو: ۱۲۳	آب نہروان: ۵۱
انطاکیہ: ۱۰۹، ۴۹	آذربایجان: ۲۴، ۴۴، ۴۶، ۴۷، ۵۰، ۵۲
اہواز: ۴۱، ۳۸	۶۰، ۸۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۲۷، ۱۳۰
ایج: ۱۲۶	
ایران: ۳، ۴، ۱۹، ۳۱، ۳۲، ۴۶، ۸۵	ا
۱۳۳، ۱۳۲، ۱۲۵	ابر قوہ: ۱۲۴
ایوان انوشیروان: ۴۹	ابوقبیس (کوہ): ۶
ایوان مداین: ۴۱	ابہر: ۱۰۰
	احد: ۵۸
ب	اخلاط: ۱۳۰
بشمون: ۷۲	ارجان: ۴۷، ۱۰۳
بابل: ۸، ۱۶، ۱۸، ۲۴، ۲۵، ۲۷، ۳۰	ارمنیہ: ۴۴
بحرین: ۱۷، ۱۸، ۳۸، ۴۱، ۱۲۳	اصطخر ← اصطرخ
بخارا: ۸۸، ۹۰	اصطرخ: ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۲۵، ۲۶، ۲۹
براہان: ۱۲۵	۳۷، ۵۵، ۶۶، ۱۰۵، ۱۲۶
بردشیر: ۳۸	اصفہان: ۱۷، ۱۹، ۲۴، ۳۰، ۴۶، ۵۵
برزم (قلعہ): ۱۰۸	۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۰۹، ۱۱۰
بسا = فسا: ۲۸	۱۱۲، ۱۱۳، ۱۲۰، ۱۲۲
بست: ۸۶	الموت: ۱۱۶

تبریز: ۱۲۷، ۱۳۰	بشکان (رود): ۲۸
ترکستان: ۲۰، ۲۴، ۲۶، ۴۶، ۵۲، ۵۴	بصرہ: ۴۱، ۶۱
ترمذ: ۱۱۱	بغداد: ۲۸، ۳۹، ۴۲، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۹
تفلیس: ۱۳۱	۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۷، ۹۹، ۱۰۰
تل عقرقوف: ۲۴	۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۸
توران: ۴۶	۱۱۰، ۱۱۲، ۱۲۵، ۱۳۰، ۱۳۲
تھامہ: ۵۲	بلادشاہ پور: ۳۹
	بلیاد (قلعہ): ۹۳
	بلخ: ۱۶، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۸۷، ۱۱۱
جامع جدید شیراز: ۱۲۳، ۱۲۵	بندکوار: ۲۸
جامع عتیق شیراز: ۸۷، ۱۲۲، ۱۲۴	بوشکان: ۲۸
جدہ: ۶	بہشت: ۶
جرجان: ۴۶، ۴۷، ۷۳، ۹۱، ۹۳	بہقبادات: ۴۷
جزیرہ: ۳۱، ۳۲، ۳۸	بیت المقدس: ۶، ۲۵، ۲۸
جند شاہ پور: ۳۹، ۴۰، ۴۲، ۸۷	بیشاپور: ۳۸
جوز: ۳۷	بیضا: ۲۷، ۱۲۱، ۱۲۴
جہرم: ۲۸	
جیحون: ۳، ۲۱، ۲۳، ۴۴، ۹۳، ۱۰۹	پ
۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۸، ۱۲۹	پارس: ۱۷، ۲۴، ۲۹، ۳۱، ۸۷، ۹۹
جیلان: ۱۰۰	۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۱۲، ۱۱۹
جیل جیلویہ: ۳۹	۱۲۰، ۱۲۳، ۱۳۰
	پول [= پل] کسری: ۱۰۸
	ت
چہل منارہ: ۱۸، ۲۹	
چین: ۲۰، ۴۰، ۴۸، ۴۹، ۵۵	تبت: ۲۶

د	ح
دارابجرد: ۱۰۴، ۲۹	حبشه: ۴۵
دارالسقیفه: ۵۹	حجاز: ۷۷، ۷۳، ۷۱، ۶۵، ۶۱، ۱۸
دارالشفای بغداد: ۱۰۰	حرم: ۱۸
دارالشفای شیراز: ۱۰۰، ۱۲۴	حضر موت: ۱۹
درب دولت شیراز: ۱۲۵	حلوان: ۴۷
دریند: ۴۸، ۴۹	حله بنی بهیج اعرابی: ۹۱
دریای ساوه: ۴۹	حمص: ۶۸
دسکره: ۳۹	
دشت ارژن: ۱۰۴	خ
دماوند: ۱۵	خابور: ۴۷
دودمان (از دهات شیراز): ۱۰۲	ختا: ۱۳۲، ۱۲۹
دهلی: ۹۶	خجند: ۳، ۴۶
دیبل: ۴۵	خراسان: ۲۰، ۲۶، ۴۲، ۴۹، ۵۲، ۵۴،
دیلم: ۷۸	۶۰، ۶۷، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۹،
دینور: ۸۱، ۱۰۰	۸۲، ۸۶، ۹۰، ۹۱، ۹۳، ۹۶، ۹۹،
	۱۱۰، ۱۱۱، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰،
ر	۱۳۳
رامجرد: ۱۷	خط: ۳۸
رام فیروز: ۴۶	خفر: ۲۷
رامهرمز: ۳۹	خفرک: ۱۷
رباط زریان: ۱۲۵	خوارزم: ۲۴، ۴۴، ۹۱، ۱۲۸، ۱۲۹،
رباط سابقی (دریضا): ۱۲۱	خوزستان: ۳۸، ۳۹، ۸۲، ۸۷، ۹۹، ۱۱۳،
رباط شهرالله: ۱۲۳	
رباط شیخ خفیف: ۱۲۱، ۱۲۴	

رباط لالا: ۱۲۰	سرانديب: ۶
رباط مظفری ابرقوه: ۱۲۴	سقاية مظفری شیراز: ۱۲۴
رباط مظفری بیضا: ۱۲۴	سقوران: ۱۸
رباط مظفری خایز: ۱۲۴	سمرقند: ۱۰۹
رباط مظفری سربند: ۱۲۴	سوس: ۱۶ ۸
رباط مظفری فاروق: ۱۲۴	سوق الامیر: ۱۰۱
روشن فیروز: ۴۶	سیستان: ۳۹
روم: ۲۰، ۴۱، ۴۷، ۴۸، ۵۰، ۵۱، ۵۲	
۶۰، ۱۰۸، ۱۱۴، ۱۳۲	
رومیہ: ۴۹	شادروان شوستر: ۴۲
ری: ۴۶، ۷۴، ۷۶، ۹۱، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱	شادشاہ پور: ۳۹
۱۱۴، ۱۰۸	شادفیروز: ۴۶
	شام: ۱۸۴، ۳۲، ۳۳، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۵
	۶۶، ۷۲، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۳۱
	شاہ دز: ۱۰۹، ۱۱۰
	شبانکارہ: ۱۱۱، ۱۲۷
	شروان: ۵۲
	شہر آباد: ۴۷
	شہرزور: ۳۰
	شہر نو اصفہان: ۴۶
	شیراز: ۶۶، ۷۸، ۸۷، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱
	۱۰۲، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳
	۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۱
	سجستان: ۴۰، ۴۲، ۷۷، ۸۶، ۸۷، ۹۳
	سدیاجوج و ماجوج: ۳۰
	سارویہ: ۱۷
	ساوہ: ۴۹
	س

۸۸، ۱۰۰، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۱۱، ۱۲۵،

۱۳۲

فرات: ۳، ۲۰، ۵۱، ۶۲

فرغانہ: ۴۸

فیروزآباد فارس: ۳۷

فیروز بہرام: ۴۶

فیروز شاپور: ۴۱

ق

قادیسیہ: ۵۵

قباد خورہ: ۴۷

قزوین: ۱۰۰

قطیف: ۱۲۳

قم: ۱۰۰

قہستان: ۲۰، ۱۰۱، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۸

قیش = کیش: ۱۲۳

ک

کازرون: ۱۲۶

کالنجار (قلعہ): ۹۳

کامفیروز: ۴۶

کر (رود): ۱۰۰

کریلا: ۶۲

کرج: ۱۱۷

کرک: ۱۲۳

ط

طبرتور: ۱۲۵

طبرستان: ۲۰، ۴۷، ۶۰، ۷۶، ۷۷، ۱۰۱

طوس: ۷۴

طیسفون، طیسبون: ۴۱، ۴۳، ۵۳

ع

عراق: ۲۰، ۲۱، ۳۱، ۴۷، ۵۲، ۶۰، ۶۱

۶۲، ۶۵، ۶۶، ۷۱، ۷۲، ۸۱، ۸۲

۸۶، ۸۸، ۹۳، ۱۰۳، ۱۱۰، ۱۱۱

۱۱۲، ۱۱۴، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۳

۱۳۰، ۱۳۲

عراقین: ۱۳۲

عرفات: ۶

عکبرا: ۴۱

علاءالدولہ (قلعہ): ۱۱۳

عمان: ۱۸، ۴۱

غ

غزنہ: ۸۲، ۹۰، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۱۲۹

غور: ۸۲، ۹۶

ف

فارس: ۱۸، ۲۰، ۲۱، ۲۷، ۲۸، ۳۷، ۳۹

۴۶، ۵۵، ۶۰، ۶۶، ۸۱، ۸۵، ۸۷

مکہ: ۷، ۷۳	کرمان: ۳۸، ۴۱، ۴۲، ۵۵، ۶۰، ۸۶
موصل: ۲۵، ۳۸، ۴۷، ۸۱، ۱۱۳، ۱۳۱	۱۰۲، ۱۰۵، ۱۱۱، ۱۲۲، ۱۲۶
موغان: ۱۳۱	۱۳۱
	کنعان: ۲۷
ن	کورہ اردشیر: ۳۷
نساورہ: ۱۷	کورہ فیروزآباد: ۳۷
نفشت (کورہ): ۲۵	کوفہ: ۶۱، ۶۲، ۷۱، ۸۰، ۱۰۰، ۱۰۱
نوبندگان: ۱۰۶	کهن دژ مرو: ۱۷
نہاوند: ۵۵	
نہروان: ۵۰، ۵۱	گ
نیشابور: ۴۲، ۴۶، ۱۰۱	گرج: ۱۳۱
و	گنجویہ (دہ): ۲۸
واسط: ۷۳، ۸۰	گواشیر: ۳۸
ہ	م
ہرات: ۳۰، ۸۶	ماوراءالنہر: ۴۷، ۴۸، ۶۶، ۹۰، ۹۳
ہمدان: ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۸، ۱۱۳، ۱۲۰	۱۰۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱
ہند: ۵، ۶، ۴۲، ۴۵، ۴۶، ۴۸، ۸۰، ۸۲	مداین: ۴۱، ۴۹، ۵۰، ۵۵
۸۸، ۹۳، ۹۴، ۹۶، ۹۷، ۱۲۳	مدرسہ تاجی (در شیراز): ۱۲۱
ی	مدرسہ لالا: ۱۲۰
یزد: ۱۲۷	مدینہ: ۵۸، ۶۱
یمامہ: ۱۸، ۴۱	مرو: ۱۷، ۳۰، ۵۵، ۱۲۹
یمن: ۱۸، ۲۷، ۴۵، ۴۷، ۴۹، ۵۲، ۵۷	مزار ام کلثوم (در شیراز): ۱۲۰
۷۷	مسرقان (رود): ۳۸
	مصر: ۲۱، ۶۰، ۷۴، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۱۶
	مغرب: ۲۰، ۶۰، ۸۱
	مکران: ۴۵

فهرست طایفه‌ها

بنی عبدقیس: ۴۱	آ
پ	آل بویه ← دیالمه
پیشدادیان: ۱۲، ۱۴	آل سلجوق ← سلجوقیان
ت	ا
ترک، ترکان، اتراک: ۱۰، ۲۳، ۲۶، ۴۴، ۴۵، ۵۰، ۷۶، ۷۹، ۱۳۲	اشغانیان: ۱۲، ۳۱، ۳۲، ۳۴
ج	اصحاب کهف: ۳۲
جهودان: ۳۳	آکاسره: ۶۰
جیل: ۷۶	اکراد: ۱۳۱
ح	انصار: ۵۹
حمیر: ۴۹	اهل تعلیم: ۱۱۶
خ	ب
خلفای راشدین: ۵۹، ۶۷	بنی آدم: ۶، ۸، ۱۱
خوارج: ۶۱، ۸۶	بنی اسرائیل: ۱۵، ۲۸، ۳۳
خوارزمیان: ۸۳، ۸۵، ۱۲۸	بنی امیه: ۶۴، ۶۶، ۶۸
	بنی بکرین وائل: ۴۱
	بنی تغلب: ۴۱
	بنی حنظله: ۴۱
	بنی عباس، عباسیان: ۴، ۶۸، ۶۹، ۷۴، ۷۵، ۸۳، ۸۵

ع	د
عرب: ۳، ۱۰، ۵۵	دیالمه، دیلمیان، دیلم: ۷۶، ۸۰، ۸۵
	۹۲، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۵، ۱۰۶
غ	۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۳
غز، غزان: ۸۱، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲	س
غزنویان ← غزنیان	ساسانیان: ۱۳، ۳۵
غزنیان: ۸۲، ۸۵، ۹۲، ۹۶، ۹۷	سامانیان: ۸۵، ۸۸، ۸۹، ۹۱، ۹۲
غوریه، غوریان: ۸۵، ۹۶، ۹۷	سلجوقیان، آل سلجوق: ۸۲، ۸۵، ۹۳
ف	۱۰۷، ۱۱۴، ۱۱۹، ۱۲۶، ۱۲۹
فارسیان: ۴۴	۱۳۰
فرس: ۱۰، ۱۲، ۲۴، ۳۰، ۳۷، ۴۳، ۵۵	سلغریه: ۸۵، ۱۱۲، ۱۱۹
۵۷	سیاهان: ۱۰
ق	ش
قریش: ۵۷، ۵۸	شبانکاره: ۸۰، ۱۰۴، ۱۲۰، ۱۲۳
قفجاق: ۴۸، ۴۹	شروان (ملوک): ۵۲
ک	ص
کردان: ۳۷	صابیان: ۹
کفار: ۸۶	صفاریان: ۷۷، ۸۵، ۸۶، ۸۷
کیانیان: ۱۲، ۲۳	ط
م	طی: ۱۸
مروانیان: ۷۱	عادیان: ۱۸، ۲۰، ۲۱
مسلمانان: ۵۵، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۱۳۲	
۱۳۳	

مغان: ۱۴

مغول: ۸۳، ۸۵، ۱۲۶، ۱۳۰، ۱۳۱،

۱۳۲، ۱۳۳

ملاحدہ: ۸۱، ۸۵، ۹۷، ۱۰۹، ۱۱۴،

۱۱۵

۵

میاطلہ: ۴۶، ۴۸، ۵۵

فہرست کتابها

طبقات فقہا: ۲۷	آداب العرب و الفرس: ۱۶
قرآن: ۶، ۹، ۱۱۷	تاجی: ۹۹
موضح: ۱۲۱	جاویدان خرد: ۱۶
نصایح الملوک: ۱۵	زند: ۲۶
نظام التواریخ: ۳	صحف آدم: ۷
	صحف شیث: ۷

فہرست لغات نادر

درآکندن: ۴۰	اومید = امید: ۹۶
دل از کینہ صافی کردن: ۲۴	باز دست کردن: ۱۹
دل بر جوشیدن: ۶۲	بداندرون: ۴۲
شکبیدن: ۱۶	به کنار شدن: ۲۵
طعنہ زدن = زخم زدن: ۶۰	پذیرہ رفتن = استقبال کردن: ۱۲۶
عشوہ دادن = فریب خوردن: ۴۴	پنج نوبت زدن: ۱۱۴، ۱۱۲، ۱۰۴
غوغا کردن = شورش کردن: ۱۰۵	پول = پل: ۵۰، ۴۹
کار بند شدن: ۴۸	تافتہ شدن = عصبانی شدن: ۹۶
کوفتہ شدن = سرکوب شدن: ۱۰۴	تمام قد: ۱۰۸
مردہ شدن = خاموش شدن: ۴۹	جامگی = وظیفہ: ۱۰۶
ناواجب: ۵۳	جفتہ زدن = لگدزدن: ۴۳
ہوازدن = آرزو داشتن: ۱۲۲	خنب = خم: ۲۶

فهرست انتشارات موقوفات دکتر محمود افشار یزدی

□ نشانه نایاب بودن کتاب

شماره انتشار	نام کتاب	مؤلف / مترجم / مصحح	بها به ریال
۱	سیاست اروپا در ایران (به زبان فرانسه) تجدید چاپ از روی چاپ ۱۹۲۱ برلین	تألیف دکتر محمود افشار	۱۰۰۰
۲	مجله آینده، جلد اول (چاپ سوم)	به مدیریت دکتر محمود افشار	□
۳	مجله آینده، جلد دوم (چاپ سوم)	به مدیریت دکتر محمود افشار	□
۴	مجله آینده، جلد سوم (چاپ دوم)	به مدیریت دکتر محمود افشار	□
۵	مجله آینده، جلد چهارم (چاپ سوم)	به مدیریت دکتر محمود افشار	□
۶	گفتار ادبی (کتاب اول: مباحث ادبی)	تألیف دکتر محمود افشار	□
۷	گفتار ادبی (کتاب دوم: اشعار واقف و دیگران)	گردآوری دکتر محمود افشار	□
۸	سیاست اروپا در ایران با مقدمه و پیوستهای تازه از مؤلف درباره قرارداد ۱۹۱۹ و سید حسن تقی زاده و علی اکبر داور	تألیف دکتر محمود افشار ترجمه ضیاءالدین دهشیری	□
۹	افغان نامه (جلد اول)، چاپ دوم	تألیف دکتر محمود افشار	۳۱۰۰۰
۱۰	افغان نامه (جلد دوم)، چاپ دوم	تألیف دکتر محمود افشار	۲۲۰۰۰
۱۱	زبان آذربایجان و وحدت ملی ایران	تألیف مهندس ناصح ناطق	[]
۱۲	زبان دیرین آذربایجان	تألیف دکتر منوچهر مرتضوی	[]
۱۳	افغان نامه (جلد سوم)، چاپ سوم	تألیف دکتر محمود افشار	۳۴۰۰۰
۱۴	تاریخ و زبان در افغانستان (چاپ دوم)	تألیف نجیب مابل هروی	۲۲۵۰
۱۵	سفرنامه و دفتر اشعار	اشعار دکتر محمود افشار	[]
۱۶	پنج وقفنامه (این کتاب رایگان است)	نگارش دکتر محمود افشار	[]
۱۷	ایران از نگاه گویندگان	نگارش مهندس ناصح ناطق	[]
۱۸	نامواره دکتر محمود افشار جلد اول (۳۸ مقاله)	به کوشش ایرج افشار، همه جلدها با همکاری کریم اصفهانیان	[]
۱۹	نامواره دکتر محمود افشار، جلد دوم (۳۰ مقاله)		[]
۲۰	نامواره دکتر محمود افشار، جلد سوم (۲۴ مقاله)		[]
۲۱	نامواره دکتر محمود افشار، جلد چهارم (۴۴ مقاله)		۱۳۹۰۰
۲۲	فرمانروایان گمنام (جلد اول)	تألیف پرویز اذکانی	[]
۲۳	نامواره دکتر محمود افشار، جلد پنجم (۲۷ مقاله)		۱۱۸۰۰
۲۴	وهرود و ارنک (جستارهایی در جغرافیای اساطیری و تاریخی ایران شرقی)	ژزف مارکورات، ترجمه دکتر داود منشی زاده	۱۲۰۰

شماره انتشار	نام کتاب	مؤلف / مترجم / مصحح	بها به ریال
۲۵	زبان فارسی در آذربایجان، جلد اول (۲۷ مقاله نوشته دانشمندان)	گردآوری ایرج افشار	۶۰۰۰
۲۶	اسناد محرمانه قرارداد ۱۹۱۹ (جلد دوم)	ترجمه دکتر جواد شیخ الاسلامی	۳۵۰۰
۲۷	گنجینه مقالات (سیاستنامه جدید) جلد اول	نگارش دکتر محمود افشار	۴۰۰۰
۲۷ مکرر (۲۸)	گزارش سفارت کابل (سفرنامه ابوالحسن قندهاری)	به کوشش محمد آصف فکرت	۶۵۰
۲۹	تاریخ روابط بازرگانی روس و ایران	نوشته مارتین انتنر، ترجمه احمد توکلی	۸۰۰
۳۰	فلسفه اشراق به زبان فارسی (چاپ دوم)	اسماعیل ریزی، قرن هفتم، به کوشش محمد تقی دانش پژوه	۱۹۰۰۰
۳۱	ایران در روزگار شاه اسمعیل و شاه طهماسب	امیر محمود بن خواندمیر، به کوشش غلامرضا طباطبائی مجد	□
۳۲	کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او	تألیف غلامرضا رشید یاسمی	□
۳۳	عین الوقایع، تاریخ افغانستان	محمد یوسف ریاضی هروی، به کوشش محمد آصف فکرت	۱۲۰۰
۳۴	گفتارهای ادبی و اجتماعی	نگارش دکتر غلامعلی رعدی آذرخشی	۳۷۰۰
۳۵	گنجینه مقالات (مقالات ادبی و اجتماعی) جلد دوم	نگارهن دکتر محمود افشار	۳۸۰۰
۳۶	شاعران همعصر رودکی	تألیف احمد اداره چی گیلانی	۳۲۰۰
۳۷	نامواره دکتر محمود افشار، جلد ششم (۳۳ مقاله)		۱۶۵۰۰
۳۸	سرایندگان شعر فارسی در قفقاز	تألیف عزیز دولت آبادی	۲۰۰۰
۳۹	قند پاریسی (جلد اول)	تألیف دکتر نذیر احمد	۴۶۰۰
۴۰	ادبیات فارسی در میان هندوان (تألیف دکتر سید عبدالله)	ترجمه دکتر محمد اسلم خان	۲۶۰۰
۴۱	زبان فارسی در آذربایجان، جلد دوم (۲۳ مقاله نوشته دانشمندان)	گردآوری ایرج افشار	۸۳۵۰
۴۲	تاریخ روابط ایران و روس	تألیف سید محمد علی جمالزاده	۳۴۰۰
۴۳	خلد برین (تاریخ صفویه)	محمد یوسف واله اصفهانی، به کوشش میرهاشم محدث	۶۸۰۰
۴۴	آذربایجان و آران	تألیف دکتر عنایت الله رضا	۲۹۵۰
۴۵	بلوچستان در سالهای ۱۳۰۷ تا ۱۳۱۷ قمری	تألیف عبدالرضا سالار بهزادی	□
۴۶	ذیل تاریخ گزیده	تألیف زین الدین مستوفی	۳۳۰۰
۴۷	نامواره دکتر محمود افشار، جلد هفتم	به کوشش ایرج افشار	۱۱۹۰۰

شماره انتشار	نام کتاب	مؤلف / مترجم / مصحح	بها به ریال
۴۸	معاهدات و قراردادهای تاریخی دوره قاجاریه	به کوشش غلامرضا طباطبائی مجد	□
۴۹	نامه‌های خان احمدخان گیلانی	به کوشش فریدون نوزاد	۶۵۰۰
۵۰	دیوان اشرف مازندرانی	به کوشش دکتر حسن سیدان	۹۰۰۰
۵۱	رساله‌ها و مقاله‌های ادبی، تاریخی رشید یاسمی	به کوشش ایرج افشار با همکاری محمدرسول دریاگشت	۲۰۰۰۰
۵۲	ممالک و مسالک (ترجمه قرن هفتم هجری)	اصطخری، به کوشش ایرج افشار	۱۵۰۰۰
۵۲ مکرر	تاریخ‌نگاران ایران (جلد اول)	تألیف پرویز اذکائی با جلد گالینگور	۱۱۵۰۰ ۱۳۰۰۰
۵۳	گزارشها و نامه‌های امیرنظام گروسی در واقعه شیخ عبیدالله دستور شهریاران	به کوشش ایرج افشار	۱۱۵۰۰
۵۴	دستور شهریاران	ابراهیم زین‌العابدین نصیری تصحیح محمدرضا نصیری با جلد گالینگور	۱۵۰۰۰ ۱۷۵۰۰
۵۵	نامواره دکتر محمود افشار، جلد هشتم (۲۵ مقاله)		۱۴۰۰۰
۵۶	مجموعه مقالات	هادی حسن (ایران‌شناس هندی)	۸۴۰۰
۵۷	زبدة التواریخ	محمد محسن مستوفی به کوشش بهروز گودرزی	۸۸۰۰
۵۸	نامواره دکتر محمود افشار، جلد نهم (۴۱ مقاله)		۲۸۰۰۰
۵۹	بیان‌الادیان	ابوالمعالی فقیه بلخی به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه	۷۵۰۰
۶۰	ارمغان ادبی (پژوهشهای ادبی در ادبیات فارسی)	دکتر یونس جعفری	□
۶۱	نامه‌های دوستان	گردآوری دکتر محمود افشار به کوشش ایرج افشار	۱۲۵۰۰
۶۲	روضه‌الصفویه (در تاریخ صفویه)	میرزاییگ جنابدی، به کوشش غلامرضا طباطبائی مجد	۳۱۰۰۰
۶۳	اسناد محرمانه وزارت خارجه بریتانیا درباره قرارداد ۱۹۱۹ (جلد اول)	ترجمه دکتر جواد شیخ‌الاسلامی با جلد گالینگور	۱۱۰۰۰ ۱۳۵۰۰
۶۴	گنج شایگان (اوضاع اقتصادی ایران)	سید محمدعلی جمالزاده	۸۵۰۰
۶۵	گفتارهای پژوهشی در زمینه ادبیات فارسی	دکتر امیرحسین عابدی، گردآوری دکتر سید حسن عباس	۱۶۰۰۰
۶۶	فالم مقام‌نامه (مجموعه مقالات)	به کوشش محمدرسول دریاگشت با جلد گالینگور	۹۷۰۰ ۱۲۵۰۰
۶۷	نامواره دکتر محمود افشار، جلد دهم (۵۸ مقاله)	با همکاری محمدرسول دریاگشت	۲۶۵۰۰

شماره انتشار	بها به ریال
۶۸	۲۲۵۰۰
۶۹	۱۹۵۰۰
۷۰	۹۵۰۰
۷۱	۱۲۵۰۰
۷۲	۳۶۸۰۰
۷۳	۴۸۵۰۰
۷۴	۱۹۱۰۰
۷۵	۳۷۰۰۰
۷۶	۱۷۰۰۰
۷۷	۲۰۰۰۰
۷۸	۲۷۰۰۰
۷۹	۱۴۰۰۰
۸۰	۳۲۰۰۰
۸۱	۳۸۰۰۰
۸۲	۱۶۰۰۰
۸۳	۴۵۰۰۰
۸۴	۲۱۰۰۰
	۵۵۰۰۰
	۴۶۵۰۰
	۴۲۰۰۰

قریباً منتشر خواهد شد
 پژوهشهای ایران شناسی (نامواره دکتر محمود افشار، جلد چهاردهم)
 جامع العلوم (ستینی) تألیف فخرالدین رازی
 قند پاریسی (جلد دوم)
 ضرب المثلهای دری افغانستان
 مقالات عارف (در زمینه ادبیات فارسی و نسخه شناسی)
 به تصحیح سید علی آل داود
 تألیف نذیر احمد
 گردآوری دکتر عنایت الله شهرانی
 تألیف دکتر عارف نوشاهی

نشانی مکاتبه: تهران تجریش، صندوق پستی شماره ۴۹۱ - ۱۹۶۱۵
 بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی
 تلفن ۲۷۱۶۸۳۴ - ۲۷۱۷۱۱۴ نمابر ۲۷۱۷۱۱۵
 بخش: نشر اساطیر، ۸۸۲۱۴۷۳ نمابر ۸۳۰۱۹۸۵

